بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر ۚ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ

إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

[سورة إبراهيم (١٤)، آيتان ١ و ٢]

اَدِلّه و بَراهینِ واضحه

بَر لُزومِ شَهادَتِ ثالثه

[ترجمهٔ رسالهٔ: الأدلّة على لزوم الشهادة الثالثة في الأذان والإقامة وتشهّد الصلاة - والأدلّة على وثاقة القاسم بن معاوية الدالّة على لزوم ذكر أمير المؤمنين عليه السلام برسول الله محمّد صلى الله عليه وآله]

به قلمِ:

مَرجَعِ عالیقَدْرِ جَهانِ تَشَیُّع، پَرچَمدارِ دِفاع از حَریمِ أهل بیت علیهم السلام

حضرت علّامهٔ محقّق آیت الله شیخ محمّد جَمیل حَمُّود عامِلی دام ظله

ترجمه و تبیین:

کلب آستان مقدّسِ علوی علیه السلام علی عزیزپوریان بروجردی عُفِیَ عَنْهُ

طبع اوّل (عربی) / ۱۴۳۴ هـ ق / ۲۰۱۳ م / لندن - بریطانیا

مؤسّسة الإمام الهادي عليه السلام للطباعة والنشر والتوزيع

طبع دوّم (اُردو) / ۱۴۳۴ هـ ق / ۲۰۱۳ م / اسلام آباد - پاکستان

ترجمه و تبیین از عربی به اُردو:

آقا سیّد محمّد ابو الحسن موسوی مشهدی

دار التبليغ الجعفريّة

طبع سوّم (فارسی) / ربیع الأوّل ۱۴۳۷ هـ ق / ۲۰۱۶ م / قُم مقدّسه - ایران

(ویراست اوّل) ترجمه وتبیین از عربی به فارسی:

کلب آستان مقدّس علوی عليه السلام علی عزیزپوریان بروجردی عُفِیَ عَنْهُ

مكتبة الصديقة الشهيدة عليها السلام لإحياء معارف آل الله عليهم السلام

باهمکاریِ: **مركز العترة الطاهرة عليها السلام للدراسات والبحوث**

طبع چهارم (فارسی) / جُمادَی الأُخری ۱۴۳۷ هـ ق / ۲۰۱۶ م / قُم مقدّسه - ایران

(ویراست دوّم) ترجمه وتبیین از عربی به فارسی:

کلب آستان مقدّس علوی عليه السلام علی عزیزپوریان بروجردی عُفِیَ عَنْهُ

مكتبة الصديقة الشهيدة عليها السلام لإحياء معارف آل الله عليهم السلام

باهمکاریِ: **مركز العترة الطاهرة عليها السلام للدراسات والبحوث**

اهداء به:

شَهیدهٔ پَهلو شِکسته، حضـرتِ صدّیقهٔ طاهرهٔ معصومهٔ مظلومه، فاطمهٔ زَهراء فـدیناها بأنفسـنا وصـلوات الله وسـلامه علیها، و فَرزندِ شَهیدَش حَضـرتِ مُحْسِـن بـن علـی علیهما السلام، وفرزندِ غَریب ومظلوم وغائِب از انظـارَش، موعـودِ اُمَـم، طاووس اهل بهشت، سیّد وسَروَر ومولا یمان حضرتِ امامِ عَصر، مهدی صاحب الزمان أرواحنا فداه وعجَّل الله فرجه الشریف.

کوچکْ ترین خادمِ خادمانِ اهلِ بیت علیهم السلام
علی بن محمَّد بن بیک‌عالی بن غاری عُفِیَ عَنْهُمْ
عُشّ آل محمَّد علیهم السلام قُم المقدّسة
بیستم محرّم الحرام ۱۴۳۶ هجری قمری

مقدّمهٔ مترجم:

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ وإيَّاهُ نعبدُ وإيَّاهُ نستعين

سپاسِ مَبنی بر اَساس و ستایشِ بَرتر از قِیاس موجِدی را سزاستْ مَعبود، که از رَشَحاتِ بَحیره از بِحارِ اَنوارِ وجودَش همه یِ عوالِمِ را موجود فَرمود، وصلواتِ بی اَندازه و سَلامِ بُلَند آوازِه نِثارِ مَرقَدِ حَضرتِ پیغَمبَرِ آخِر الزَّمان، که مَقصودِ اَصلی و مَطلوبِ کُلّی از خِلقَت و آفَرینِشِ هَمه یِ جَهانیان است، آن سَروَرِ عَظیم الشأن و جَلیل القَدری که اَز تَأخیرِ اِرسال اش دَر رِسالَتْ عِلَّتِ غائی بودن اش لائِح و پیدا، و عَرشِ مَجید تا تَحت الثَّرَی به نورِ وجودِ ذی جودَش ظاهِر و هُوَیداست، و بَر عِترَتِ اَطهارْ و ذُرِّیّه یِ اَبرارِ اَخیارَش که قَرینِ قُرآنِ مُبین، و مَشرِق الشَّمسَینِ هِدایَت و عُروَة الوُثقایِ مِلَّت و حَبل المَتینِ دین اند، و لَعنتِ بی حَدّ و حَصرِ خُدا و رُسُل و اَوصیاء و مَلائکه و جَمیع مَخلوقاتْ بر پیشوایانِ ضَلالَت که در غِوایتِ غاویان کوشیدند، و نورِ آفتاب و ماهِ تابانِ خِلافَت را به ظُلمَتِ ظُلمِ غَصبِ آن پوشیدند.

وبعد:

آیت الله علّامه سیّد احمد مستنبط تَبریزی رحمه الله می نویسد:

بُرسی در مشارق الأنوار[1] نقل کرده: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام در کعبه تولُّد یافت سجده کُنان بر زَمین فرود آمد، سپس سر شریفِ خود را بُلَند کَرد اذان و اقامه گُفت، سپس شهادت به یکتائیِ خُدا و رسالتِ محمَّد صلی الله علیه وآله و ولایت و جانشینیِ خود داد...[2].

و نیز علّامهیِ مُحَقِّقِ مُدَقِّق، فَقیهِ کَبیر، شیخ ابراهیم بن سُلَیمان قَطیفی مشهور به فاضل قَطیفی رحمه الله -از اَعلامِ قَرنِ دهم-، می نویسد:

... خصوصاً الشهادة لعلي علیه السلام بالولاية؛ لأنَّها شعار الإيمان، ولِما رُوِيَ: أنَّ الإتيان بها مكمّلٌ للشهادَتَين، حتَّى رُوِيَ: أنَّهما كالطير الَّذي لا ريشَ له، فإذا أَتى بالشهادة بالولاية ثبت ريشه وطار[3].

---

۱. مشارق أنوار اليَقين، ص۱۲۰.

وفي أسرار أمير المؤمنين علیه السلام: أنّه لَمّا ولد في بيت الحرام، وكعبة الملك العلّام، خَرّ ساجداً ثُمَّ رفع رأسه الشريف فأذَّنَ، وأقام وشهد لله بالوحدانيّة، ولمحمّد صلی الله علیه وآله بالرسالة ولنفسه بالخلافة والولاية...

۲. ترجمه یِ کتابِ نَفیسِ القَطرة، ج۱، ص۲۳۲، ح۱۳۴.

۳. الهادي إلى الرشاد (المطبوع ضمن موسوعة الفاضل القَطيفي رحمه الله)، ج۲، ص۲۲۹.

ترجمه: ... خصوصاً شهادت برای ولایتِ علی علیه السلام؛ زیرا شهادتِ برای ولایتِ امیرِ مؤمنان علیه السلام شعارِ ایمانِ است، و نیز به جهتِ آنکه روایت شده است که: همانا اتیانِ به شهادتِ ثالثه برایِ ولایت، مُکَمِّلِ شهادَتَین است، تا آنجا که روایت شده است: همانا شهادَتَین مانند پرنده ای هستند که پَر ندارد، پس زمانی که شهادتِ به ولایت آورده شود پَرهایش ثابت شده و پرواز می کند.

و نیز علّامه شیخ ابو سعید حسن شیعی سبزواری‌رحمه‌الله می فرمایند:

آورده اند که: رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم انگشتریِ خود را به سَلمان داد تا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بر آن نقش کنند، سلمان بفرمود تا: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» نیز به آن ضَمّ کردند، چون به [نزدِ] حضرتِ رسالَت آورد، خواجه سه خَطّ دید بر آن جا نوشته، گُفت: این سه خَطّ چیست؟ گُفت: یا رسول الله! تو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فرمودی که بر آن جا نقش کنند، من خواستم که «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» به آن ضَمّ کنند، گُفت: دیگر خَطّ چیست؟ جبرئیل آمد که: یا سول الله! «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» خواستِ تو بود، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» خواستِ سلمان بود که به آن ضَمّ کند؛ خواستِ ما نیز آن بود که «عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ» به آن ضَمّ کُنیم که بی ولایتِ علی، کلمه یِ شهادت مَقبول نیست[1].

می گویم: فَرازِ پایانیِ این روایتِ شَریفه که خداوندِ متعال می فرماید: «... بی ولایتِ علی، کلمه یِ شهادت مَقبول نیست»، دلالتِ صَریحه بر لزومِ انضمام و اقترانِ شهادتِ ثالثه است به شهادَتَین دارد، و اینکه بدونِ شهادتِ ثالثه، شهادَتَین نیز مقبولِ درگاهِ باری اِله نمی باشد.

۱. مصابیح القلوب، فصلِ اوّل، ص۹.

و نیز علّامه شیخ حسن بن حُسَین شیعی سبزواری رحمه الله می نویسد:

روایت است، از حکیمه بنت محمّد بن الرضا علیهم السلام که گُفت: ابو محمّد عسکری علیه السلام در شَبِ نیمه یِ شَعبان کَس به [سُراغِ] مَن فرستاد که: ایِ عَمّه! امشب نزدِ من روزه گُشای که خدایِ تعالی تو را شاد گرداند به ولیّ خود و حُجَّتِ خود بر خَلق اش و خلیفه یِ مَن بعد از مَن، حکیمه گُفت: مرا از آن، شادیِ عظیم دست داد، پیشِ وِی شُدم و او در صحنِ سَرایْ نشسته بود و کنیزانِ وِی در گِرد، گُفتم: فدایِ تو باد جانِ ما، خَلَف از که خواهد بود؟ گُفت: از نَرجِس، من بَرجستم و نزدِ نَرجِس شُدَم و وِی را دیدم هیچ اَثَرِ حَمل بر وِی نبود، پَس نَزدِ ابی محمّد علیه السلام شُدَم، و گُفتم: هیچ اثرِ حَمل بر وِی ظاهر نیست، بگماریـد، آن گَه گُفت: چون وَقتِ فَجر شود، ولادتِ خَلَف ظاهر شود، ای عَمّه! خَلَف مثلِ موسی است علیهما السلام که مادرِ موسی به وِی حامله بود و ازو اثرِ حَمل ظاهر نبود و هیچ کس آن سِرّ را ندانست تا وقتِ ولادت اش، پس به نزدِ نرجِس شدم وِی را بدان خبر دادم و از حالش پرسیدم،

گُفت: یا مَوْلاتی! من اثرِ حَمل در خود نمی بینم، حکیمه گُفت: همه شب نزدِ نرجس می بودم و گوش می دادم و منتظر تا نزدیکِ طلوعِ فَجر، پس به خاطرم گذشت که صُبح نزدیک شد و هیچ اثر ظاهر نیست، فی الحال ابو محمّد عسکری علیه‌السلام آواز داد که: یا عَمّه! شک مَکُن که ولادت نَزدیک شد، من خَجِل شدم، ناگاه نرجس از میانِ خانه بَرجست، تَرسان و لَرزان، مَن وِی را در بغل گرفتم، ابو محمّد علیه‌السلام آواز داد که: یا عَمّه! ﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ﴾ بَرخوان، مَن ﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ﴾، خواندن گرفتم، کودک نیز در شکم می خواند، چنان که من می خواندم، ناگاه کودک بر مَن سلام کرد، من بِتَرسیدم و متعجّب گشتم، ابو محمّد علیه‌السلام آواز داد که: ای عَمّه! تعجُّب مَکُن از اَمرِ حَقّ تعالی که خُدای تعالی ما را در کودکی به سُخَن آوَرَد و در حالِ بزرگی ما را حُجَّت گرداند، درین بودیم که نرجس را از نظرِ من غایِب کردند و وِی را نمی دیدم -چنان که گُفتی میانِ من و میانِ وِی حِجابی کردند-، پَس من نزدِ ابی محمّد علیه‌السلام دَویدم و فریاد برداشتم ازین حالَت، فرمود که: یا عَمّه!

مَتَرس و باز گَرد که حجاب زایِل شود و تو او را فی الحال ببینی، پَس با جایِ خود شُدَم، نرجس را دیدم که اثرِ نورِ عَظیم بَر وِی ظاهر شده و کودک را دیدم به سجود افتاده زانوها به زمین و انگُشتِ سَبّابه برداشته، می گُفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ جَدِّي مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَّ أَبِي عَلِيّاً وَلِيُّ اللَّهِ»، آن گَه یِکْ یِک اِمام [ها] را یاد می کرد، تا به خود رسید، گُفت: خُدایا وَعده ای که مَرا کرده ای رَوا کُن، و کارِ مَرا تَمام کُن، و قَدَمِ مَرا ثابت دار، و زَمین را پُر قِسط و عَدل گَردان. پس ابو محمّد عسکری علیه‌السلام آواز داد که: یا عَمّه! او را نَزدِ مَن آر. مَن او را بَرداشتم و نَزدِ وِی بُردَم، بَر پدرِ خود سَلام کرد، ابو محمّد علیه‌السلام وِی را از من فَرا گرفت و مُرغانِ سَبز دیدم که بَر سَرِ وِی پرواز می کردند. مَن از آن پُرسیدم، ابو محمّد گُفت: فرشتگان اند و اشارت به یکی از ایشان کرد که بزرگ تر بود، و گُفت: این جبرئیل است، پس ابو محمّد، خَلَف را علیهما‌السلام به جبریل سفارش فرمود. آن گَه زبان در دَهَنِ مُبارکِ خَلَف کرد و خَلَف زبانِ مبارکِ پدرِ بزرگوارِ خود بسیار

مَکید. آن گَه پدر، پسر را گُفت: «انْطِقْ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى؛ سُخَن گُویْ به فرمانِ خدایِ تعالی»، گُفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَانِ الرَّحِيمِ﴾ ، ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ[۱]﴾»، آن گَه صلوات داد بر حضرتِ رسول الله و بَر امیر المؤمنین و ائمّه صلّی اللّه علیهم وسَلَّم وعَجّل فرجهم وأهلك عدوّهم، آن گَه ابو محمّد علیه السلام گُفت: یا عَمّه! وِی را به مادرش دِه تا چشم اش بدو روشن شود[۲].

و نیز علّامه‌یِ مُحدِّثِ کَبیر سیّد نعمت الله جزائری رحمه الله می نویسد:

شبی از شب هایِ شریفه در اصفهان رسولِ خُدا صلی الله علیه وآله را در عالَمِ رؤیا دیدم، مثلِ آنکه در سرزَمینِ با وُسعَتی بودن در حالی که در آن تنها یک اُتاق بود، و مردم آن اتاق را قَصد می کردند (= به سمتِ آن اُتاق می رفتند)، پس گفتم: چه کسی در این اتاق است؟ گُفتند که: رسولِ خُدا، پس نزدیکِ اتاق شدم، و دیدم که رسولِ خُدا بر دَرِ آن

---

۱. سورة القصص (۲۸)، آیتان ۶ و۷.

۲. راحة الأرواح، باب پانزدهم، فصل اوّل، ص۲۸۳.

اتاق نشسته اند و پاسخِ سؤالاتِ مردم را می دهند، -بعد از آنکه به پاهایِ مُبارکِ آن حضرت افتادم- جلویِ ایشان نشستم، پس به آن حضرت عَرض کردم: ای رسولِ خُدا، همانا از شما دعائی در اوّلِ نماز رسیده که در آن گفته شده: "**اللّٰهُمَّ إِنِّي أُقَدِّمُ إِلَيْکَ مُحَمَّداً بَيْنَ يَدَيْ حَاجَتِي**... تا آخرِ دُعا[۱]" و در آن ذِکری از امیرِ مؤمنان علیه السلام نیست، و می ترسم که نامِ آن حضرت را اگر به نامِ شما اضافه کنم، تَشریع باشد، آن حضرت با دو انگشتِ مبارکش به من اشاره کرده و آن ها را با هم جمع کردند، و فرمودند: یادِ علی همراه با نامِ من مثلِ این دو [انگشتی که با هم جمع شده اند] می باشد، پس اسمِ او را یاد کن . پس -در

---

۱. قال الصادق علیه السلام: «إذا قُمتَ إلی الصلاة، فقُل: "اللّٰهُمَّ إِنِّي أُقَدِّمُ إِلَيْكَ مُحَمَّداً بَيْنَ يَدَيْ حَاجَتِي، وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِهِ، فَاجْعَلْنِي بِهِ وَجِيهاً فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ، وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ، وَاجْعَلْ صَلَاتِي بِهِ مَقْبُولَةً، وَذَنْبِي بِهِ مَغْفُوراً، وَدُعَائِي بِهِ مُسْتَجَاباً، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ"».
من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص۳۰۲، ح۹۱۶؛ الکافي، ج۳، ص۳۰۹، ح۳؛ تهذیب الأحکام، ج۲، ص۲۸۷.
بسند صحیح و حسن کالصحیح از آن حضرت منقول است که: «چون خواهی که متوجه نماز شوی -و بهتر آنست که بعد از اقامه بخواند، و پیش از آن نیز بد نیست، و اول اَظهر است- پس بگو این دعا را -که ترجمه‌اش این است- که: "خداوندا به درستی که مقدم می‌دارم محمّد صلی الله علیه و آله را در پیش حاجت خود، -یعنی: آن حضرت را شفیع خود می‌سازم-، و به سبب او توجّه می‌کنم بسوی، تو پس بگردان مرا به برکت آن حضرت -یا: به برکت شفاعت آن حضرت- رو شناس نزد خود -و عندك در اکثر نسخ نیست، اما در کافی و تهذیب هست، و هر دو خوبست- در دنیا و آخرت، به آن که در دنیا شفاعتم به دعا مقبول باشد، و در آخرت به شفاعت، و مرا از جمله مقرّبان نزد خود گردان، و به برکت آن حضرت نماز مرا مقبول گردان، و به شفاعت آن حضرت گناهان مرا بیامرز، و به یُمن آن حضرت دعای مرا مستجاب گردان، به درستی که توئی خداوندی که آمرزنده و مهربانی"».
لوامع صاحبقرانی، ج۴، ص۱۲.

حالی که شادمان و مَسرور بودم- از خواب بیدار شُدم.

و این خواب را برایِ شیخ مُحدِّثِ مان [علّامه محمَّد باقر مجلسی اصفهانی رحمه الله] نقل کردم، پس ایشان فرمودند: به درستی که در روایاتِ صحیحه آمده است که همانا رسولِ خُدا صلى الله عليه وآله به [امیرِ مؤمنان] علی عليه السلام فرمودند: «ای علی، از پروردگارِ خود درخواست کرده ام که: یاد شوی هرکجا من یاد می شوم، پس [خدای متعال] این را برای من اجابت کرد».

می گویم: این تأیید می کند آن را که همانا ذِکرِ آن حضرت عليه السلام در اذان به قصدِ جُزئیّت، -آنگونه که گروهی گمان کرده اند- تَشریع نمی باشد[1].

۱. زُهَر الربیع للسیَد نعمة الله الجزائري رحمه الله، ص۴۳۴.
رأيت في أصفهان ليلة من اللّيالي الشريفة رسول الله صلى الله عليه وآله كأنّي في بريّة واسعة و فيها حجرة واحدة و النّاس يقصدون الحجرة فقلت، من فيها قالوا رسول الله فغدوت نحو الحجرة و إذا هو صلى الله عليه وآله جالس على بابها يجيب النّاس، بما يسألونه وقفت بين يديه بعد الانكباب على رجليه فقلت له يا رسول الله صلى الله عليه وآله إنّه ورد عنكم دعاء أوّل الصلاة و فيه: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُقَدِّمُ إِلَيْكَ مُحَمَّداً بَيْنَ يَدَيْ حَاجَتِي... إلى آخره» و ليس فيه ذكر أمير المؤمنين عليه السلام و أخاف أن ألحقه باسمك يكون تشريعا أشار إليّ بإصبعيه و قرن بينهما يقول ذكر عليّ مع اسمي مثل هاتين فإذا ذكرت اسمي فاذكر اسمه فانتبهت فرحا مسرورا. و ذكرت المنام لشيخنا المحدّث أبقاه الله تعالى فقال: قد ورد في صحيح الأخبار أنّ النّبي صلى الله عليه وآله قال لعلي عليه السلام: « يا عليّ سألت ربّي أن تذكر حيث أذكر فأجابني لي ذلك».
أقول: هذا يؤيّد أنّ ذكره عليه السلام في الآذان بقصد الفصول ليس تشريعا كما يزعمه قوم.

میر سیّد ظَهیر الدین مَرعشی رحمه الله -از اَعلامِ قَرنِ نهم- می نویسد:

روزی متوکّل، حضرتِ علیّ بن محمَّد تقی الهادی العَسکری را حاضر کَرد، و برابر خود بر بالِشی بنشاند،

پَس در اثنایِ مُحاوره روی به علی بن محمَّد النَدیم کرد و از او پُرسید که: شاعرترین اهل روزگار کیست؟ جواب داد که: بُحْتُری، پُرسید: بعد از او؟ گفت: عُبَیدک ولد مَروان بن اَبی حَفصه.

بعد از آن روی به امام علی بن محمَّد الهادی کرد و گُفت: یابن عَمّ الإمام! شاعرترین کسی در این عصر کیست؟ حضرت فرمود: علی بن محمَّد الکوفی، متوکِّل گُفت: از سخنان او در نَظَرِ مُبارک هست؟ فرمود که: آری، گُفت: چه می گوید؟ گُفت: می گوید:

لَقَدْ فَاخَرَتْنَا مِنْ قُرَيْشٍ عِصَابَةٌ
بِبَسْطِ حُدُودٍ وَامْتِدَادِ أَصَابِعَ
وَإِنَّا سَلُوْنَا وَالشَّهِيدُ بِفَضْلِنَا
عَلَيْهِمْ جَهِيرُ الصَّوْتِ فِي كُلِّ جَامِعٍ
بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَا شَكَّ جَدُّنَا
وَنَحْنُ بَنُوهُ كَالنُّجُومِ الطَّوَالِعِ[1]

۱. ترجمه: گروهی از قُرَیش با ما مفاخرت نموده، به سبب پهن کردنِ حُدود و کشیدنِ انگشتان (= به واسطه تجاوُز از حدِّ خود و دراز کردنِ دست هایشان به جهتِ ستم نمودنِ به سویِ ما)، و از ما

متوکّـــل گُفـــت: و مـــا نـــداء الصـــوامع، یـــابن عَـــمّ؟[1]

امـــام فرمـــود کـــه: «أَشْـهَدُ أَنْ لَـا إِلَـهَ إِلَّـا اللَّـهُ، وَأَشْـهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللَّهِ».

متوکّـل چـون ایـن سُـخَن بشـنید بـدین سَـبَب کینـه در دِل بِگرِفت تا وَقتی که گُفت او را زَهر دادند[2].

بیان[3]: با دقّت و تأمُّل در این روایتِ شریفـه و آنچـه کـه قبـلِ از آن نقل کردیم، می-توان از آن به عنوانِ دلیلِ خاصّ استفاده نمـوده و در اثباتِ جُزئیّتِ شهادتِ ثالثه به آن استدلال کرد.

به آن جهتِ که در این روایتِ شریفه حضرتِ امام هادیعلیه‌السلام مـی فرمایند: «کسانی که با صدایِ بُلَند در هر مَجمَعی شهادت بـه فضـلِ مـا بر دیگران می دهند» منظورشان اذان اسـت کـه در مسـاجد گفتـه مـی

و کسانی که با صدایِ بُلَند در هر مَجمَعی شهادت به فضلِ ما بر دیگران می دهند سُؤال کُنید: بـه اینکه همانا رسولِ خُداصلی‌الله‌علیه‌وآله بدونِ شَکّ جَدِّ ما بوده و ما فرزندانش مثلِ ستارگانِ درخشنده هستیم.

۱. ترجمه: صدایِ کلیساها که نواخته می شود به چه معناست؟.

۲. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص۶۸.

می گویم: این روایتِ شریفه با اندک اختلاف و کم و زیادتی در دیگر مصادرِ مُعتبره نیـز روایـت شده است؛ مراجعه شود به: أمـالي الشـیخ الطـوسي، المجلـس الحـادي عشـر، ح۴؛ ومناقـب آل أبي طالب لابن شـهر آشـوب، ج۴، ص۴۰۶؛ والـدر النظـیم للشـامي، ص۷۲۵؛ ومدینـة المعـاجز للعلّامـة السید هاشم البحراني، ج۷، ص۴۳۵، ح۲۴۳۶؛ وبحار الأنوار، ج۵۰، ص۱۲۸، ح۶ وص۱۹۰، ح۲.

۳. مراجعه شود به: ندایِ ولایت تألیفِ سیّد جعفر رفیعی، ص۱۰۴.

شود، چنانکه در زبانِ عَرَب به مسجد، "جامع" [الجَامِع – ج جَوَامِع: فا، مسجد جامع، مُصلَّی، جای عبادت...] نیز گفته می شود. لذا هنگامی که متوکّل لعنه الله از شعرِ حضرتِ امام هادی علیه السلام متوجّه فضیلتِ اهلِ بیت علیهم السلام در اذان می شود، از صدایِ ناقوسِ کلیسا سؤال می کند که آن هم مانندِ اذان وسیله ای برایِ اِعلانِ مردم برایِ فرا رسیدنِ وَقتِ عبادت و بندگی است، و حضرتِ امام هادی علیه السلام نیز برایِ آن معنائی نزدیک به معنایِ اذان می کنند.

خُلاصه اینکه: این روایتِ شریفه در خصوصِ اذان می باشد و حضرتِ امام هادی علیه السلام شهادتِ ثالثه را جُزئی از اذان قرار داده و از آن به عنوانِ فضیلت و افتخارشان بر دیگران یاد می کنند.

و نیز علّامه ابو سعید سبزواری رحمه الله می نویسد:

آورده اند که: جوانی جهود به خدمتِ رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد و شُد می کرد، روزی چَند نیامد، خواجه از احوالِ وِی پُرسید، گُفتند: بیمار است، از آن جا که خُلق عَظیم خواجه بود، به عیادتِ وِی رفت، جوان را در حالتِ نَزع یافت، گُفت: ای جوان! بگو

که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ» تا به بهشت رَوی. جوان خواست که بگوید، پدرش حاضر بود، به پدر نِگَریست، پدرش گُفت: تو دانی، اگر خواهی محمّد را اِجابَت کُن. پسر کلمه یِ شهادت بَر زبان راند و جان به حَقّ تَسلیم کرد. خواجه یاران را گُفت: کارِ برادرِ خود را بسازید، چون کارِ وِی بِساختند و جنازه اش برداشتندریال خواجه به تَشییع جنازه یِ او بیرون شد و بر سَرِ انگُشتانِ پا می رفت، گفتند: یا رسول الله! چرا پایِ مبارک بر زمین نمی نَهی؟ گُفت: از بسیاریِ فرشتگان که حاضرند از زَمین آن قدر خالی نمانده که من پای بر زَمین نَهَم، گُفتند: یا رسول الله! وِی این منزلت به چه چیز یافت؟ گُفت: به آن که آخر گُفتارِ وِی کلمه یِ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود[1].

می گویم: پُر واضِح است که کلمه یِ آخرِ این جَوان مشتمل بر سه فَرازِ "شهادتِ بر وَحدانیّت و رسالَت و ولایت" بود، و سببِ عاقبت به خیریِ او شهاداتِ ثلاث بوده است، کما اینکه با تأمّل در روایتِ سابق الذکر واضح و آشکار می شود.. فتأمّل.

۱. مصابیح القلوب، فصلِ اوّل، ص۱۰.

و نیز علّامه حسن شیعی سبزواری رحمه الله می فرمایند:

روایت است از ابی عبد الله جعفر بن محمّد الصادق علیهما السلام که او روایت می کند، از پدارنش معنعناً، تا به امیر المؤمنین علی المُرتَضی علیه الصلوات والسلام که: حضرت خداوند تعالی جلّ جلاله نورِ محمّدی صلّی الله علیه وآله را بیافرید پیش از آفریدنِ آدم و جمیعِ انبیا علیهم السلام و حَقّ تعالی با وِی دوازده حجاب آفرید: حجابِ قدرت، و حجابِ عظمت، و حجابِ منّت، و حجابِ رحمت، و حجابِ سعادَت، و حجابِ کرامت، و حجابِ منزلت، و حجابِ هدایت، و حجابِ نبوّت، و حجابِ رفعت، و حجابِ هیبت، و حجابِ شفاعت. پس نورِ محمّد صلّی الله علیه وآله را در حجابِ قدرت بازداشت دوازده هزار سال، و وِی می گُفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى»، و در حجابِ عظمت یازده هزار سال، و وِی می گُفت: «سُبْحَانَ عَالِمُ السِّرِّ»، و در حجابِ منّت ده هزار سال، و می گُفت: «سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَلْهُو»، و در حجابِ سعادت نُه هزار سال، و می گُفت: «سُبْحَانَ الرَّفِيقِ الْأَعْلَى»، و در حجابِ

رَحمَت هشت هزار سال، و وِی می گُفت: «سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا یَسْهُو»، و در حجابِ کرامَت هَفت هزار سال، و وِی می گُفت: «سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا یَفْتَقِرُ»، و در حجابِ منزلت شش هزار سال، و وِی می گُفت: «سُبحانَ العَلِيِّ الكَريم»، و در حجابِ هدایت پنج هزار سال، و وِی می گُفت: «سُبْحَانَ ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»، و در حجابِ نبوّت چهار هزار سال، و وِی می گُفت: «سُبْحَانَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ»، و در حجابِ رَفعَت سه هزار سال، و وِی می گُفت: «سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ»، و در حجابِ هیبت دو هزار سال، و وِی می گُفت: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ»، و در حجابِ شفاعت هزار سال، و وِی می گُفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ». سپس نامِ او بر لوح ظاهر کرد و آن بود که چهارده هزار سال نامِ او نوشته بود. پس آن را بر عَرش پیدا کرد. بر ساقِ عَرش بود هفت هزار سال تا که آن را در صُلبِ آدم نهاد و از صُلبِ آدم به صُلبِ نوح نَقل کرد و همچنین از صُلبی به صُلبی تا آن را در صُلبِ عبد المُطلب نهاد و و از صُلبِ او به

صُلبِ عبد الله رسانید و او را شِش لباسِ کَرامَت دَر پوشانید: پیراهنِ رضا، و رَداءِ هیبت، و سَراویلِ معرفت، و بندِ آن سراویل از محبّت؛ ونَعلَینِ خَوْف، و عَصاءِ منزلت بدو داد. پَس او را گُفت: به نزدیکِ مردمان رو و بِگویْ ایشان را، تا بگویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ». و اصلِ آن پیراهن از شِش چیز بود: قامت اش از یاقوت، دو آستین از مُروارید، و تیریز از بلور، و خِشتک از زبرجد، و گریبان از مرجانِ سُرخ، و جیب از نورِ خداءِ تعالی. و حَقّ تعالی توبه یِ داوود بدان پیراهن قبول کرد، و خاتمِ سُلَیمان به سببِ آن بدو باز داد، یوسف را به یعقوب به واسطه یِ آن رسانید، و یونس را از شِکمِ ماهی بَر آن نِجات داد و همچنین پیغمبران را از بَلاها بدان نجات داد[1].

می گویم: این روایتِ شَریفه نیز تَصریح بـه لـزومِ اقترانِ شهاداتِ ثلاث با هم دارد، آن جا که خداونـدِ تبارک و تعالی بـه پیامبرِ گرامیِ اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: «... به نزدیکِ مردمان رو و بِگویْ ایشان را، تا بگویند: "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ"».

---

۱. راحة الأرواح، باب اوّل، فصل اوّل، ص۲۶.

و همچنین علّامه شیخ حُسَین بَحرانی رحمه‌الله این چنین می نگارد:

و امّا جُزئی که در بعضی از روایاتِ مُرسله روایت شده است، و آن همان: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللَّهِ»، یا «مُحَمَّدٌ وَ آلُهُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» می باشد، پس از جمله چیزهائی است که اکثر آن را نَفی کرده اند، و ظاهرِ کلامِ شیخ در مَبسوطِ ثبوتِ آن و جوازِ عَمل به آن است، و اگر چه لازم نمی باشد -و آن در نزد من اقوی است-، و طَعنِ در آن به اینکه از روایاتِ مُفَوَّضه و غُلات است -کما اینکه صدوق در فقیه از جمله چیزهائی است که شهادت به ثبوتِ آن می دهد در حالی که آن غیر مُحَقَّق است، پس به آن چیزی که شیخ به آن ذهاب کرده است بَأس و اشکالی نیست، و از جُمله یِ بدعت ها محسوب نمی شود -همانطور که اکثریّت اینگونه گمان کرده اند- و آن را تائید می کند وجودِ روایاتِ بسیاری که امر کرده است به اینکه: هر حال و وقتی که محمَّد صلی‌الله‌علیه‌وآله ذِکر شد و برایّ او به نوبّت شهادت داده شد، پس همراه با او علی علیه‌السلام یاد شده و برای او به ولایت شهادت داده می شود... [1].

---

۱. الفرحة الأنسيَّة في شرح النفحة القُدسيَّة (مخطوط)؛ و نیز نداي ولایت، ص۱۵۱.

شیخ صدوق و جمع کثیری از مُحَدِّثینِ کِرام قدس‌سرهم به سندِ خود از مُفَضَّل بن عُمَر روایت کرده اند، که گفت: به امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کَردم: ولادتِ حضرتِ فاطمه علیهاالسلام چگونه بود؟ ... آن حضرت علیه‌السلام -بعد از آن که ولادتِ آن حضرت علیهاالسلام را شَرح دادند- فرمودند: سپس [زن های بهشتی] از آن حضرت علیهاالسلام تقاضا نمودند که سُخن بگوید:

پس حضرت فاطمه علیهاالسلام لبانِ مبارکش را به شهادَتَین گشوده، و فرمودند: «**أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ أَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَوُلْدِي سَادَةُ الْأَسْبَاطِ**؛ شهادت می‌دهم که جز الله معبودِ حقّی نیست و پدرم رسول خدا و بَرترینِ پیامبران است و همسرم برترین اوصیاء، و فرزندانم برترین بازماندگان هستند»...[1].

وأمّا الفصل المروي في بعض الأخبار المُرسلَة وهو: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللَّهِ»، أو «مُحَمَّدٌ وَ آلُهُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»، فممَّا نفاه الأكثر، وظاهر الشيخ في المبسوط ثبوته وجواز العمل به وإن كان غير لازم وهو الأقوى، والطعن فيه بأنَّه من أخبار المُفَوَّضة والغُلاة كما وقع للصدوق في الفقيه ممّا يشهد بثبوته وهو غير محقّق، فلا بأس بما ذهب إليه الشيخ، وليس من البِدَع كما زعمه الأكثر ويؤيّده وجود أخبار عديدة آمرة بأنَّه كلّما ذكر محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله وشهد له بالنبوّة فليذكر معه عليّ علیه‌السلام وليشهد له بالولاية...

۱. مراجعه شود به: أمالي الشيخ الصدوق، مجلس ۸۷، ح۱؛ ودلائل الإمامة، ص۷۸، ح۵۹۴، ح۱؛ وروضة الواعظين تأليف شهيد ابن فتّال نيشابوری رحمه‌الله، ج۱، ص۱۴۴؛ ومناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۴۰؛ والدر النظيم، ص۴۵۵؛ والعدد القويّة، ص۲۲۳؛ ومشارق أنوار اليقين تأليف حافظ رجب بُرسی رحمه‌الله، ص۱۳۳؛ وبحار الأنوار، ج۱۶، ص۸۱ وج۴۳، ص۳، ح۱؛ ورياض الأبرار، ج۱، ص۱۲؛ وعوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال تأليف شيخ عبد الله بن نور الله بحرانی اصفهانی رحمه‌الله، ج۱۱، ص۵۶ وص۵۹ وص۸۵۵؛ وترجمهٔ كتابِ نَفيسِ القطره، ج۲، ص۴۱۹، ح۹۰۲.

پس از نقلِ این احادیثِ شریفه می گویم: علّامه‌ی متکلّم فقیه محقّق شیخ محمّد بن حُسَین بن حَسَن رازی آبی قدّس سرّه -که از فقهای قرن هفتم هجری می باشد- در رساله‌ی فقه فتوائی خود که "کفایة الأنام" نام دارد -و به زبان فارسی است- این چنین می‌نگارد:

بدانکه بانگ نماز و قامت اگر در جماعت است واجب است، و در تنها سُنَّت، و اندر نافله بدعت؛ ... در حالتِ بانگِ نماز بر بُلَندی بإیستَد و روی فَرا قِبله کُنَد، و با طَهارَت و آوازِ بُلَند بَر آوَرَد، و مکروهَست که بِراست و چَپ نِگاه کُنَد،

و بانگِ نماز بدین تَرتیب بگویَد -چون نیّت کرده باشد:

"اوذن لوجوبه قُربةً إلی الله"-:

«اللَّهُ أَكْبَرُ ❖ اللَّهُ أَكْبَرُ ❖ اللَّهُ أَكْبَرُ ❖ اللَّهُ أَكْبَرُ،

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ❖ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ،

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ ❖ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ،

أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللَّهِ ❖ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللَّهِ،

حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ ❖ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ،

حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ ❖ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ،

حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ ❖ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ،
مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرْ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا]،
اللَّهُ أَكْبَرُ ❖ اللَّهُ أَكْبَرُ،
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ❖ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

و تَرتیب میانِ بانگِ نَماز و قامَت آنست که:

«**اللَّهُ أَكْبَرُ**» در اوّلِ قامَت دو بار گویَد، و بعد از «**حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ**»، «**قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ**» دو بار گویَد، و در آخر یکبار بگویَد: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**»...[1].

و نیز علّامهٔ خَبیر شیخ محمّدتقی مجلسی رحمه الله می‌فرماید:

«و امّا "**أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللَّهِ**"، و "**أَنَّ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**" از اَحکامِ ایمان است نه از فصولِ اَذان، شیخ در مَبسوط گُفته که: به گُفتنِ آن در اذان قُصُوری نیست[2]».

* فرزندِ جَلیل القدرِ ایشان، علّامه شیخ محمّد باقر مجلسی رحمه الله در تعلیقاتِ خود بر کتابِ شریفِ حدیقة المتّقین -که رساله یِ توضیح المسائل والدِ ماجدش قدس سره بوده است-، این چنین می نگارد:

---

۱. مراجعه شود به: کفایة الأنام، ص۳۱ وص۳۲ (مخطوط: کتابخانه مجلس، شماره: ۱۷۹۰۴).
۲. یک‌دوره فقهِ کاملِ فارسی (حدیقة المتّقین)، کتاب الصلوة، در قبله و اذان و اقامت، ص۲۵.

«مصــنّفﷺ در اواخــرِ عُمــر از ایــن رأی بر گردیــده بود و ایـن را از جُملـه فصـولِ مسـتحبّه یِ اذان مـی دانسـت، و این خالی از قوّتی نیست.. والله تعالی یعلم[۱]».

ونیز علّامه‌یِ خَبیر شیخ محمّدتقی مجلسیﷺ می‌فرماید:

«... و سُنَّت است که بر این [= تشهّدِ نماز] بیافزاید: چنان کـه ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادقﷺ نَقل کرده: **"بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَخَيْرُ الْأَسْمَاءِ كُلُّهَا لِلَّهِ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَنَذِيراً بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ نِعْمَ الرَّبُّ، وَأَنَّ مُحَمَّداً نِعْمَ الرَّسُولُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً نِعْمَ الْوَصِيُّ وَنِعْمَ الْإِمَامِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ"**[۲]».

---

۱. تعلیقه بر حدیقة المتّقین، ص۹ (مخطوط).

حضـرتِ علّامـه شـیخ جعفـر کاشـف الغطـاءﷺ ایـن چنـین مـی نگـارد: و هـر کـس کـه از ذکـرِ امیـرِ مؤمنـانﷺ -در اذان و اقامـه- قصـدِ اظهـارِ شـأنِ آن حضـرت را نمایـد، و یـا بـه جهـتِ مُجرَّدِ رُجحانِ ذکرِ امیرِ مؤمنـان بـه ذاتـه، یـا همـراه بـا ذکـرِ پروردگـار عالمیـان، و یـا همـراه بـا ذکـرِ سرورِ پیـامبران -هـمان طـور کـه در مـوردِ امیـرِ مؤمنـان و دیگـر ائمّـه ی اَطهـار علیـه وعلـیهم السـلام روایـت شـده اسـت- آن را یـاد کنـد، و یـا قصـدِ ردّ کـردنِ مخالفـان، و بـه خـاک مالیدنِ بینیِ معاندانِ را داشته باشد، بر این عملش ثواب مترتّب می باشد.

مراجعه شود به: کشف الغطاء عن مبهات الشریعة الغَرّاء، ص۲۲۷ (طبع حَجَری).

۲. فقه کامِل فارسی تألیف علّامه شیخ محمّد تقی مجلسیﷺ، ص۳۱.

زندگینامه‌ی مختصری از مؤلّف دام ظله:

علّامه آیت الله شیخ محمّد فرزند جمیل فرزند عبد الحسین فرزند یوسف آل حَمُّود دام ظله از کبارِ علماءِ شیعه، که هم اکنون در بیروت سکونت دارند.

معظّم له دام ظله در سال ۱۳۸۰ هجری قمری در منطقه یِ غربیِ بیروت "پایتختِ لبنان" متولّد گردید. والدینِ ایشان قدس سرهما اهلِ جبل عامل بودند، که در کودکی به این منطقه هجرت کرده و در بیروت رحل اقامت افکندند.

پدر و مادرِ معظّم له دام ظله افرادی مؤمن، ساده زیست، صاحبِ مکارمِ اخلاق، و از دوست دارانِ اهلِ بیتِ عصمت و طهارت علیهم السلام بودند.

مرجعِ عالیقدر دام ظله پس از طی نمودنِ دروسِ متوسّطه، از محضرِ بزرگانی چون: یگانه یِ زمانِ خودش شیخ محمّد حسن قبیسی، فقیهِ کبیر شیخ حسین معتوق، شیخ حسین عوّاد، و فقیهِ کبیر علّامه شیخ محمّد جواد مغنیة رحمه الله بهره مند گردید، سپس رهسپارِ سوریه شده و ابتداء در مدرسه فقیهِ کبیر سیّد ابو القاسم موسوی خوئی رحمه الله "در دمشق" و سپس در حوزه سیّد احمد واحدی به تحصیلِ دروسِ مقدّمات پرداخت.

بعد از گذشتِ یک سال به قم المقدّسة عزیمت نموده، و دروسِ سطح را نزدِ علماءِ برجسته ای همچون سیّد احمد مددی، شیخ مصطفی هرندی و شیخ محمّد غروی فرا گرفت؛ مرجعِ عالیقدر دام ظله

مکاسب را خدمتِ سیّد احمد مددی و شیخ مصطفی هرندی و رسائل را خدمتِ شیخ محمّد غروی خوانده اند. پس از طیّ نمودنِ دروسِ سطح، از درسِ خارجِ آیاتِ عظام سیّد شهاب الدین مرعشی نجفی رحمه‌الله و سیّد محمود هاشمی شاهرودی استفاده کرد.

همچنین از محضرِ عارفِ بزرگ حضرت آیت الله سیّد عبد الکریم کشمیری رحمه‌الله درس هایِ بسیاری اندوخت، سپس به توصیّه یِ ایشان به لبنان بازگشت و به تدریس و به تحقیق و فعالیّت هایِ اجتماعی و فرهنگی همّت گمارد.

مرجعیّت عالیقدر دام‌ظله آثارِ گرانسنگِ فراوانی را در موضوعاتِ مختلف فقهی، کلامی و تاریخی تألیف کرده است.

بعضی از آثارِ معظّم له دام‌ظله:

۱. الفوائد البهیّة في شرح عقائد الإمامیّة (عربی)

۲. أبهی المداد في شرح مؤتمر علماء بغداد (عربی)

۳. وسیلة المتقین في أحکام سیّد المرسلین وأهل بیته الطاهرین علیهم‌السلام (عربی)

۴. خیانة عائشة بین الإستحالة و الواقع (عربی - فارسی[۱])

۵. ولایة الفقیه العامّة في المیزان (عربی)

۶. القول الفصل بحرمة الغناء في العرس (عربی)

۱. خیانتِ عائشه در کشاکشِ عدمِ اِمکان و وقوعِ آن، (یا) خیانتِ عائشه در بوته یِ نَفی و اثبات.

۷. السيف الضارب في الرد على منكري اللقاء بالإمام الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف (عربی)

۸. علم اليقين في تنزيه سيد المرسلين صلى الله عليه وآله (عربی)

۹. إفحام الفحول في شبهة تزويج عُمَر بأم كلثوم عليها السلام (عربی - فارسی[1])

۱۰. معنى الناصبي و حكم التزواج معه؟ (عربی)

۱۱. شبهة إلقاء المعصوم عليه السلام نفسه في التهلكة و دحضها (عربی)

۱۲. هداية الألباب إلى شرح زيارة السرداب (عربی)

۱۳. عائشة قاتلة الرسول الأعظم صلى الله عليه وآله (عربی)

۱۴. الشعائر الحسينية عليه السلام -أسئلة و أجوبة حول التطبير- (عربی)

۱۵. الأدلة على لزوم الشـهادة الثالثـة في الأذان و الإقامـة و التشـهد [متنِ اصلیِ همین رساله یِ شَریفه] (عربی - اُردو[2] - فارسی[3])

۱۶. نفحات الأبرار في شرح زيارة عاشوراء (عربی)

۱۷. رد الهجوم عن شعائر الإمام الحسين المظلوم عليه السلام -التطبير و البكاء- (عربی)

۱۸. تجلّي الإمامة يوم الغدير (عربی – انگلیسی[4] - فارسی[5])

---

۱. پاسخ های قاطع و محکم به شبهه ی ازدواج عُمر با حضرت ام کُلثوم علیها السلام.

۲. فتوی مبارکه: وجوب شهادت ثالثه.

۳. اَدِلّه و بَراهینِ واضحه بَر لُزومِ شَهادَتِ ثالثه.

٤. The Manifestation of Imamate On Al-Ghadeer's Day.

۵. تجلّی امامت در عید غدیر.

۱۹. التسلسل التاريخي لوقعة الطف (عربى)

۲۰. المختار من ولاية الأبكار (عربى)

۲۱. طهارة أهل البيت عليهم السلام المادية و المعنوية من آية التطهير (عربى)

۲۲. العصمة الكبرى لوليّ الله العبّاس بن أمير المؤمنين عليهما السلام (عربى)

۲۳. الحقيقة الغَرَّاء في تفصيل سيِّدتنا الصدِّيقة الكُبرى زينب الحَوْراء عليها السلام على السيِّدة مَريم العَذراء عليها السلام (عربى)

۲۴. تحقيق في علامات الظهور الشريف –قواعد وضوابط– (عربى)

۲۵. حضور النبي وأهل بيته الطاهرين عليهم السلام على المحتضرين (عربى – اُردو)

۲۶. و مباحث و مقالات و تحقيقاتِ نفيسه و گرانبهایِ متفرّقه یِ بسیاری که معظّم له دام ظله برای شاگردانش بیان داشته اند و مکتوب نموده اند که بعضی از آن ها از طریقِ اینترنت و از طُرُقِ دیگر منتشر شده اند.

علی الله

في كل الأمور توكلي وبالخمس أصحاب الكساء توسلي

محمد المبعوث وابنيه بعده وفاطمة الزهراء والمرتضى علي

رساله یِ شریفه ای که در پیشِ روی دارید:

رساله ای که در پیشِ رو دارید، ترجمه یِ بحثی بی نظیر است در اثباتِ لزومِ شهادتِ ثالثه بر ولایتِ حضرتِ صدّیقِ اکبر و فاروقِ اعظم و خاتمِ اوصیاء و اَفضلِ از جمیعِ ما سوی الله جلّ وعلا (غیر از رسول الله محمّد بن عبد الله صلی الله علیه وآله) امیرِ مؤمنان امام علی سلام الله علیه بعد از شهادَتَین به توحید و رسالَت.

این رساله اتمامِ حُجَّتی است با آنها که از رویِ جَهل و تَعَصُّبِ غلط و یا عَدَمِ آگاهی، لزومِ اقترانِ شهادتِ ثالثه برای ولایتِ امیرِ مؤمنان امام علی علیه السلام با شهادَتَین، و یا جُزئیّتِ آن را در فصولِ اذان و اقامه و تشهُّدِ نماز نمی پذیرند.

از آنجا که حُجَج و بَراهینِ قاطعه و واضحه ای که توسُّطِ علّامه یِ جَلیل القَدر حضرت آیت الله الحُجَّة المجاهد شیخ محمَّد جَمیل حَمُّود عامِلی دام ظله بر اثباتِ این مُدَّعا اقامه شده است، را تَمام یافته، و ترجمه یِ این رساله یِ شریفه به زبانِ فارسی و نیز نشرِ آن در میانِ مؤمنینِ کِرام را سَبَبِ خوشنودی و رضایتِ خدای متعال و آل الله اَطهار علیهم السلام یافتیم؛ عَزمِ خود را جَزم نموده و کَمَر هِمَّت بر آن بستیم که ما نیز در راهِ دفاع از منقبتی از مناقبِ مولایِ متّقیان امیرِ مؤمنان امام علی بن ابی طالب علیهما السلام که می رفت تا به واسطه یِ فتاوای مَنْ لَيْسَ أَهْلاً لِلْإِفْتَاءِ به فراموشی سپرده شده بلکه در شمارِ بِدَع محسوب شود، شمشیرِ بُرّانِ خود را از غلاف خارج نموده، و

به پیکار با صاحبانِ بِدَع و مُشکّکینِ در دین رفته و ضَرَباتِ مُهلکِ عِلمی ای را با لبه یِ تیزِ شمشیرِ استدلال بر مُبدِعین و مُشکّکین وارد سازیم.

پیامبرگرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرمایند:

اگر تمامی خلائق بر محبّت و دوستی علی بن ابی طالب علیهما السّلام اتّفاق کلمه داشتند، خدای تعالی آتش جهنّم را خلق نمی فرمود[1].

و نیز آن حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرمایند:

اگر درختان و بیشه‌زارها قلم گردند و دریاها مرکّب و جوهر شوند و جنّیان و اِنسیان نویسنده باشند، بر فضائل علی بن ابی طالب علیهما السّلام احاطه نتوانند یافت[2].

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین، إنّه نعم المولی و نعم النصیر

أحقر کلاب آل الله علیهم أفضل صلوات الله، علی بن محمَّد عزیزبوریان البروجردی

۲۰ محرّم الحرام ۱۴۳۶ هـ – عُشّ آل محمَّد علیهم السّلام قُم مقدّسه[o]

---

۱. بشارة المُصطَفی لشیعة المُرتَضی صلّی الله علیهما وآلهما، ص۷۵.

۲. مائة منقبة من مناقب أمیر المؤمنین والأئمّة صلّی الله علیه وعلیهم، ص۱۷۵، ح۹۹.

o. ویراست دوّم: سوّم جُمادَی الأولی ۱۴۳۷ هـ ق - عُشّ آل محمّد علیهم السّلام قُم مقدّسه.

تقریظ حضرتِ علاّمه‌ی مُحقّق آیت‌الله شیخ محمّد جَمیل حَمُّود عامِلی دام‌ظله برترجمه‌ی فارسی "الأدلّة علی لزوم الشهادة الثالثة فی الأذان والإقامة وتشهّد الصلاة"

استجازه از معظّم له دام‌ظله

«بسم الله الرحمن الرحیم» وبه نستمدُّ ونستعين

الحمد لله كما هو أهلُهُ، والصلاةُ والسلامُ عَلَى البَشير النَذير سيِّدنا المُعَظَّم رسول الله محمَّد بن عبد الله، وعلى أهل بيته المُعَظَّمين والهُداة المهديِّين، سادَةِ خَلْقِه، سُفُن النجاة والعُرْوَة الوُثْقَى وقادَة الأُمَم وشُفَعاء الدنيا والآخِرة، ولَعَنَ اللهُ ظالميهِم ومُبغِضيهِم والمنكِرينَ لِفضائلِهِم ومَعارِفهِم وأحكامهِم ومَعاجِزهِم وكَراماتِهِم وظُلاماتِهِم وظالميهِم وظالمي شِيعَتِهِم ومُوالِيهِم مِنَ الأوَّلينَ والآخِرينَ إلى قيامِ يَوْمِ الدينِ...

إلى العلَّامة المبَجَّل، والفاضل الأوحد، والعَلَم المفرد، نور البلاد، وحُجَّة الحُجَّة المنتظَر على العباد، والطود الأشمّ، والبحر الخضمّ، علَّامة زمانه، وعَميد أقرانه، بحر متلاطم موَّاج، ويمّ واسع الأرجاء ذو فجاج، ما مِنْ علمٍ من العلوم إلَّا وقد حَلَّ في أعماقه، وما مِنْ فَنٍّ مِنَ الفنون إلَّا وقد شرب من عَذبه وزعاقه، سماحة آية الله الحُجَّة الشيخ محمَّد جَميل حَمُّود العامِلي دامت بركاته وطابت أوقاته ومَدَّ الله ظلَّه على رؤوس المؤمنين ومتَّع الله بطول بقائه المؤمنين:

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته؛

نستأذن من سماحتكم في طبع رسالتكم الشريفة في بيان [الأدلَّة على لزوم الشهادة الثالثة في الأذان والإقامة وتشهُّد الصلاة - والأدلَّة على وثاقة القاسم بن معاوية الدالَّة على لزوم ذكر أمير المؤمنين عليه السلام برسول الله محمَّد صلّى الله عليه وآله وسلّم] المترجَم باللغة الفارسيّة، فإنّنا -بعون الله الملک العلّام- بعد إذنكم نطبعه على شكل كُتيّب وننشره فى الأسواق في ايران والباكستان والأفغانستان و... -إن شاء الله- ونوزعه على الأصدقاء في المنطقة، ونريد من جنابكم الكريم كتابة تقريظٍ على ترجمة بحثكم القيِّم الثمين الشريف هذا؛ وبعد الطباعة نرسل إليكم -بإذن الله تبارك وتعالى- نسخة منها.

والسلام على قلب زينب الصبور.

ابنكم الصغير كلب الحجج الطاهرين عليهم السلام

علي بن محمّد بن بيك عالي بن غاري عزيزبوريان البروجردي

نوّر الله عيونهم برؤية القائم المنتظَر عجّل الله تعالى فرجه الشريف

٢٥، محرَّم الحرام، ١٤٣٦ هـ ق

تقريظ مرجعيّت معظّم دام ظله بر ترجمهٔ فارسی کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله كما هو أهله، والصلاة والسلام على رسوله الأمين المنتخب في الظلال والكامل في الرشاد والحكمة والبيان محمَّد المصطفى وعلى آله المظلومين سادة الخلق والعروة الوثقى وصراطه المستقيم، ولعنة الله الدائمة السرمديَّة على أعدائهم والمنكرين لفضائلهم وكراماتهم ومعاجزهم ومقاماتهم وظُلاماتهم من الأوَّلين والآخرين إلى قيام الدين.

وبعد...

إنَّ ما أجاد به يراع جناب العلاَّمة المُجاهد الشيخ علي عزيزبوريان البروجردي دامت بركاته في تعليقاته على كتابنا الموسوم بـ (**الأدلَّة على وجوب الشهادة الثالثة في الأذان والإقامة وتشهُّد الصلاة**) وتخريج الروايات الداعمة للأدلَّة والبراهين الَّتي اعتمدناها، ومن ثمَّ ترجمته إلى اللغة الفارسيَّة لكي تعمَّ الفائدةُ الفقهيَّةُ للقُرَّاء من العلماء والمتعلِّمين في الوسط العِلميّ الحوزويّ في بلاد فارس المشهورة بولائها للعترة الطاهرة عليهم السلام ، ذلك كلّه كان

جـديراً بـالاهتمام لمـا وجـدناه فيـه مـن شرحٍ للمطالـب وتخـريج لـبعض الأحاديث... فزاد على النور نوراً وعلى الجمال جمالاً، فكـان موفَّقـاً ومُسَـدَّداً بنور فقه آل محمَّد سلام الله عليهم، من هنا وجدنا أنَّ واجبَينا الشـرعي والعَقلي يفرضان علينا التنويه بفضله وسعة باعه العِلميّ وتتبّعه للأخبار والتـدقيق في كلمات العلماء الأعلام الأبرار القائلين باقتران الشهادة الثالثة بالسـابقَتَين لهـا من الشهادة بالوحدانيَّة لله تعـالى والشـهادة بالرسـالة للنبـيّ الأعظـم صلى الله عليه وآله.. فجزاه الله تعالى عنَّا خيرَ الجزاءِ وجعل ما كتبه في ميزان حسناته وديوانِ أعماله الصالحة، فكان محطَّ نظرنا وتقييمنا بالثناء عليه وأداء الشـكر إليـه، وَفَّقـه الله تعالى لمرضاته وجعله من الأعلام العامِلين، والذائدين عن حمـى ولايـة أمـير المؤمنين وأهل بيته الطيِّبين الطاهرين سلام الله عليهم أجمعين، فهو حسـبنا ونعـم الوكيل، والسلام عليه وعلى إخوانه من العلماء العاملين، والحمد لله ربِّ العالمين.



ترجمهٔ استجازه از معظّم له دام ظله

«بسم الله الرحمن الرحيم» وبه نستمدُّ ونستعين

الحمد لله كما هو أهلُهُ، والصلاةُ والسلامُ عَلَى البَشير النَذير سيِّدنا المُعَظَّم رسول الله محمَّد بن عبد الله، وعلى أهل بيته المُعَظَّمين والهُداة المهديِّين، سادَةِ خَلْقِه، سُفُن النجاة والعُرْوَة الوُثْقَى وقادَة الأُمَم وشُفَعاء الدنيا والآخِرة، ولَعَنَ اللهُ ظالميهِم ومُبغِضيهِم والمنكِرينَ لِفضائلِهِم ومَعارِفِهِم وأحكامِهِم ومَعاجِزِهِم وكَراماتِهِم وظُلاماتِهِم وظالميهِم وظالمي شِيعَتِهِم ومُوالِيهِم مِنَ الأوَّلينَ والآخِرينَ إلى قيامِ يَوْمِ الدينِ...

محضر مبارک علّامه ی مُبَجَّل، و فاضل یگانه، و عَلَم مُفرَد، نور بِلاد، و حُجَّتِ حُجَّتِ مُنتَظَر بر بندگان، و کوه بلند، و دریای وسیع، علّامه یِ زمان اش، و بزرگِ همتایان اش، دریایِ متلاطم موّاج، کسی که هیچ علمی از علوم نیست مگر آن که در اعماقِ آن فرو رفته، و هیچ فنّی از فنون نیست مگر این که از آب گوارا و تَلخ آن نوشیده است، حضرت آیت الله الحُجَّة شیخ محمَّد جَمیل حَمُّود عامِلی دامت برکاته وطابت أوقاته ومَدَّ الله ظلَّه على رؤوس المؤمنين ومتَّع الله بطول بقائه المؤمنين:

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته؛

از حضرتِ عالی طلبِ اجازه می کنیم جهتِ به چاپ رسانیدنِ ترجمه فارسیِ کتابِ شریفتان [الأدلَّة علی لزوم الشهادة الثالثة في الأذان والإقامة وتشهُّد الصلاة - والأدلَّة علی وثاقة القاسم بن معاوية الدالَّة علی لزوم ذکر أمير المؤمنين عليه السلام برسول الله محمَّد صلّی الله علیه وآله وسلّم]، پس همانا ما -به یاریِ خداوندِ متعال- بعد از اجازه معظّم له دام ظله -اگر خدا بخواهد- آن را به شکلِ کتابچه ای به چاپ رسانیده و آن را در کتابفروشی های ایران و پاکستان و افغانستان و... منتشر می کنیم... و آن را در میانِ دوستان در منطقه توزیع می کنیم. و از مرجعیّت بزرگوار دام ظله خواستاریم که تقریظیّه ای بر ترجمه این کتاب گران سنگ شان بنویسند؛ و بعد از به چاپ رسانیدنِ آن -به اذنِ خداوند متعال- نسخه ای از کتاب را خدمتتان ارسال می کنیم.

والسلام علی قلب زینب الصبور.

ابنکم الصغير کلب الحجج الطاهرين عليهم السلام

علي بن محمّد بن بيك عالي بن غاري عزيزبوريان البروجردي

نوّر الله عيونهم برؤية القائم المنتظَر عجل الله تعالی فرجه الشریف

۲۵، محرَّم الحرام، ۱۴۳۶ هـ ق

ترجمۀ تقریظ مرجعیّت معظّم دام ظله بر ترجمۀ فارسی کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله كما هو أهله، والصلاة والسلام على رسوله الأمين المنتخب في الظلال والكامل في الرشاد والحكمة والبيان محمَّد المصطفى وعلى آله المظلومين سادة الخلق والعروة الوثقى وصراطه المستقيم، ولعنة الله الدائمة السرمديَّة على أعدائهم والمنكرين لفضائلهم وكراماتهم ومعاجزهم ومقاماتهم وظُلاماتهم من الأوَّلين والآخرين إلى قيام الدين.

وبعد...

علّامه یِ مجاهد شیخ علی عزیزپوریان بروجردی دامت برکاته تعلیقات عالمانه ای بر کتاب ما به نام (الأدلَّة على وجوب الشهادة الثالثة في الأذان والإقامة وتشهُّد الصلاة) نوشته و روایاتی که ادله و براهین ما را تقویت می کنند مستند سازی کرده و در نهایت آن را به فارسی برگردانده است تا علماء و طلابی که در محافل علمی حوزوی در بلاد فارس – که اهلِ آن به ولائشان نسبت به عترت طاهره علیهم السلام مشهورند– هستند نیز از مباحث

فقهی آن بهره گیرند. این شروح و استناد سازی برخی احادیث همگی قابـل توجه هستند... و باعث شده تا نور، نورانی تر، و زیبائی، زیباتر شود. نـور فقه آل محمّد سلام الله علیه وعلیهم، همراه و پشتیبان ایشان است. از این رو شرعاً و عقلاً بر ما واجب است تا به فضل و توانمندی علمی و تتبع ایشـان در اخبار و دقتشان در سخنان علمای ابرار -که قائل به شهادت ثالثه در کنار شهادت به وحدانیت خداوند متعال و شهادت به رسالت پیـامبر اکـرم صلّی الله علیه وآله بودند- اشاره کنیم....خداوند از طرف ما بهترین پاداش ها را به او دهد، و نوشته یِ ایشان را در میزانِ حسنات و دیوانِ اعمالِ صالح اش قـرار بدهـد، ما با ستایش از این شخص و تشکر از او، به او توجـه نمـوده و او را مـورد ارزیابی قرار می دهیم، خدای متعـال او را بـرای آن چـه رضـایتِ او در آن است موفّق بدارد و او را از افراد عامل، و از مُدافعین از حریمِ ولایتِ امـیرِ مؤمنان و اهلِ بیتِ طیّبین و طاهرین اش سلام الله علیهم أجمعین قرار بدهد، خداوند مـا را بـس اسـت و او بهـترین حـامی اسـت، و سـلام بـر او و بـر برادرانش از علماء عامِل، و ستایش مخصوصِ پروردگار جهان است.



متن استفتاء از معظّم له دام ظله:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

«... السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَةُ الشَّهِيدَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الرَّضِيَّةُ الْمَرْضِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْفَاضِلَةُ الزَّكِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْحُورِيَّةُ الْإِنْسِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا التَّقِيَّةُ النَّقِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلِيمَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَغْصُوبَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُضْطَهَدَةُ الْمَقْهُورَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ...[1]».

---

۱. من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص۵۷۳؛ لوامع صاحب‌قرانی، ج۸، ص۵۰۲؛ زاد المعاد، فصل سوّم: در اعمال ماه جُمادَی الثانی، ص۴۲۸، زیارت دوّم حضرت زهراء علیها السلام در روز شهادتش؛ مفاتیح الجِنان، الفصل الثالث: في زيارة النبيّ والزهراء والأئمّة علیهم السلام، ص۵۴۶، زيارة فاطمة الزهراء علیها السلام.
حضرت علّامه شیخ محمّد تقی مجلسی رحمه الله در شرحِ این فَراز از زیارت نامهٔ حضرت صدّیقهٔ شهیده سلام الله علیها این چنین می نگارد: ... ای صدیقه شهیده یعنی تصدیق کننده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر وجه کمال، و این رتبه نیست مگر رتبه عصمت بنا بر این تفسیر نموده‌اند آن را به معصومه، و اما شهید ه نزد شیعه متواتر است از ائمه اهل البیت صلوات الله علیهم که عمر در بر شکم آن حضرت زد به شرکت قنفذ و فرزندی که حضرت المرسلین صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بودند ساقط شد و آن حضرت بیمار شد و از دنیا با اعلی علیین رحلت فرمودند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نام نهید فرزندان خود را در شکم چنانکه

محضـرِ مبـارکِ مرجـعِ عالیقـدرِ جهـانِ تشـیّع، علّامـه یِ محقّـقِ مُـدَقِّق، پرچمدارِ دفاع از حریمِ ولایتِ اهلِ بیتِ عصـمت و طهـارت علیهم‌السلام، فَقیـهِ مُجاهِـد، حضـرتِ آیت الله الحُجَّة المجاهد شیخ محمَّد جَمیل حَمُّود عامِلی دام‌ظله:

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته؛

مـا "در مـوردِ شـهادتِ ثالثـه بـه ولایـتِ امـیرِ مؤمنـان امـام علـی واهلِ بیتِ طاهرینَش سلام الله علیهم أجمعین" دو سؤال داریم:

سـؤال اوّل: نظـرِ مبـارکِ معظّـم لـه دام‌ظله "در مـوردِ شـهادتِ ثالثـه (أشـهد أنَّ علیّـاً ولیّ الله)، و شـهادت بـه ولایـتِ معصـومین سلام الله علیهم أجمعین" در اذان و اقامه چیست؟

حضرت سید الانبیاء این حمل را نامیدند به محسن به امر الهی باسم فرزند هارون چنانکه صاحب قاموس نیز ذکر کرده است و تفصیلش در کتاب سلیم بن قیس است. ای رضیه که در جمیع امور راضی بودی بقضاء و قدر الهی و حق سبحانه و تعالی از تو خوشنود بود، ای فاضله که ترا زیادتی بود در جمیع کمالات بر همه عالمیان و مزکّی بودی از جمیع نقصها، و ای حوری بهشتی از آدمیان، و ای پرهیزکار از جمیع آن چه حق سبحانه و تعالی آن را دوست نمی‌داشت حتی از مباحات و ای پاکیزه از جمیع رذایل، و ای محدّثه دانا که جبرئیل و روح القدس القا می‌کردند در قلب تو و می‌شنوانیدند به تو علوم و حکم الهی را چنانکه در روایات متواتره وارد شده است، و ای کسی که حق ترا غصب نمودند از فدك و غیر آن و بر تو ظلم کردند. چنانکه در بخاری در بسیاری از ابواب حکایت غصب فدك و ظلم بر آن حضرت را مفصلا ذکر کرده است با آن که در اخبار بسیار نیز ذکر کرده است که ایذای او ایذای حق سبحانه و تعالی و ایذای حضرت سید الانبیاء است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که این جماعتی که ایذا می‌کنند خدا و رسول را حق سبحانه و تعالی لعنت کرده است ای شان را در دنیا و عقبی، و مهیّا گردانیده است از جهة ایشان عذابی که خوار کننده ایشان باشد حتی نزد اهل جهنّم، و ای مقهوره مظلومه، السلام علیك ای فاطمه دختر حضرت سید النبیین که سلام و رحمت و برکات الهی شامل حال تو باد...

مراجعه شود به: لوامع صاحب‌قرانی، ج۸، ص۵۰۷ - ص۵۰۸.

سؤال دوّم: نظرِ مبارکِ معظّم له دام ظله "در موردِ شـهادتِ ثالثـه و شهادت به ولایتِ معصومین سلام الله علیهم أجمعین (وأشـهدُ أنَّ أمـیر المؤمنین وأولاده المعصومین وفاطمة الزهراء سیّدة نساء العـالَمین حُجَـج الله صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین)" در تشهُّدِ نماز چیست؟

خواهشـمند اسـت همـراه بـا پاسـخِ بـه هـر دو سـؤال، ادلّـه یِ تفصیلیّه یِ خویش را نیز بیان بفرمائید.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْـرَأُ إِلَيْـكَ مِـنْ أَعْـدَاءِ آلِ مُحَمَّـدٍ وَمُعَانِـدِيهِمْ وَظَـالِمِيهِمْ، اللَّهُـمَّ وَالِ مَـنْ وَالاهُـمْ وَ عَـادِ مَـنْ عَـادَاهُمْ وَانْصُـرْ مَـنْ نَصَـرَهُمْ وَاخْذُلْ مَـنْ خَـذَلَهُمْ عِبَـادَكَ الْمُصْـطَفَيْنَ الْأَخْيَـارَ الْأَتْقِيَـاءَ الْـبَرَرَةَ، اللَّهُـمَّ احْشُـرْنِي مَـعَ مَـنْ أَتَـوَلَّى وَأَبْعِـدْنِي مِمَّـنْ أَتَـبَرَّأُ، وَأَنْـتَ تَعْلَـمُ مَـا فِي ضَـمِيرِ قَلْبِي مِنْ حُبِّ أَوْلِيَائِكَ وَبُغْضِ أَعْدَائِكَ وَكَفَى بِكَ عَلِيماً».

کلبِ آستانِ مُقَدّسِ عَلَوی علیه السلام

علی بن محمّد عزیز پوریان عُفِیَ عَنهُمَا

پاسخِ مبسوطِ معظّم له دام‌ظله:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الحمدُ لله كما هو أهله، والصلاة والسلام على البَشير النَّذير سيِّدنا المُعَظَّم رسول الله محمَّد وعلى أهل بيته المُعَظَّمين والهُداة المهديِّين، واللعنة السرمدِيَّة الأَبَدِيَّة على أعدائهم ومُبغِضيهم ومُبغِضي شيعتهم من الأوَّلين والآخرين إلى قيام يوم الدين... وبعد:

سلام و رحمت و برکاتِ خُدا بر علّامه یِ مُجاهِدِ بُروجِردی؛

پاسخِ سؤالِ اوّل -که در موردِ بیانِ حُکمِ شهادتِ ثالثه به ولایتِ امیرِ مؤمنان و فرزندانِ طاهرینَش علیهم‌السلام در اذان و اقامه می باشد-:

از خدایِ متعال یاری گرفته و می گویم: بنابر اَقوی در نزدِ این بنده یِ مُحتاج -محمَّد فرزند جَمیل فرزند عبد الحُسَین حَمُّود عامِلی-: مُقتَرِن نمودنِ شهادتِ ثالثه -که همان شهادت به ولایتِ امیرِ مؤمنان و امامِ مُتَّقین علیه‌السلام است- به شهادَتَین در اذان و اقامه و غیرِ آنها، مطلقاً لازم بوده، بلکه شهادتِ ثالثه شرطِ در صحَّت و قبولیِ اعمال می باشد.

و برای این نظرِ خود به وجوهی که می آید استدلال می کنیم:

وَجهِ اوّل: عمومات واطلاقاتی که در کتاب و سُنَّتِ پاک (= قرآن کریم و روایاتِ شریفه) آمده اند، دلالتِ بر وجودِ ترابُط و تلازُمِ میانِ فضیلت های پیامبرِ گرامیِ اسلام صلی الله علیه وآله و امیرِ مؤمنان علیِّ مُرتَضی صلی الله علیه وآله دارند، و به درستی که به واسطه یِ ادلّه و بَراهینِ عقلیّه و نَقلیّه وجوبِ این ترابُطِ ذاتی ای که -نه در اذان و اقامه و نه در تشهّدِ نماز و نه حتّی در شهادتی خارج از نماز- قابل انفکاک نیست، ثابت شده است، بلکه این ترابُط میانِ شهاداتِ سه گانه (= شهادتِ به وحدانیّت و رسالت و ولایت) در هیچ یک از مقاماتِ روحیّه و نَفسیّه و زَمانیّه و مَکانیّه هیچ گاه مُنفَکّ نشده و نمی شود، و این همان چیزی است که آیاتِ قرآنِ کریم همچون آیه یِ مُباهله -که حکایتِ خدایِ متعال از تَحَدّی نمودنِ پیامبرِ اعظَمَش صلی الله علیه وآله، هنگامی که قصدِ مباهله با نصارایِ نَجران را نمودند، می باشد-: «**فَمَنْ حَاجَّكَ فيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبينَ**؛ پس هر که با تو درباره او [عیسی علیه السلام] پس از آنکه بر تو [به

واسطه وحی، نسبت به احوال وی] علم و آگاهی آمد، مجادلـه و سـتیز کند، بگو: بیائید ما پسرانمان [حسن و حُسَینعلیهماالسلام] را و شما پســرانتان را، و مـا زنـانمان [فاطمـه یِ زهـراءعلیهاالسلام] را و شـما زنانتـان را، و مـا نفوسمان [علی بن ابی طالبعلیهالسلام] را و شما نفوسـتان را دعـوت کنـیم سپس یکدیگر را نفرین نماییم، پس لعنت خدا را بـر دروغگویـان قـرار دهیم[۱]»، و آیـه یِ تَطهـیر: «... **إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً**؛ این است و جز این نیست که همـواره خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی: محمّد بن عبد الله، علی بن ابی طالب، فاطمـه یِ زهـراء، حسـن و حسینعلیهمالسلام اند] برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است [از همـه یِ پلیدی ها] پاك و پاکیزه گرداند[۲]»، و آیـه یِ اِطاعَـت -آن جـائی کـه

---

۱. سورة آل عِمران (۳)، الآیة ۶۲.

۲. سورة الأحزاب (۳۳)، الآیة ۳۴.

حضرتِ آیت الله علّامه عبد الحُسَین امینی نَجَفیقدسسره (در: فاطمهٔ زهراءعلیهاالسلام، ص۴۹) می فرمایند: آیهٔ تَطهیر: «... إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً؛ خـدا چنـین می خواد که رِجْس (= ناپاکی و پَلیدی) را از شُما خاندانِ نبوّت ببرد و شما را پاک و مُنَزَّه گرداند». بَرخی را عقیده بر این است که چون این آیه ی شریفـه بـین دو آیـه ای واقـع شـده کـه آن آیـات دربارهٔ زوجات پیامبرصلیاللهعلیهوآله نازل گردیده است، بنابر این به همان نَسق، این آیه هم بایـد در شـأن زوجات آن حضرت باشد، و ما لازم می دانیم که از پنج طریق به این آیه نظر کنیم:

۱) اوّل بررسیِ این که آیا بَعد از نزولِ این آیه، از رسولِ اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ آن نَصّی (کلامِ صَریحی) هست که آیهٔ تَطهیر در شأنِ چه کسی نازل شده است؟
۲) دوّم این که در این موضوع، از خودِ زن های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کلامِ معتبر و صریحی وجود دارد که دلالت کند این آیه دربارهٔ کیست؟ آیا یکی از آنان ادّعا کرده است که آیهٔ تَطهیر در شأنِ ما زنانِ پیامبر نازل شده است؟ و یا این که عکسِ این مطلب را اظهار نموده است؟
۳) سوّم این که آیا امیر مؤمنان امام علی علیه السلام با این آیه احتجاج و مناشده کرده اند؟ آیا ادّعا کرده اند که این آیه در شأنِ ما اهل بیت است و شامل کسی غیر از ما نمی گردد؟ و آیا در مقامِ احتجاج از صحابه چه شنیده اند؟
۴) چهارم این که آیا از خودِ صحابه، کلامِ معتبر و صریحی در این باره موجود است که آیهٔ تَطهیر دربارهٔ چه کسی نازل شده است؟
۵) پنجم این که رجالِ تَفسیر و حدیث در این مورد چه می گویند؟ آیا با نظرِ آن کسانی که می گویند آیهٔ تَطهیر (مانند دو آیهٔ قَبل و بَعد آن) مربوط به زوجاتِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است هم رأی و موافق هستند؟ یا این که می گویند نخیر، چون دربارهٔ شأنِ نزولِ این آیه، نَصّ (و کلامِ معتبر و صریحی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد، لذا باید تابع آن نصّ شد.
بنابر این آن چه دربارهٔ آیهٔ تَطهیر بیان می شود از این پنج طَریق که گفته شُد بیرون نیست.
/ آیهٔ تَطهیر و گُفتارِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
امّا آن چه نَفسِ قضیّه است، این است که: در شأنِ نزولِ این آیه روایاتِ متواتری در دست است که حاکی است آیهٔ تَطهیر در خانهٔ اُمِّ سَلَمَه نازل شده است و در آن هنگام رسولِ اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرتِ صدّیقه، امیرِ مؤمنان، و حَسَنَین صلوات الله علیهم حضور داشته اند، جنابِ اُمِّ سَلَمَه خودش از رسولِ اکرم صلی الله علیه و آله تقاضا می کند که من نیز به جمعِ شما داخل بشوم و تحت کساء نزد شُما خاندانِ رسالت قرار گیرم؟ حضرت او را نَهی کَرد و فرمود: نه، تو داخل نشو (وَأَنْتِ إِلَى خَيْرٍ) چون این آیه مخصوص است به ما پَنج تَن.
[(وَأَنْتِ إِلَى خَيْرٍ)، یَعنی: عاقبتِ تو به خیر خواهد بود. منظورِ حضرت این است که: ای اُمِّ سَلَمَه، سرانجام و پایانِ امرِ تو به خیر و نیکی ختم خواهد گردید ولی این مقامی که شاهد آن هستی (= مقامِ تَطهیر) فقط مخصوصِ ما پَنج تن ااست.
و اینَ که شیعهٔ امامیّه به عصمت و طهارت علیهم السلام تمامیِ دوازده امام معتقدند مُستفاد از فرمایشاتِ پیامبرِ اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. عامّه نیز به این موضوع اقرار دارند و یکی از احادیثی که در این باره نقل نموده اند، این روایت است: ابن عبّاس می گوید: من از رسولِ خُدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «من و علی و حَسَن و حُسَین و نُه فرزند حُسَین، مُطَهَّر و معصوم می باشیم».]
نامِ جَماعتی از صحابه که شَأنِ نزولِ این آیه را در خصوصِ پَنج تَن نَقل کرده اند و روایاتِ آن ها متواتر است، به این شرح می باشد:
۱) سَعد بن ابی وَقّاص مالک بن اُهَیب (م ۵۴ یا ۵۵ یا ۵۶ یا ۵۸ هـ).

۲) اَنَس بن مالک بن نَضْر نَجّاری خَزْرَجی (م ۹۳ هـ).
۳) عبد الله بنَ عبّاس بن عبد المطّلب (م ۶۸ هـ).
۴) ابو سَعید سعد بن مالک بن سنان انصاری خُدْری (م ۷۴ هـ).
۵) عُمَر بن اَبی سَلَمَه بنَ عبد الاَسَد مَخْزُومی (م ۸۳ هـ).
۶) واثِلَة بن اَسْقَع بن عَبد العُزَّی لَیْثی کنانی (م ۸۳ یا ۸۵ هـ).
۷) عبدَ الله بن جعفر بن ابی طالب هاشمی (م ۸۰ هـ).
۸) ابو حَمْراء هلال بن حارث -و یا: ابن ظفر-.
۹) اُمّ سَلَمَه هنْد بنت حارث -و یا سهیل- (-بنابر قولی- م ۶۲ هـ).
۱۰) عایشه بنَت ابی بَکر بن ابی قُحافَه (م ۵۸ هـ).
۱۱) ابو هُرَیْرَه دَوْسی یَمانی (م ۵۷ یا ۵۸ یا ۵۹ هـ).
۱۲) مَعْقل بنِ یَسار بن عبد الله مُزَنی (م حدود ۶۵ هـ).
۱۳) ابو الطُّفَیْل عامر بن واثلَه لَیْثی (م ۱۰۰ یا ۱۰۲ یا ۱۰۸ یا ۱۱۰ هـ).
۱۴) جابر بن عبد الله انصاری (م ۷۳ یا ۷۴ یا ۷۸ هـ).
۱۵) ابو بَرْزَه نَضْلَة بن عُبَیْد بن عابد اَسْلَمی -اقوال دیگری نیز در نسبِ ابو بَرْزَه نقل شده- (م ۶۵ هـ).
۱۶) مقْداد بن عَمْرو کندی خَضْرَمی معروف به مقْداد بن اَسوَد (م ۳۳ هـ).

روایاتی که صحابهٔ مَذکور نقل کرده اند، درَ این موضوع هم رأی و هم سخن هستند که آیهٔ شریفهٔ تَطهیر در خانهٔ اُمِّ سَلَمَه نازل شده، و فقط در شأنِ پَنج تن بوده است و هیچ یک از زنانِ پیامبرﷺ داخلِ این قضیّه نیست، و این مطلب از مُسَلَّمات است. غیر از حضراتِ صَحابه، تقریباً ۳۰۰ نفرِ دیگر این روایت را نَقل کرده اند که در اکثرِ آن ها تصریح شَده است که محلّ نزولِ آیه "خانهٔ اُمِّ سَلَمَه" بوده است.

بعد از نزولِ آیهٔ تَطهیر از پیامبرِ اکرمﷺ پرسیده شد که این آیهٔ شریفه در شأنِ کیست؟ حضرت فرمود: «در شأنِ من، علی، فاطمه و حَسَنَین».

پس با توجّه به مطالبِ فوق، جایِ هیچ گونه تَردیدی نیست که آیهٔ تَطهیر در شأنِ چه کسانی نازِل شده و مراد از کلمهٔ «أَهْلَ الْبَيْتِ» کیست. گذشته از این ها، پیامبر اکرمﷺ، برای اثبات و روشن شدنِ حقیقتِ امر کار بسیاری جالبی کرده است که ۹ نفر از صحابه آن را نقل کرده اند، به این شَرح که بعد از نزولِ این آیه، حضرتِ رسولﷺ، هر روز (تا زمانِ وفات اش تقریباً)، هنگام خروج از منزل که برای اقامهٔ نمازِ صُبح به مسجد تشریف می بُرد، قبل از نماز به درِ خانهٔ حضرتِ صدّیقه سلام الله علیها می آمد و می فرمود: «سلام بر شُما ای اهل البیت، به درستی که خُدا اراده فَرموده است که هر ناپاکی را از شما خاندانِ نبوّت دور گرداند و شما را پاک و مُنَزَّه نماید».

راوی می گوید: من شش ماه در مدینه بودم و این جریان را هر روز مشاهده کردم.

[صحابه ای که از ایشان وقوعِ این عملِ پیامبرﷺ به مدّتِ ۶ ماه گزارش شده است، عبارتند از:
۱) امیرِ مؤمنان سلام الله علیه (در: ینابیع المودّة).

۲) اَنَس بن مالک (در: مُعجَمِ کبیرِ طَبَرانی، و مُسنَدِ اَحمَد بن حَنبَل، و مُسنَدِ طَیالسی، و مُشکلِ الآثار، و شواهد التنزیل).
۳) ابو الحَمراء هلال: (در: مُعجَمِ کبیرِ طَبَرانی، و شواهد التنزیل).]
در روایاتِ دیگری راوی نقل می کند: من ۹ ماه در مدینه توقّف کردم وهر روز ناظرِ این صَحنه بودم.
[صحابه ای که از ایشان وقوعِ این عملِ پیامبرﷺ به مدّتِ ۹ ماه گزارش شده است، عبارتند از:
۱) اَنَس بن مالک: (در: شواهد التنزیل، و ینابیع المودّة).
۲) ابو الحَمراء هلال: (در: مُشکل الآثار، و کفایة الطالب، و شواهد التنزیل).
۳) ابو سَعید خُدَری: (در: شواهد التنزیل، و مناقب خوارَزمی).]
در روایتِ دیگری راوی اظهار می دارد: من ۱۲ ماه در مدینه ساکن بودم و هر روز شاهدِ اینِ روشِ پیامبر بودم و این جَریان تا آخرین روزِ زندگانیِ رسولِ اکرمﷺ ادامه داشت.
پس با توجّه به مطالبِ مذکور کاملاً روشن است که آیهٔ تَطهیر مخصوص بوده است به خانهٔ حضرتِ صدّیقه علیها السلام و آن اشخاصی که در آن جا ساکن بوده اند. حضرتِ رسولِ اکرمﷺ که به این روش، به این استمرار، به این استقرار و در این مدّتِ متوالی، هر روز بر درِ خانهٔ زهراء علیها السلام می آمد، منظورش این بوده است که اگر کسی سخنانِ آموزنده و تعیین کُنندهٔ او را نشنیده است امروز بشنود، و اگر امروز نشد فردا، و اگر فردا نشد، روزهایِ دیگر. همهٔ صحابه چه آنان که در مدینه حضور داشتند، و چه مسافرینی که وارد شهر می شدند، از این روشِ رسولِ اکرمﷺ آگاه شدند که آیهٔ تَطهیر فقط و فقط در شأنِ خاندانِ پیامبر (پَنج تَن علیهم السلام) نازل شده است.
/ آیهٔ تَطهیر و گفتارِ زنانِ پیامبرِ اکرمﷺ
اینک بررّسیِ این که آیا از همسرانِ پیامبرﷺ کسی در موردِ آیهٔ تَطهیر ادّعائی کرده است یا نه؟ در این مورد شیعیان روایاتی از زنانِ پیامبرﷺ از جُملهِ اُمِّ سَلَمَه نَقل کرده اند که آن احادیث را حضراتِ عامّه نیز صَحیح و مُعتَبَر شُمرده اند.
یکی از آن روایاتِ که موردِ قبولِ فریقَین (= شیعه و سنّی) می باشد، این است که جنابِ اُمِّ سَلَمَه می فرماید: من از پیامبرﷺ پُرسیدم که آیا این آیه در شأنِ کیست؟ حضرت فرمود: «دربارهٔ من، علی، فاطمه، و حَسَنَین است، و تو هم مشمولِ این آیه نیستی».
اُمِّ سَلَمَه -که پس از اُمّ المؤمنین خدیجه سلام الله علیها- سرآمدِ زنانِ پیامبرﷺ است خودش آشکارا اعلام و اقرار می کند که من مشمولِ این آیه نیستم؛ ما همسرانِ نَبی، موردِ خطابِ این آیه نیستیم؛ و کاملاً واضح است که اگر آیهٔ شریفهٔ تَطهیر دربارهٔ زنانِ پیامبرﷺ بود، عایشه آن را بر پیشانیِ جَمَل می نوشت و غوغایی بر پا می کرد، در صورتی که هیچ یک از همسرانِ رسولِ اکرمﷺ هرگز چنین ادّعائی نکرده اند که این آیه در شأنِ آن ها بوده است.
[علاوه بر این که چنین ادّعائی را هیچ یک از همسرانِ پیامبر اظهار نداشته اند عنایت به این نُکته ضرورت دارد که بعضی از زنانِ رسولِ خُدا -که از جُملهٔ آنان عایشه می باشد- چنان در مَعاصی و عصیان بر پروردگار غَرق بوده اند که باید آنان را در حقیقت تمثالی از گُناه و معصیت

دانست و نه نمونه ای از انسانِ معصوم. اگر بخواهیم دربارهٔ سیرهٔ عایشه و حَفْصه -که هر دو از همسرانِ پیامبرِ اکرمﷺ بودند- در این جا سخن بگوئیم و صدماتی که این دو به پیکرهٔ اسلام وارد نموده اند بَحث نماییم، بی تردید نیازمند به سیاه کردنِ هفتاد مَن کاغذ خواهیم بود. فقط جا دارد توجّه خوانندگان را به یکی از روایاتِ پیامبرِ اکرمﷺ که در صحیحِ مُسلِم آمده است جَلب کنیم و عایشه را با همین یک روایت به سویِ محکمهٔ عدالَت روانه سازیم.

مُسْلِم (در صحیح اش، کتاب الإیمان، باب ۳۳، ح۱۳۱) به سند خویش روایت می کند که پیامبرﷺ به امیرِ مؤمنان علیؑ فرمودند: «ای علی! تو را دوست نمی دارد مگر فرد مؤمن؛ و تو را دشمن نمی دارد مگر فرد مُنافق».

با توجّه به روایتِ فوق و با عنایت به این که جنگیدنِ یک انسان با شخصِ دیگر بیانگرِ نهایتِ درجهٔ دُشمنی و عناد اوست لذا به راحتی می توانیم نتیجه بگیریم که عایشه -و یا بهتر بگوئیم پرچمدارِ جنگ جَمَل- از چهره های شاخصِ نفاق در تاریخِ اسلام است.]

/ آیهٔ تَطهیر و گُفتارِ ائمّهٔ اَطهارؑ و حضرتِ زهراءؑ

حضرتِ امیرِ مؤمنان، حضرتِ صدّیقهٔ طاهره، حضرتِ امام حَسن، حضرتِ امام حُسَین، حضرتِ امام سجّاد، حضرتِ امام محمّد باقر، و حضرتِ امام جعفر صادقؑ همگی در هنگامِ منقبت شماری به این آیه استناد، استشهاد و احتجاج کرده و بُرهانِ سخنِ خویش قرار داده اند.

امیرِ مؤمنانؑ در یوم الشوری برایِ اثباتِ گُفتارِ خود به این آیه احتجاج و استنشاد نموده است که آیا آیهٔ تَطهیر در مورد ما نیست؟ و تمامیِ صحابه ای که در آن جا حضور داشتند ضمنِ قبولِ اظهاراتِ آن حضرت عَرض کرده اند: بَلی، این آیه در شأنِ شُماست؛ و این مطلب از مُسَلَّمات است.

/ آیهٔ تَطهیر و گُفتارِ صحابه

همان طوری که در قسمت اوّلِ این بَخش اشاره شد، تمامِ صحابه و تابعین در این مطلب هم رأی و هم سخن هستند که آیهٔ تَطهیر در شأنِ پَنج تَن است و از آنان کسی که مخالفِ این عقیده است، فقط و فقط عکْرَمَه می باشد که داستانِ سیاق از او نقل شده است.

[ابو عبد الله عکْرَمَهٔ بَربَری (م ۱۰۵ هـ) فردی است که به تَصریحِ علمایِ عامّه از خوارج بوده و کذّاب است. وِی به دشمنی با خاندانِ پیامبر اشتهار داشته است. آن چه در این جا لازم به ذکر است این است که بسیار مُضحک می باشد که در مقابلِ انبوه روایاتی که در خصوصِ نزولِ این آیهٔ شریفه در شأن پَنج تَن نقل شده است، قولِ فردِ معلوم الحالی مانند عکْرَمَه طَرح گردد.

خوانندگان سخنانِ عکرَمَه را به عنوانِ یک نظرِ تفسیری نگاه نکنند بلکه از این گفتارِ عکرَمَه دریابند که وِی تا چه حدّ در دروغ و افترا و معاندت با اهل بیتِ پیامبرِ اکرم صلوات الله عَلیه و علیهم أجمعین جَسور و بی پرواست. جایِ دَریغ و دَرد است که علمایِ عامّه در این مورد (و یا مواردِ دیگر) اراجیفِ عکرَمَه را در حدّ یک نظرِ تفسیری مطرح می کنند.

ابنِ جَریرِ طَبَری در تفسیرِ خود می گوید: بعضی معتقدند که آیهٔ تَطهیر دربارهٔ پَنج تَن نازل شده است و بعضی هم معتقدند که دربارهٔ زنانِ پیامبر است. طبری سپس برای طرحِ عقیدهٔ گروهِ اوّل

به ۱۶ روایتِ مُحکَم و صحیح استناد می کند که آن روایت ها همگی از صحابهٔ پیامبرِ گرامیِ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، یعنی ۱۶ روایت از صحابه نقل می کند که آیهٔ تَطهیر در شأنِ پَنج تَن نازل شده است، بعد برایِ طَرحِ نظرِ گروه دوّم بدونِ این که روایتی از صحابه نقل نماید، می گوید: عکرَمَه معتقد بوده که این آیه دربارهٔ زنانِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.
اگَر واقعاً بر این نوع استدلال بتوان تفسیرِ روایی آیاتِ قُرآنی نام نهاد، و مُراد از وجوهِ تفسیریِ یک آیه، امثالِ همین نقلِ قول ها باشد، باید قبول کنیم که هر فردی در هر دوره ای می تواند مطالبی از خود بَربافَد و به عنوانِ تَفسیر به بازار حَراج بدهد.
چنان که در زمانِ خلافتِ بنی العبّاس (بنابر نقلِ ابنِ حَجَرِ هیتَمی در: الصواعق المُحرِقَة) نیز گفتند: بنی العبّاس نیز مشمولِ این آیه می باشند.
طرحِ شأنِ نزولِ آیهٔ تَطهیر در خصوصِ بنی العبّاس، پیامد طرحِ نظرِ اَمثالِ عکرَمَه در تفاسیر است.
اگر سخنِ افرادی چون عکرَمَه -تحتِ عنوانِ وجوه تفسیریِ آیه- نقل نمی شد دیگر افراد جُرأتِ این را به خود نمی دادند که امثالِ هارونِ الرشید و متوکّل را نیز مشمولِ آیهٔ تَطهیر نمایند. اگر قرار باشد این تافهات و خُزَعبَلاتِ را به عنوانِ تفسیرِ قرآن تلقّی نماییم و آن ها را حقائقِ دینی بینداریم واقعاً دیگر چه چیزی از دین باقی خواهد ماند؟!
و باید دانست که منظور از داستانِ سیاق است که عکرَمَه مدّعی است که چون آیاتِ قبل از آیهٔ تَطهیر و همچنین آیهٔ بعد از آن مربوط به زوجاتِ پیامبر است پس به همان سیاق آیهٔ تَطهیر هم دربارهٔ همسرانِ پیامبر است. پاسخ این است که آیاتِ قبل از آیهٔ تَطهیر و یا آیهٔ بعد از آیهٔ تَطهیر که دربارهٔ زوجاتِ پیامبر است همگی دارایِ ضمائرِ مؤمنّث می باشد و حال آن که دو ضمیرِ موجود در آیهٔ تَطهیر مذکّر است و لذا از نظرِ ظاهرِ کلام امکان ندارد آیه دربارهٔ زنانِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و این موضوعی است که علمایِ عامّه نیز آن را پذیرفته اند.]
/ آیهٔ تَطهیر و نظرِ رِجالِ تَفسیر و حَدیث
عُلما و رِجالِ تَفسیر و حَدیث پس از بررّسیِ روایاتِ مذکور، همگی متّفق القول و هم عقیده اند که سخنِ عکرَمَه اعتبار ندارد، و این استدلالِ سیاقِ او بُرهانِ صَحیحی نیست، به ملاحظهٔ این که ضمایرِ آیهٔ شریفهٔ تَطهیر همه مذکّر است و ضمایرِ دو آیهٔ قَبل و بعد آن مؤنّث می باشد. بنابر این، سیاقِ آیهٔ تَطهیر -که در وسطِ آن دو آیه است- عوض شده و تَغییر کرده، در نتیجه امکان ندارد که آیه مربوط به همسرانِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد.
[ابنِ حَجَرِ هَیتَمی (در: الصَّواعق المُحرِقَة) می گوید: «اکثرِ مفسّرین معتقدند که آیهٔ تَطهیر در شأنِ علی و فاطمه و حسن و حُسین نازل شده است به دلیلِ این که ضَمیر در "عَنْكُمْ" و همچنین در "يُطَهِّرَكُمْ" مذکّر است».
ابو الجارود (در: تفسیرِ قُمّی رحمه الله) از زید بن علی بن حُسَین علیهما السلام نقل می کند که فرمود: بعضی از مردمِ جاهل می پندارند که خداوند در آیهٔ تَطهیر، همسرانِ پیامبر را قَصد نموده است. اینان دروغ می گویند، به خدا سوگند که اگر مراد همسرانِ پیامبر بود، خدا می فرمود: «لیذهب عنکنّ الرجس

خداونـد متعـال مـی فرمایـد-: «**یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...**؛ ای اهل ایمان! از خـدا اطاعـت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت‌اند و همچون پیامبر دارای مقام عصمت می‌باشند] اطاعـت کنیـد[۱]»، بلکـه

و یطهّرکنّ تطهیراً»، و عبارت به صورتِ تأنیث بیان می شد، نظیرِ عبارتِ دیگر کـه فرمـوده اسـت: «وَ اذْكُرْنَ ما يُتْلى في بُيُوتِكُنَّ»، «وَ لا تَبَرَّجْنَ»، «لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ».]

و اگر جُز آیۀ تَطهیر منقبتِ دیگری در شأن زهرای اَطهَر و امیرِ مؤمنان و حَسَنَین علیهما السلام نبود، همین یک آیه بُرهانی بود کافی و نشان‌گرِ این که ذواتِ مطهّرۀ این پَنج تَن معصوم هستند.

[چنان که ابن حَجَر هَیتَمی (در: الصَّواعق المُحرِقَة) می گویـد: «ایـن آیـه منبـع فضائل اهـل بیـت نبوی است برای این که حاویِ درخشانَ ترین مناقبِ ایشان و شـاملِ توجّـه بـه شـأنِ (رَفیـع) آنـان است چرا که به لفظِ "انّما" آغاز می گردد، و "انّما" افادۀ حَصرِ ارادۀ خـدایِ تعـالی را در اَمـرِ مُنَـزَّه نمودنِ آنان از رِجس می نماید، و رِجس نیز همان گناه و یا شکّ به آن چیزهایی است که ایمان بـه آن هـا واجـب اسـت. ایـن آیـه همچنـین بیـان گـرِ ارادۀ خداونـد در تَطهیـرِ اهـل بیـت از جمیـعِ خصوصیّاتِ اخلاقی و احوالِ مَذموم است؛ و این که -در بعضی از طُرُقِ روایـات کـه نقـل خواهـد شد، آمده که- آتش و جهنّم بر آنان حرام است، همانا فائدۀ این تَطهیر می باشد».]

و عصمت از جُمله شؤون و مناصبِ ولایت است؛ و ما، غیرِ «وَلی» که معصوم باشـد سُراغ نـداریم [یعنی: هم «وَلی» باید معصوم باشد و هم معصوم الزاماً «وَلی» است]، از ابتـدایِ خلقـت، از آدم تا آخر، هر کسی که معصوم است «وَلی» است، و معصوم یا پیامبر است، یا امام، و یا صِدِّیق مـی باشد که صدّیقۀ طاهره سلام الله و صلواته علیها نیز یکی از آنان است.

[مرحوم علّامۀ مجلسی (در: مرآة العقول) دربارۀ این که حضرتِ زهراء سلام الله علیها صـدِّیقه مـی باشند، می گوید: «معنی "صدِّیقه" (که بر وَزنِ فعِّیله می باشد) مُبالغه در صِدْق و تَصدیق اسـت. و مراد آن است که فاطمه علیها السلام به آن چه پدرشانَ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانبِ پروردگـار مـی آوردنـد کثیر التصدیق بوده اند. حضرتِ صدّیقه سلام الله علیها همچنین در اقوالشان نیز صادق بوده اند و با کردارِ خویش، اقوالِ خود را تَصدیق می نمودند و این دقیقاً به معنیِ عصمت است...».]

می گویم: حضرت آیت الله علّامه آقا سیّد محمّد کاظم طباطبائی یَزدی رحمه الله (صاحب عُروه) در دفاع از حدیثِ شَریف کساء به روایتِ حضرتِ فاطمۀ زهراء سلام الله علیها بیانی زیبا دارند، خوب است که به آن نیز مراجعه کنید: سؤال و جواب (استفتائات صاحب عروة الوثقی رحمه الله)، ص۴۴۴، س۷۲۰.

۱. سورة النساء (۴)، الآية ۶۰.

همانا واجب بودنِ شهادتِ ثالثه مُقَـوِّم و مُصَحِّح و مُؤَكِّـدی بـراىِ دو شهادتِ قبل از آن -از حِيثِ وجـودی و ثبـوتی و إثبـاتی- مـی باشـد، ولكن آن دو شهادت (= شهادت به وحدانيّت و رسالت) رُتبه ی شان مُتـأخِّر از شهادتِ ثالثه می باشد، به جهتِ ارتباطِ توحيد و نبوّت و رسالت بـه حيثيّتِ ولايت، چرا كه اگر ولايتِ اميرِ موحّدان و سَيِّدِ عارفان و قبلـه ی رَهنَوَردان، مولاىِ ما و امامِ مُعَظَّمِ ما ابی الحسن علی أرواحنـا فـداه وعليه أفضل الصلاة وأزكى السلام نبود، هيچ گاه خداىِ متعـال يگانـه شمرده نمی شُد آنگونه كه حقِّ يگانه شُمردنِ اوست، و اگر ولايـتِ آن حضرت عليه السلام نبود هرگز خداىِ متعال پَرستيده نمی شُد آنگونه كه حـقِّ پرستيدنِ اوست -همانطور كه در رواياتِ زيادی آمده است[1]-.

---

۱. گرچه رواياتِ در اين باب فراوان هستند، ولكن در حدّ وسع خـود بعـض از آن هـا را نقـل مـی كنيم، باشد ما را نيز از جمله ناشرانِ اخبارِ آل الله عليهم أفضل صلوات الله محسوب نمايند:
ابـان بـن ابـی عيـاش، از سُـلَيم بـن قـيس، از سـلمان و ابـی ذر و مقـداد، از رسـول گرامـی اسـلام صلی الله علیه و آله كـه آن حضـرت فرمودنـد: «... يَـا عَـلِيّ مَـا عُـرِفَ اللهُ إِلَّا بِي ثُـمَّ بِـكَ مَـنْ جَحَـدَ وَلَايَتَـكَ جَحَـدَ اللهَ رُبُوبِيَّتَـهُ...؛ ای عـلی، شـناخته نشـد خداونـد جـز بـا مـن و سـپس بـه وسـيله تو. هر كس ولايت تو را انكار كند ربوبيت پروردگار را انكار كرده است».
كتاب سُلَيم بن قِيْس الهِلالي، ج۲، ص۸۵۶، ح۴۴؛ وعنه: بحار الأنوار، ج۲۲، ص۱۴۸، ح۱۴۱.
ابـان بـن ابـی عيـاش، از سُـلَيم بـن قـيس، از ابـی ذر، از رسـول گرامـی اسـلام صلی الله علیه و آله كـه آن حضرت فرمودنـد: «... لَـوْ لَا أَنَـا وَ عَـلِيٌّ مَـا عُـرِفَ اللهُ وَ لَـوْ لَا أَنَـا وَ عَـلِيٌّ مَـا عُبِـدَ اللهُ...؛ اگـر مـن و علی نبوديم خدا شناخته نمی‌شد، و اگر من و علی نبوديم خدا عبادت نمی‌شد».
كتاب سُلَيم بن قِيْس الهِلالي، ج۲، ص۸۵۸، ح۴۶؛ وعنه: بحار الأنوار، ج۴۰، ص۹۶، ح۱۱۶.

فـرات، گفـت: حـدیث کـرد مـن را جعفـر بـن محمّـد بـن سَـعید اَحمَسـی -مُعَنعَناً-، از ابـی ذر غفـاری، از رسـول گرامـی اسـلام کـه آن حضـرت فرمودنـد: «... يَـا أَبَـا ذَرٍّ لَـوْ لَا عَـلِيٌّ مَـا [خ.ل: لَا] أَبَـانَ الْحَـقُّ مِـنَ الْبَاطِـلِ [خ.ل: بَاطِـلٍ] وَ لَا مُـؤْمِنٌ مِـنْ كَـافِرٍ وَ مَـا عُبِـدَ اللهُ لِأَنَّـهُ ضَرَبَ عَـلَى رُءوسِ الْمُشْـرِكِينَ حَتَّـى أَسْلَمُوا وَ عَبَدُوا اللهَ...؛ ای اَبـا ذَر اگـر عَلـی نبـود نـه حـقّ از باطل آشکار می شُد، و نـه مؤمن از کـافر، و نـه خـدا پرسـتیده مـی شُـد، چـرا کـه همـو بـود بـر گردنِ مُشرکین زد تا اسلام آوردند و خدا را پَرَستش کردند».

تفسیر فرات الکوفي، ص۳۷۱، ح۵۰۳.

شیخ محمّـد بـن حَسَـن صَـفّار، از احمـد بـن موسـی، از حَسَـن بـن موسـی خَشّـاب، از علـی بـن حَسّـان، از عبـد الـرحمان بـن کَثیـر، گفـت: از امـام ابـو عبـد الله جعفـر صـادق شـنیدم، کـه آن حضـرت مـی فرمودنـد: «... بِنَـا عُبِـدَ اللهُ وَ لَوْلَانَـا مَـا عُـرِفَ اللهُ...؛ بـه واسـطه ی مـا خـدا پرستیده شُد، و اگر ما نبودیم خُدا شناخته نمی شُد».

بصـائر الـدرجات، ج۱، ص۶۱، ح۳؛ وعنـه: بحـار الأنـوار، ج۲۶، ص۲۴۷، ح۱۵؛ وهدایة الأمّة تألیف شیخ حُرّ عاملی، ج۱، ص۱۰، ح۲۱.

شیخ محمّد بن حَسَن صَفّار، گفت: حدیث کرد ما را احمد، از حُسَین بن راشد، از موسی بن قاسم، از علی بن جعفر، از برادرش امام موسی کاظم، کـه آن حضرت فرمودنـد: امـام جعفـر صادق فرمودند: «... لَوْلَانَا مَا عُرِفَ اللهُ؛ اگر ما نبودیم خُدا شناخته نمی شُد».

بصائر الدرجات، ج۱، ص۱۰۵، ح۹؛ وعنه: بحار الأنوار، ج۲۶، ص۱۰۶، ذیل ح۵ وص۱۰۷، ح۱۰.

شـیخ کُلَینـی، از محمّـد بـن ابـی عبـد الله، از محمّـد بـن اسـماعیل، از حُسَـین بـن حَسَـن، از بَکـر بـن صـالح، از حَسَـن بـن سَـعید، از هَیثَم بـن عبـد الله، از مَـروان بـن صَـبّاح، گفـت: امـام جعفـر صـادق فرمودنـد: «... بِعِبَادَتِنَـا عُبِـدَ اللهُ وَ لَـوْ لَا نَحْـنُ مَـا عُبِـدَ اللهُ؛ بـه واسـطه ی عبـادتِ ما خدا پرستیده شُد، و اگر ما نبودیم خُدا پرستیده نمی شُد».

الکـافي، ج۱، ص۱۴۴، ح۵؛ التوحیـد للشـیخ الصـدوق، ص۱۵۲، ح۸؛ وعنـه: الـوافي، ج۱، ص۴۲۰، ح۳۴۶؛ والبرهـان في تفسـیر القُـرآن، ج۴، ص۲۹۴، ح۸۲۰۷؛ وبحـار الأنـوار، ج۲۴، ص۱۹۷، ح۲۴؛ ومنهاج البراعة في شرح نهج البلاغة للخوئي، ج۲، ص۳۲۶ وج۱۴، ص۹۵.

وبسند آخر: المحتضر للحسن بن سُلَیمان الحلّي؛ وعنه: بحار الأنوار، ج۲۵، ص۵.

شیخ کُلَینی، از حُسَین بن محمّد اَشعَری، از مُعَلّی، از محمّد بن جُمهور، از سُلَیمان بـن سَـماعَه، از عبـد الله بن قاسم، از اَبی بصیر، گفت: امام جعفر صادق فرمودند: «الْأَوْصِيَاءُ هُـمْ أَبْـوَابُ اللهِ عَـزَّ وَ جَلَّ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَ لَوْلَاهُمْ مَا عُـرِفَ اللهُ عَـزَّ وَ جَـلَّ وَ بِهِـمُ احْـتَجَّ اللهُ تَبَـارَكَ وَ تَعَـالَى عَـلَى خَلْقِـهِ؛ اوصیایِ پیغمبرَ درهای توجّه به سوی خدای عز و جل باشند و اگر ایشان نبودند، مردم خدای عَز وَ جل را نمی شناختند و خدای تبارك و تعالی به وسیله یِ ایشان بر خلقش احتجاج می کند».

الكافي، ج۱، ص۱۹۳، ح۲؛ وعنه: تأويل الآيات الظاهرة، ص۹۲؛ وعنه الوافي، ج۳، ص۵۰۷، ح۱۰۱۸؛ وإثبات الهُداة عليهم‌السلام، ج۱، ص۸۲، ح۱۷ وص۱۰۷، ح۳۲؛ والبُرهان في تفسير القُرآن، ج۱، ص۴۰۷، ح۹۱۴؛ ورياض السالكين، ج۷، ص۲۵؛ وتفسير كنز الدقائق، ج۲، ص۲۶۱؛.

شیخ کُلَینی، از علی بن محمّد، از سَهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بن مُعاوِیَه و محمّد بن یَحیی، از عَمرَکی بن علی، همگی از علی بن جعفر، از امام ابی الحسن موسی الکاظم علیه‌السلام، آن حضرت فرمودند: امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند: «... وَ بِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللهُ؛ به واسطه ی عبادتِ ما خدا پرستیده شُد، و اگر ما نبودیم خُدا پرستیده نمی شُد».

الكافي، ج۱، ص۱۹۳، ح۶؛ وعنه: الوافي، ج۳، ص۵۰۶، ح۱۰۱۵؛ وتفسير نور الثقلين، ج۵، ص۳۴۰، ح۱۲؛ وتفسير كنز الدقائق، ج۱۳، ص۲۷۸؛ وخاتمة مستدرك الوسائل، ج۵، ص۲۴۲.

شیخ صدوق، گفت: حدیث کرد ما را محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه‌الله، گفت: حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیَری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حَسَن بن مَحبوب، از عبد العَزیز، از ابن اَبی یَعفور، گفت: امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند: «... بِنَا عُرِفَ اللهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللهُ نَحْنُ الْأَدِلَّاءُ عَلَى اللهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللهُ؛ به واسطه یِ ما خدا شناخته شد و به واسطه یِ ما خدا پرستیده شد و راهَنمایان به سویِ خدا ما هستیم و اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمی شُد».

التوحيد للشيخ الصدوق، ص۱۵۲، ح۹؛ وعنه: بحار الأنوار، ج۲۶، ص۲۶۰، ح۳۹.

شیخ صدوق، از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است، که آن حضرت فرمودند: «لَوْ لَا اللهُ مَا عُرِفْنَا وَ لَوْ لَا نَحْنُ مَا عُرِفَ اللهُ؛ اگر خدا نبود ما شناخته نمی شدیم، و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی شد».

التوحيد للشيخ الصدوق، ص۲۹۰؛ مشارق أنوار اليقين، ص۱۰۶ وص۳۰۰؛ وعنه: الوافي، ج۱، ص۳۳۸؛ وبحار الأنوار، ج۳، ص۲۷۳.

شیخ علی بن محمّد خَزّاز رازی، گفت: حدیث کرد ما را علی بن حسن بن محمّد، گفت: حدیث کرد ما را هارون بن موسی در بغداد در ماه صفر سال ۳۸۱، گفت: حدیث کرد ما را احمد بن محمّد مُقرِی در سال ۳۲۴، ابو محمّد گفت: و حدیث کرد ما را ابو حَفص عُمَر بن فَضل طَبَری، گفت: حدیث کرد ما را محمّد بن حَسَن فَرغانی، گفت: حدیث کرد ما را عبد الله بن محمّد بن عَمرو بَلَوی، گفت ابو محمّد: و حدیث کرد ما را عبد الله بن فَضل بن هلال طائی در مصر، گفت: حدیث کرد ما را عبد الله بن محمّد بن عُمَر بن مَحفوظ بَلَوی، گفت: حدیث کرد من را ابراهیم بن عبد الله بن علاء، گفت: حدیث کرد من را محمّد بن بُکَیر، از زید بن علی علیه‌السلام، از پدرش امام سجّاد علیه‌السلام، از رسولِ گرامیِ اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: «... يَا ابْنَ بُكَيْرٍ بِنَا عُرِفَ اللهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللهُ...، ای پسرِ بُکَیر، به واسطه یِ ما خدا شناخته شد، و به واسطه یِ ما خدا پرستیده شد».

كفاية الأثر، ص۳۰۰؛ وعنه: بحار الأنوار، ج۴۶، ص۲۰۲، ح۷۷؛ وعوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال للعلّامة الشيخ عبد الله بن نور الله البَحراني، ج۱۸، ص۲۳۲.

وبسندِ آخر: إرشاد القلوب إلى الصواب، ج۲، ص۴۱۴.

ابن شهر آشوب، از حضرتِ امیر مؤمنان امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می کند، که آن حضرت فرمودند: «... بِنَا عُبِدَ اللهُ...؛ به واسطه یِ ما خدا پرستیده شد».
مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۳۸۵؛ وعنه: بحار الأنوار، ج۳۹، ص۳۴۷، ح۲۰.
سیّد شرف‌الدین علی حُسَینی استرآبادی، به نقل از شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله، از شیخ ابی محمّد فضل بن شاذان، به إسنادَش از رجالَش، از جابر بن یَزید جُعفی، از امامِ عالم موسی بن جعفر کاظم علیه السلام، که آن حضرت فرمودند: «... وَ بِهِمْ وَ مِنْهُمْ عَرَفَ عِبَادُهُ نَفْسَهُ وَ بِهِمْ يُطَاعُ أَمْرُهُ وَ لَوْلَاهُمْ مَا عُرِفَ اللهُ وَ لَا يُدْرَى كَيْفَ يُعْبَدُ الرَّحْمَنُ...؛ و به واسطه یِ ایشان [حُجَجِ الهی] و از ایشان است که بندگانش او را شناختند و به واسطه یِ ایشان اوامرِ الهی اطاعت می شود و اگر ایشان نبودند خدا هرگز شناخته نمی شد و کسی نمی دانست که چگونه خدایِ رحمان را عبادت کند».
تأویل الآیات الظاهرة، ص۳۹۵؛ وعنه: البُرهان في تفسیر القُرآن، ج۴، ص۱۹۳، ح۷۹۶۰؛ وبحار الأنوار، ج۳۵، ص۲۸، ح۲۴؛ وتفسیر کنز الدقائق وبحر الغرائب، ج۹، ص۵۱۹؛ وعوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال للعلّامة الشیخ عبد الله البَحراني، ج۱۱، ص۳۲.
شیخ کُلَینی، از حُسَین بن محمّد، از مُعَلَّی بن محمّد، از محمّد بن جُمهُور، از علی بن صَلت، از حکم بن حَبیب و اسماعیل بن حَبیب، عن بُرَید عجلی، گفت: شنیدم از امام محمّد باقر علیه السلام، که می فرمایند: «بِنَا عُبِدَ اللهُ وَ بِنَا عُرِفَ اللهُ وَ بِنَا وُحِّدَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى؛ به وسیله یِ ما خدا پرستش شد و به وسیله یِ ما خدا شناخته شد و به وَسیله یِ ما خدای تبارك و تعالی را یگانه شناختند و رسولِ گرامیِ اسلام پرده‌دارِ خدای تبارك و تعالی است».
الکافي، ج۱، ص۱۴۵، ح۱۰؛ وعنه: الوافي، ج۱، ص۴۲۴، ح۳۵۱؛ وإثبات الهُداة علیهم السلام، ج۱، ص۸۱.
بسندِ آخر: بصائر الدرجات، ج۱، ص۶۴، ح۱۶ ؛ وعنه: بحار الأنوار، ج۲۳، ص۱۰۲، ح۸.
بسندِ آخر: ریاض الجِنان لفضل الله بن محمودِ الفارسيّ؛ وعنه: حلیة الأبرار، ج۱، ص۱۶، ح۲؛ ومدینة المعاجز، ج۲، ص۳۷۴، ح۶۱۱؛ بحار الأنوار، ج۲۵، ص۲۰، ح۳۱.
علّامه مولی خَلیل قَزوینی رحمه الله در شَرحِ این حدیثِ شَریف می فرماید:
عُبِدَ، به صیغه ماضی مجهول باب «نَصَرَ» و معلوم باب تفعیل می‌تواند بود؛ و بنابر اوّل، مراد این است که: عبادت غیر ما و شیعه ما مقبول نیست. و بنابر دوم، مراد این است که: اگر خلق ما نمی‌بود تکلیف واقع نمی‌شد.
عُرِفَ به صیغه ماضی مجهول باب «ضَرَبَ» است؛ و مراد این است که: غیر جمعی که مسائل توحید از ما یاد گرفته باشند، الحاد در اسمای الله می‌کنند، پس معرفت الله چنانچه باید ندارند و آنچه دارند و مشترك است میان مؤمن و کافر از ایشان، مقبول نیست، موافق آنچه گذشت در شرح حدیث چهارمِ این باب.
پس این حدیث منافات ندارد با آنچه گذشت در احادیثِ «بَابُ أَنَّهُ تَعَالَى لَايُعْرَفُ إِلَّا بِهِ» که باب سوم است. و موافق این است آنچه در کتاب توحید ابنِ بابویه در «بَابُ أَنَّهُ تَعَالَى لَايُعْرَفُ إِلَّا بِهِ» منقول است از امام جعفر صادق علیه السلام که: «لَوْلَا اللهُ مَا عَرَفْنَا وَلَوْلَا نَحْنُ مَا عَرَفَ اللهُ».

وديگر آنكه: به درستی که اصلِ و ریشه و اساسِ دو اصلِ توحید و نبوّت، معارفِ ولایتِ کُبری می باشد که از مولای ثقلَیْن امامِ اَکبَر و ناموسِ اَعظَم سَیِّدِ ما علی بن ابی طالب علیه‌السلام تَراوُش کرده است.

ونیز: مساوی بودنِ کرامت ها و فضیلت ها مُستَلزِمِ آن است که قائل به وجوبِ ملازمتِ میانِ شهادت های سه گانه -بدونِ هیچ جدائی ای- شده، و بر طبقِ قانونِ مساوی بودنِ ایشان در کرامت ها و فضیلت ها -به جُز آنچه که به واسطه یِ دلیل استثناء شده که همان نبوّت است به مُقتضایِ حدیثی منزلت[1]-، پس رسولِ خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دارایِ

وُحِّدَ به صیغه ماضی مجهولِ باب تفعیل است. و مراد این است که: غیر شیعه ما مشرکان‌اند، مانند جمعی که مذکورند در آیت سوره توبه: «اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ».
الْحِجَاب (به کسر حاء بی نقطه و تخفیف جیم): رسول.
مراد این است که: فرقی نیست میان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و اوصیای او علیهم‌السلام در آنچه مذکور شد، فرق در این است که او رسول است و ایشان نیستند.
یعنی : روایت است از بُرَید (به ضمّ باء یك نقطه و فتح راء بی نقطه) عجْلی (به کسر عین بی نقطه و سکون جیم) گفت که: شنیدم از امام محمّد باقر علیه السلام می‌گفت که: به سبب ما عبادت کرده شد الله تعالی و به سبب ما شناخته شد الله تعالی و به سبب ما یگانه شمرده شد الله تَبَارَكَ وَ تَعَالی و محمّد، رسولِ الله تَبَارَكَ وَ تَعَالی است.
مُراجعه شود به: صافی در شرحِ کافی، ج۲، ص۴۸۵، ذَیل ح۱۰.
می گویم: علّامه میرزا حَبیب الله خوئی رحمه‌الله به تواترِ این اخبار حُکم نموده، و چنین نگاشته است: ... و هُم أصول تلك المعرفة إذ بهم عرف الله وبهم عبد الله ولولاهم ما عبد الله، كما دلت عليه رواية الكافي السّالفة و غيرها من الأخبار المتواترة...
مراجعه شود به: منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة للخوئي، ج۲، ص۳۲۹.
۱. قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي».

شیخِ مُفیدرحمه‌الله در مورد حدیثِ منزلت این چنین می نگارد: ... [این حدیث] مورد اجماع اهل قبله است و در صحت آن هیچیك از علمای روایت و حدیث ستیزه نکرده‌اند...
مراجعه شود به: نبرد جَمَل (ترجمهٔ الجَمَل)، ص۳۸.
و نیز علّامه ابن میثم بَحرانی‌رحمه‌الله این چنین می نگارد: به اعتقاد تمام مسلمین این گفته حضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله در باره علی‌علیه‌السلام وارد شده است: «نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است جز این که پیامبری بعد از من نیست» از این نکته که فقط پیامبری استثنا شده ثابت می‌شود تمام مراتبی که هارون نسبت به موسی‌علیه‌السلام داشت جز نبوّت برای علی‌علیه‌السلام نسبت به پیامبر ثابت است... مراجعه شود به: ترجمه ی شرح نهج البلاغة، ج۱، ص۱۸۶.
و نیز علّامه مقدّس اردبیلی‌رحمه‌الله این چنین می نگارد: ... اگر انصاف باشد، این حدیث نیز از احادیث متواتره است... مراجعه شود به: حدیقة الشیعة، ج۱، ص۱۸۳.
و نیز ملّا محمّد مهدی نَراقی‌رحمه‌الله این چنین می نگارد: ... حدیث «منزلت» که در میان شیعه و سنّی به شیاع رسیده است... مراجعه شود به: أنیس المُوَحِّدین، ص۱۹۴.
و نیز علّامه شیخ محمّد باقر مجلسی‌رحمه‌الله این چنین می نگارد: ... در حدیث منزلت است و آن از طرق عامه و خاصه متواتر است... مراجعه شود به: حَقّ الیَقین، ج۱، ص۱۱۵.
و نیز میر جلال الدین مُحَدِّث أرمَوی‌رحمه‌الله این چنین می نگارد: باید دانست که هریك از این دو حدیث (= حدیث منزلت و اُخُوّت)، متواتر در میان مسلمین و مورد قبول فریقین خاصّه و عامّه است... تعلیقات نقض، ج۱، ص۳۵۴.
و نیز شیخ محمَّد حسن مُظَفَّررحمه‌الله این چنین می نگارد: ... حدیث منزلت که متواتر یا نزدیك به تواتر می‌باشد... مراجعه شود به: ترجمه یِ دلائل الصِّدق، ج۲، ص۲۹۸.
و شیخ محمّد سراب تُنکابنی‌رحمه‌الله (صاحب کتاب سفینة النجاة) این چنین می نگارد: و از جمله اخبار، حدیث منزلت است: استدلال کرده‌اند به آن خبر شیعه بر امامت امیر المؤمنین‌علیه‌السلام، و سخن در دلالت گفته است کسی که منکر امامت است و سخن در سند نگفته و تصریح کرده‌اند جمعی به تواتر آن و ظاهر با ایشان است. و اگر تسلیم عدم تواتر کنیم شکی نیست که این حدیث از رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله است به قرینه نقل عامه و خاصه، و انکار نکردن منکران امامت او و اصل خبر را با غایت اهتمام ایشان در انکار آنچه انکارش ممکن باشد، و ذکر نکرده‌اند صادر نشدن آن از رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله را به عنوان احتمال و تجویز هم مگر بعض منکران که پروا از هر چه به زبانشان جاری شود ندارند مثل «شارح تجرید» که منع تواتر کرده است، اما قدرت بر منع صحت نداشته به واسطه غایت رسوایی... مراجعه شود به: ضیاء القلوب، ج۱، ص۱۷۱ - ص۱۷۲.

هر کرامت یا فضلیتی باشد، آن کرامت یا فضیلت برایِ امیرِ مؤمنان علی علیه السلام -که وصیّ و خلیفه و امامِ زمانِ بعد از رسولِ خدا صلی الله علیه وآله می باشد- نیز ثابت شده است، و این همان چیزی است که در روایتِ بَرقی به سندِ خودش از فیض بن مُختار از مولایِ ما امام ابی جعفر باقر علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از جَدِّشان رسولِ خدا صلی الله علیه وآله به آن اشاره شده است، که آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمودند: «... **وَ مَا أَكْرَمَنِيَ اللّهُ بِكَرَامَةٍ إِلَّا وَ قَدْ أَكْرَمَكَ بِمِثْلِهَا**...؛ و خدا من را به کرامتی مُکَرَّم نگردانیده مگر آنکه تو را نیز به مثلِ همان کرامتْ مُکَرَّم گردانیده است[۱]».

و نیز علّامه سیّد شرف الدین عاملی رحمه الله این چنین می نگارد: ... «حدیث منزلت» از مطالبی است که به «اجماع» ، مسلمانان با تمام اختلافی که در مذهب و مَشـرَب دارند، تردیدی در «ثبوت» آن ندارند. مراجعه شود به: گُفت و شنودهایِ مذهبیِ حَقّ جو و حَقّ شناس (تَرجمۀ المراجعات)، ص۱۲۱.

و نیز علّامه سیّد عبد الحُسَین طَیِّب رحمه الله این چنین می نگارد: ... حدیث منزلت که از اخبار متواتره بین الفریقین است و در کتاب غایة المرام صد حدیث از طرق عامه و هفتاد حدیث از طرق خاصه ضبط فرموده... مراجعه شود به: کَلِم الطَّیِّب در تَقریرِ عقائد اسلام، ص۳۱۲.

می گویم: علاقمندان به بَحثِ تفصیلی دربارۀ حدیثِ شریفِ منزلت، به مجلَّدِ خاصِّ به این حدیثِ شریف از کتابِ شریفِ و گرانقدرِ "عبقات الأنوار" مراجعه نمایند.

۱. أمالي الشيخ الصدوق، المجلس ۷۴، ح۱۳؛ وعنه: بشارة المُصطَفی صلی الله علیه وآله، ص۱۷۹؛ وتأويل الآيات الظاهرة، ص۲۲۲؛ وإثبات الهُداة علیهم السلام، ج۳، ص۷۰، ح۲۸۹؛ والبرهان في تفسيرِ القرآن، ج۲، ص۳۳۶، ح۳۲۱۵ وج۳، ص۳۵، ح۴۹۱۸؛ وحلية الأبرار، ج۱، ص۱۹۱، ح۱۰؛ وغاية المرام، ج۲، ص۲۹۸، ح۱۰ وج۳، ص۳۲۴، ح۲؛ وبحار الأنوار، ج۲۴، ص۶۴، ح۵۰ وج۳۸، ص۱۰۶، ح۳۳.

امّا سند این حدیث شریف: شیخ صدوق، گفت: حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عبد الله بن اَحمَد بن اَبی عبد اَلله بَرقی رضوان الله علیه، گفت: حدیث کرد ما را پدرم، از جدّش اَحمد بن اَبی عبد الله بَرقی، از پدرش محمّد بن خالد، گفت: حدیث کرد ما را سَهل بن مَرزبان فارسی، گفت:

وبه‌عبارتِ فَنّیِ اصولیِ آن، می‌گوئیم: همانــا در اصــولِ فقــهِ جعفری علیه السلام مقتضایِ مفهومِ حصــری کـه وارد شـده اسـت، عمـومِ فضیلت و کرامت برای مولایِ ما امام امیرِ مؤمنان علی علیه السلام می باشد، و از مصادیقِ آشکارِ آن إعلان نمودنِ ولایتِ اوست در تمامی اوقات و زمان ها و در هر وقتی، و از عمومِ کرامت و فضیلتِ آن حضـرت علیه السلام چیزی جُز نبوَّتِ تشریعیّه خارج نمی شـود بـه جهـتِ حـدیثِ مشـهورِ موسوم به حدیثِ منزلت، که همان کلامِ پیامبر گرامیِ اسلام صلی الله علیه وآله است که فرمودند: «یَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي[1]». و این حدیثِ شریف موافـق بـا آیـه یِ مباهلـه اسـت کـه

حدیث کرد ما را محمّد بن منصور، از عبد الله بن جَعفَر، از محمَّد بن فَیض بـن مُختـار، از پـدرش، از امام ابی جعفر محمّد بن علی باقر علیهما السلام، از پدرش علیه السلام، از جدَّش علیه السلام ...

وبسند آخر: تفسیر فُرات الكوفي، ص۱۸۰، ح۲۳۳؛ وعنه: بحار الأنوار، ج۳۶، ص۱۳۹، ح۹۹.

و امّا سند این حدیثِ شریف: فُرات بن ابراهیم کوفی، گفت: حدیث کرد من را جعفـر بـن محمّـد فَزارِی، مُعَنعَناً از امام ابو جعفر محمّد بن علی باقر علیهما السلام ...

می گویم: روایت مُعَنعَن (به معنایِ: از، از)، روایتی را می گویند که: در سنِد آن، کلمـه یِ "عـن" (به معنایِ: از) بیایَد؛ مثلاً: فلانی، از فلان، و او از فلان... نقل کرد.

مراجعه شود به: لوامع صاحب‌قرانی، ج۱، ص۱۰۶

۱. برخی از مصادرِ حدیثِ شریفِ منزلت [از هر کتابی تنها یک مرتبه آدرس داده ایم]:

كتاب سُلَيم بن قِيْس الهِلاليّ، ج۲، ص۶۴۷، ح۱۲؛ صحيفة الإمـام الرضـا علیه السلام، ص۷۳، ح۱۴۵؛ وقعـة صفّين، ص۳۱۵؛ تفسير القُمّي، ج۱، ص۲۹۳؛ تفسير الإمـام الحسـن العسـكريّ علیه السلام، ص۲۳۷، ح۱۱۴؛ المحاسـن، ج۱، ص۱۵۹، ح۹۷؛ بلاغـات النسـاء، ص۴۳، ح۱۷؛ تفسـير فُـرات الكـوفي، ص۳۰۳، ح۴۰۸؛

تفسير العَيّاشي، ج١، ص٣٣٢، ح١٥٣؛ المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص٣٣٥؛ الكافي، ج٨، ص١٠٧، ح٨٠؛ فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لابن عُقدة، ص٥٦، ح٥٢؛ الهداية الكُبرى، ص٦٤، ح١٨؛ رجال الكشي، ص٢١؛ كفاية الأثر، ص١٣٥؛ تُحَف العقول، ص٤٥٩؛ الغيبة للنعماني، ص٨٣؛ دعائم الإسلام، ج١، ص١٦؛ شرح الأخبار للقاضي النعماني، ج١، ص٩٧، ح١٨؛ أمالي الشيخ الصدوق، المجلس ٣٢، ح٧؛ الخصال، ج٢، ص٥٧٢؛ عيون أخبار الإمام الرضا عليه السلام، ج١، ص٢٣٢؛ كمال الدين وتمام النعمة، ج١، ص٢٥١؛ معاني الأخبار، ص٧٤؛ علَل الشرائع، ج١، ص١٣٧، ح٥؛ الاختصاص، ص١٧٢؛ الإرشاد، ج١، ص٨؛ أمالي الشيخ المفيد، المجلس ٧، ح٢؛ الفصول المختارة، ص٢٨؛ الإفصاح في الإمامة، ص٣٣؛ أمالي السيِّد المُرتَضى، ج٢، ص٢٧٦؛ تقريب المعارف، ص٢٠٥؛ كنز الفوائد، ج٢، ص١٦٨؛ التعجُّب من أغلاط العامَّة في مسألة الإمامة، ص١٠٠؛ المناقب العَلَوي -الكتاب العتيق-، ص٧٠، ح١١؛ دلائل الإمامة، ص١٢٤، ح٣٦؛ مصباح المتهجِّد، ج١، ص٤٠٠؛ أمالي شيخ الطائفة، المجلس ١٣، ح٣٢؛ مائة منقبة، ص٩١، ح٥٧؛ روضة الواعظين، ج١، ص٨٩؛ إعلام الوَرَى بأعلام الهُدى، ص١٨٦؛ بشارة المصطفى صلى الله عليه وآله، ص١٥٥؛ قِصَص الأنبياء للراوندي، ص٣٥٢؛ الأربعون عن الأربعين من الأربعين، ص٢١، ح٢؛ متشابه القرآن ومختلفه لابن شهر آشوب، ج٢، ص٣١؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج١، ص٣؛ الاحتجاج، ج١، ص٥١؛ الفضائل لابن شاذان القُمِّي، ص١٣٤؛ الروضة في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام لابن شاذان، ص٧٩، ح٥٩؛ العُمدة، ص١٣؛ مجموعة وَرَّام، ج٢، ص٢٦٨؛ المزار الكبير لابن المشهدي، ص٢٧٠؛ طرف من الأنباء والمناقب، ص١٤٥؛ إقبال الأعمال، ج١، ص٢٩٦؛ التحصين لأسرار ما زاد من كتاب اليقين، ص٥٦٦؛ جمال الأسبوع، ص٤٨٦؛ سعد السعود، ص٤٣؛ اليقين باختصاص مولانا علي عليه السلام بإمرة المؤمنين، ص١٣٨؛ كشف المُحَجَّة، ص٢٧٤؛ الطرائف، ج١، ص٥١؛ بناء المقالة الفاطميّة، ص١٣٣؛ كشف الغُمّة، ج١، ص٦٣؛ الدر النظيم، ص٢٧٦؛ العدد القَوِيَّة، ص٥١؛ كَشْف اليَقين، ص٣٣؛ نَهج الحَقّ وكَشف الصِّدق، ص٢١٦؛ المزار للشهيد الأوَّل، ص٧٤؛ مُنتَخَب الأنوار المُضيئة، ص٢٣؛ مشارق أنوار اليَقين، ص٨٧؛ إرشاد القُلُوب إلى الصواب، ج٢، ص٢١٤؛ غُرَر الأخبار للديلمي، ص٥٢؛ الصراط المُستَقيم، ج١، ص٦١؛ البلد الأمين، ص٣٠٣؛ تأويل الآيات الظاهرة، ص٥٩؛ تسلية المجالس، ج١، ص١٨١؛ الصوارم المُهرقة، ص٢٠٤؛ مجموعة نفسية في تأريخ الأئمَّة عليهم السلام، ص٢٢٢؛ الذريعة إلى حافظ الشريعة، ج١، ص٣٢٤؛ روضة المتَّقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ج٨، ص٦٣٣؛ شرح الكافي للمولى صالح المازندراني، ج٥، ص٢٣٤؛ الشافي في شرحِ الكافي للمولى خَليل القَزويني، ج١، ص٥٢١؛ البضاعة المُزجاة لابن قارياغدي، ج١، ص٣٥٠؛ مجمع البحرين، ج٥، ص٥٦، مادَّة خلف؛ نوادر الأخبار للفيض، ص١٢٠، ح٣؛ الوافي، ج٥، ص٨٢٧، ح٣٠٩٧؛ وسائل الشيعة، ج٢، ص٢٠٩، ح١٩٤٤؛ الجواهر السنيّة في الأحاديث القُدسيّة، ص٥٢٤؛ إثبات الهُداة عليهم السلام بالنصوص والمعجزات للشيخ الحُرّ العاملي رحمه الله، ج٢، ص١٦٧، ح٥٣٣؛ البُرهان في تفسير القُرآن، ج٢، ص٢٢٧، ح٢٩٠٩؛ حلية الأبرار، ج٢، ص٣٧، ح٦؛ مدينة المعاجز، ج١، ص٢٨٨، ح١٨٢؛ الإنصاف، ص٢٤١، ح١٦٥؛ بهجة النظر، ص٨٧، ح١٩؛ مرآة العقول،

دلالت بر وحدتِ درجه و منزله یِ رسول الله صلی الله علیه وآله و امیرِ مؤمنان علیه السلام دارد، و هیچ تخصیصی در میان نیست، پس دوگانگی ای در فضیلت ها و درجه هایشان وجود ندارد، پس هر چیزی که برای رسولِ خدا صلی الله علیه وآله باشد همان برای ولیِّ اوست و این نیز جُدائی پذیر نمی باشد، واگر اینگونه نبود، دیگر نفسِ واحده نبودند نه در فضیلت ها و نه در روح، به جهتِ واضح بودنِ اینکه آن حضرات صلوات الله علیهما و آلهما در حالی که دارای دو روح هستند، روحشان یکی است، بنابر تعبیرِ بعضی از روایاتِ شریفه ای که تعبیر نموده به اینکه: رسول الله و امیرِ مؤمنان صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما نورِ واحدی بودند، پس خداوندِ تبارک شأنه تقسیم نمودند این نور را به دو نیمه، یکی از آنها رسولِ خُدا صلی الله علیه وآله و دوّمی امیرِ مؤمنان ابو الحسن علی علیه السلام شد[1].

ج٢٦، ص٣٢٨؛ بحار الأنوار، ج٢، ص٢٢٦؛ رياض الأبرار، ج٣، ص٣٢؛ تفسير نور الثقلين، ج١، ص٤٩، ح٧٣؛ تفسير كنز الدقائق وبحر الغرائب، ج١، ص٣٢٣؛ عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال للعلّامة الشيخ عبد الله بن نور الله البحراني الإصفهاني، ج١٧، ص١٤٢؛ مستدرك الوسائل، ج١٥، ص١٤٤، ح١٧٨٠٥؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة للخوئي، ج٢، ص٣٨٥؛ إلزام الناصب، ج١، ص٣٧؛ سفينة البِحار، ج١، ص١٦٥؛ دلائل الصدق لنهج الحقّ، ج٤، ص٢١٦؛ جامع أحاديث الشيعة للسيد البروجردی رحمه الله ج٢٦، ص٧٢٦، ح١١٥٧.

می گویم: ما در این مختصر به ذکرِ برخی از مصادرِ حدیثِ منزلت از کُتُبِ شیعه بسنده نمودیم؛ ولکن این حدیثِ شریف در بسیاری از مصادرِ فَریقَین ذکر شده است..

١. و امّا ذِکرِ برخی از این دسته روایاتِ شریفه:

علّامه ابو سَعید حسن شیعی سَبزواری رحمه الله می فرماید: روایت است، از جابر بن عبد الله الأنصاری رحمة الله علیه، از رسول صلی الله علیه و آله که گُفت: «حَقّ تعالی نورِ مَرا و نورِ علی علیه السلام را پیش از عالَمِ و آدَم آفرید به چهارده هزار سال، ما به تَسبیح و تَهلیلِ حَقّ تعالی بودیم در وَقتی که هیچ مُسَبّحی و مُهَلّلی نبود، حَقّ تعالی چون آدم را بیافرید، نورِ ما را در صُلبِ آدم نهاد، آدم در بهشت بود و ما در صُلبِ وِی بود یم و نوح در کشتی نشسته بود و ما در صُلبِ وِی بودیم و ابراهیم در آتش انداختند و ما در صُلبِ وِی بودیم، حَقّ تعالی ما را صُلب های پاک به رَحِم های پاک نَقل می کرد تا که به صلُبِ عبد المُطلب رسانید، آن نور را به دو نیم کرد: نورِ مَرا در صُلبِ عبد الله نهاد و نورِ علی را صُلبِ ابو طالب، مرا نبوّت و علی را امامَت، دوّم نام از نام هایِ خود را از برایِ ما اشتِقاق کرد، خداوندِ عَرش، محمود است و من محمّد ام، و او علیّ الأعلی است و این علی است».

راحة الأرواح، باب اوّل، فصل اوّل، ص۲۶.

شیخ صدوق گفت: حدیث کرد ما را حافظ محمّد بن عُمَر بَغدادی، گفت: حدیث کرد من را ابو محمّد حَسَن بن عبد الله بنِ محمّد بن علی بن عبّاس تَمیمی رازی، گفت: حدیث کرد من را پدرم، گفت: حدیث کرد من را سید من علی بن موسی رضا، فرمودند: حدیث کرد من را پدرم موسی بن جعفر، فرمودند: حدیث کرد من را پدرم جعفر بن محمّد، فرمودند: حدیث کرد من را پدرم محمّد بنِ علی، فرمودند: حدیث کرد من را پدرم علی بن حُسَین، فرمودند: حدیث کرد من را پدرم حُسَین بن علی، فرمودند: حدیث کرد من را برادَرَم حَسَن بن علی، فرمودند: حدیث کرد من را پدرم علی بن ابی طالب علیهم السلام، فرمودند: رسولِ خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خُلِقْتُ أنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ؛ من و علی از نورِ واحدی خلق شده ایم».

مراجعه شود به: أمالي الشيخ الصدوق، المجلس ۴۱، ح۱۰؛ الخصال، ج۱، ص۳۱؛ عيون أخبار الإمام الرضا علیه السلام، ج۲، ص۵۸، ح۲۱۹.

محمّد بن جَریر بن رُستَم طَبَری آمُلی امامیِ کَبیر، گفت: و روایت شده است از محمّد بن اَبان، از فُضَیل، از ثَور بن یَزید، از خالد بن مَعدان، از زاذان، از سَلمان، که گفت: شنیدم از رسولِ خدا صلی الله علیه و آله که می فرمایند: «كُنْتُ أنَا وَ عَلِيٌّ نُوراً بَيْنَ يَدَيِ اللهِ قَبْلَ أنْ يَخْلُقَ اللهُ آدَمَ بِأرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ، فَلَمَّا خَلَقَ اللهُ آدَمَ قَسَمَ ذَلِكَ النُّورَ جُزْءَيْنِ رَكَبًا فِي آدَمَ فَجُزْءٌ أنَا وَ جُزْءٌ عَلِيٌّ بْنُ أبِي طَالِبٍ، فَنُورُ الْحَقِّ مَعَنَا نَازِلٌ حَيْثُمَا نَزَلْنَا؛ منَ و علی، چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم، نوری در پیش روی خداوند بودیم. وقتی خداوند آدم را آفرید، این نور را دو قسمت کرد و در صلب آدم آن را ترکیب نمود، پس یك قسمت از آن نور، من هستم و قسمت دیگر آن علی. پس نورِ حق با ما می باشد و با ما نازل می شود هرجائی که ما نزول پیدا کنیم».

مراجعه شود به: المسترشد، ص۲۳۰، ح۲۹۵.

بسندِ آخر: الخَرائج والجرائح، ج۲، ص۸۳۸، ح۵۳؛ وعنه: بحار الأنوار، ج۳۵، ص۲۸، ح۲۳.

امّا سند این حدیث: قُطب راوندی رحمه الله گفت: جماعتی گفته اند: و حدیث کرد ما را بَرمَکی، حدیث کرد ما را عبد الله بن داهر، حدیث کرد ما را حمّانی، حدیث کرد ما را محمّد بن فُضَیل، از ثَور بن یَزید، از خالد بن مَعدان، از سَلمان، از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله...
شیخ علی بن محمّد خَزّاز رازی، گفت: حدیث کرد ما را علی بن حَسَن بن محمّد، گفت: حدیث کرد ما را هارون بن موسی، گفت: حدیث کرد ما را جَعفَر بن علی بن سَهل دَقّاق دُوری، گفت: حدیث کرد ما را علی بن حارث مَروَزی، گفت: حدیث کرد ما را اَیّوب بن عاصم هَمَذانی، گفت: حدیث کرد ما را حَفص بن غِیاث، از یَزید بن مَکحول، از واثلَه بن اَسقَع، می گوید: شنیدم از رسولِ خدا صلی الله علیه وآله که -به نقل از خدای متعال در شبِ معراج- می فرمایند: «... فَاجْعَلْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ الْإِمَامَ وَ الْوَصِيَّ مِنْ بَعْدِكَ فَإِنِّي خَلَقْتُكُمَا مِنْ نُورٍ وَاحِد...؛ پس علی بن ابی طالب را امام و وصی بعد از خودت قرار بده، پس همانا خلق کردم من شما را از نوری واحد».
مراجعه شود به: كفاية الأثر، ص۱۱۰.
قاضی نُعمان بن محمّد تَمیمی مَغربی، به حذفِ اسانید از سلمانِ فارسی رضی الله عنه، از رسولِ خدا صلی الله علیه وآله روایت می کند، که آن حضرت فرمودند: «خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ اللهُ آدَمَ علیه السلام بِأَرْبَعَةِ آلَافِ عَامٍ فَرَكَّبَ ذَلِكَ فِيهِ، و لَمْ يَزَلْ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ حَتَّى افْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؛ من و علی از نورِ واحدی خلق شدیم، چهار هزار سال قبل از آنکه آدم خلقَ شود، پس این نور در آدم ترکیب شد، و این نور در هیچ چیز نبود که یکی نباشد تا آنجا در صُلبِ عبد المُطَّلب از هم جُدا شدیم».
مراجعه شود به: شرح الأخبار، ج۱، ص۲۲۰، ح۲۰۰.
و نیز مراجعه شود به: معاني الأخبار، ص۵۶؛ وعلَل الشرائع، ج۱، ص۱۳۴؛ والرسالة العَلَويّة للكراجُكي، ص۳۵ وص۴۸؛ وكنز الفوائد، ج۲، ص۵۶؛ ومائة منقبة، ص۶۰، ح۳۳؛ وروضة الواعظين، ج۱، ص۷۷ وص۱۲۹؛ وجامع الأخبار، ص۱۵؛ وبشارة المُصطفى صلی الله علیه وآله، ص۱۹۰ وص۲۳۵؛ ومناقب ابن شهر آشوب، ج۱، ص۲۷ وج۳، ص۲۶۹؛ والفضائل لابن شاذان، ص۷ وص۵۴ وص۹۶ وص۱۲۷؛ والروضة لابن شاذان، ص۲۸، ح۱۳ وص۱۰۹، ح۹۹؛ العُمدَة، ص۸۸، ح۱۰۵ وص۹۱، ح۱۱۲ وص۲۰۹؛ واليقين للسيد ابن طاوس، ص۴۲۵، ح۱۵۸ وص۴۸۶، ح۱۹۴ وعنه: بحار الأنوار، ج۱۸، ص۳۹۸، ح۱۰۱ وج۴۰، ص۱۸، ح۳۶؛ والطرائف، ج۱، ص۱۵ وعنه: بحار الأنوار، ج۳۵، ص۲۴؛ وعوالم العلوم، ج۱۱، ص۴۸۶؛ والدر النظيم، ص۲۱۰ وص۲۲۹ وص۳۲۷؛ وكشف اليقين، ص۱۱؛ ومشارق أنوار اليَقين، ص۶۲؛ وغُرَر الأخبار للديلمي، ص۲۰۴؛ ونهج الحقّ ، ص۲۱۲؛ ومختصر البصائر، ص۳۱۸، ح۳۴۰؛ وعوالي اللئالي، ج۴، ص۱۲۴، ح۲۱۱؛ وتأويل الآيات الظاهرة، ص۳۹۳ وعنه: البُرهان في تفسير القُرآن، ج۴، ص۱۹۲، ح۷۹۶۰؛ وبحار الأنوار، ج۳۵، ص۲۸، ح۲۴؛ وتفسير كنز الدقائق، ج۹، ص۵۱۸؛ عوالم العلوم، ج۱۱، ص۳۱؛ وجواهر المطالب في مناقب الإمام أمير المؤمنين علیه السلام لابن الدمشقي، ج۱، ص۱۷ مقدّمة المؤلِّف؛ وينابيع المودَّة للقندوزي الحَنَفي، ج۱، ص۴۲۲، الباب ۴۸؛ وشرح إحقاق

پس در نتیجه: برای کسی که در آیاتِ کریمه و روایاتِ شریفـه ی دالّه بر فضائلِ رسولِ خُدا و امیرِ مؤمنان صلوات الله علیهما و آلهما تَـدَبُّر و تَأَمُّل کند واضح شده و قطع و یقین حاصل می شود به محبوبیّتِ تَـلازُمِ شَرطی در فضیلت هایِ میانِ این دو شخصیّتِ مبارک علیهما و آلهما سلام الله، و جدائی ای میانِ آن ممکن نیست به مُجَـرَّدِ اینکـه شـیخِ صـدوق در طَعنِ بر قائلینِ به شهادتِ ثالثه افراط کرده و ایشان را در کتـابَش "مـن لا یحضره الفقیه" به مفوضّه یِ غُلات موصوف نموده[1]، و بـر اخبـاری که قائلینِ به شهادتِ ثالثه به آن اعتماد کرده اند طَعنه وارد ساخته است، همان روایاتی که دلالت دارد بر اینکه: (آل محمَّـد خـیر البریَّـة؛ خانـدانِ رسولِ خدا بهترینِ مَردمان هسـتند) جزئـی از اذان اسـت... متأسّـفانه همانا کسانی که نسبت به ولایتِ اهـلِ بیـتِ عصـمت و طهـارت علیهم السلام

الحَقّ للحُجَّة النجفي المرعشي، ج۸، ص۶۸۰ وج۲۳، ص۱۴۱؛ وبحار الأنوار، ج۳۵، باب تاریخ ولادته وحلیتـه وشـمائله علیه السلام (کـه شـاملِ بعـض از احادیـثِ شریفـه کـه بحث از نـورِ واحـده بـودن آن حضـرات صلّی الله علیهما وآلهما دارد، می باشد)؛ وأبهى المداد في شرح مؤتمر علماء بغداد، ج۲، ص۳۶۸.

می گویم: در این زمینه روایاتِ بسیار وارد شده، که ما به ذکرِ همین مقدار بسنده نمودیم.

۱. مراجعه شود به: من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص۲۹۰، ذیل ح۸۹۷.

و نیز مراجعه کنید به: لوامع صاحبقرانی (معروف به: شرحِ فقیه) تألیفِ علّامـه مجلسـی اوّل رحمه الله، ج۳، ص۵۶۵ ؛ روضة المتّقین في شرح مـن لا یحضره الفقیـه، ج۱، ص۲۹۰؛ الـوافي، ج۷، ص۵۷۹، ذیـل ح۶۶۲۷؛ وسـائل الشـیعة، ج۵، ص۴۲۲، رقـم ۶۹۸۶؛ بحـار الأنـوار، ج۸۱، ص۱۱۱، ذیـل ح۷؛ شرح الفروع من الکافي تألیف علّامه ملّا محمّد هادي مازندرانی رحمه الله، ج۲، ص۵۲۳.

مُقَصِّر هستند، این فتوای صدوق را -به جهتِ تقصیرشان و ضعیف بودنِ ایمانشان و کمیِ علم و تحصیلِ فقهی و علمیِ شان- همچون وحیی که از خدای متعال رسیده است قرار داده اند، با وجودِ آنکه به آنچه شیخِ صدوق (که خدا او را بیامرزد) در حقّ معصوم علیه السلام مُعتَقِد است -که نسبت سهو را به معصوم علیه السلام داده وکسانی که سهو را از معصوم علیه السلام انکار کند و معصوم علیه السلام را از آن مُنَزَّه بداند وصف کرده است که ایشان اوّلین درجه ی غُلُوّ را بالا رفته اند[1]!!- آگاهی دارند.

پس عَجَب و باز عَجَب از او!! -بر فرضِ صحَّتِ انتسابِ این دو کلام به او- چگونه به واسطه یِ موصوف کردنِ کسانی که معصوم علیه السلام را مُنَزَّه از سهو می دانند به غُلاتِ خارج از دین -به مُجَرَّدِ اینکه پیامبر اکرم و اهلِ بیتِ طاهرینَش علیهم السلام را از سَهو مُنَزَّه دانسته اند..!!- تَجَرّی کرده است!!! من که نمی دانم به چه اساسی اعتماد وَرزیده است؟ و در کدامین جهت سِیْر کرده است؟! پس اعتقادِ باطلِ

---

۱. مراجعه شود به: من لا يحضره الفقيه، ج۱، ص۳۵۹، ذيل ح۱۰۳۱.

و نیز مراجعه کنید به: لوامع صاحب‌قرانی (معروف: به شرحِ فقیه)، ج۴، ص۲۹۹؛ روضة المتّقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ج۲، ص۴۵۱؛ الوافي، ج۸، ص۹۵۶، ذيل ح۷۴۷۸؛ بحار الأنوار، ج۱۷، ص۱۰۲، ذيل ح۸؛ شرح الفروع من الكافي تأليف علّامه ملّا محمّد هادي مازندرانی رحمه الله، ج۳، ص۲۵۳.

برای پاسخ از این شُبهه مراجعه کنید به: الفوائد البهيّة في شرح عقائد الإماميّة، ج۱، ص٤٤٩ - ص٤٦٣.

خودش -در اثباتِ سهو برای معصوم علیه السلام- را فراموش کرده، سپس در همان زمان حمله ی پراکنده ای را بر علیه کسانی که بر اخبارِ دالّ بر صحَّتِ شهادتِ ثالثه اعتماد نموده اند آغاز می کند..!! پس یا سُبحان الله، چگونه فتواىِ او همچون تیری که خطا نمی رود و خورشیدی که غروب نمی کند، و نوری که هیچ گاه خاموش نمی شود شده است!! پس این کلامِ مسمومَش برای کسی که در قَلبَش مرضی است کعبه ای شده است، و مثل اینکه وحیی است که خدا آن را نازل کرده، و شخصی اَبَر نیرومند به او تعلیم داده است، پس به جایِ آل الله اَطهار علیهم السلام او معصوم شده است..!! پس چه راست گفته شیخِ مُحَدِّث محمَّد بن حَسَنِ حُرِّ عامِلی در آنچه از شیخِ بهائی حکایت کرده که او صدوق را اینگونه وَصف کرده است که: "آن کسی که سهو کرده اوست، نه پیامبر گرامیِ اسلام صلی الله علیه و آله و اهلِ بیتِ طاهرینَش علیهم السلام [1]".

---

۱. مراجعه شود به: التنبیه بالمعلوم -البُرهان علی تنزیه المعصوم علیه السلام عن السهو والنسیان- (شیخ حُرّ عامِلی رحمه الله)، الفصل الأوّل: في ذکر جملة من عبارات علمائنا الأبرار، ص٥٩.

و همچنین شیخ احمد بن زین الدین احسائی که گفته است: «صدوق (= همیشه راستگو) در این مسأله کَذوب (= بسیار دروغگو) است».

می گویم: در خصائص فاطمیّه سلام الله علیها للکُجُوری رحمه الله (فارسی)، ص٣٢۶ -طبع حَجَری- و (عربی)، ج٢، ص٢۴۵ این قول را به سیّد مُرتَضی رحمه الله نسبت داده است.

وَجهِ دوّم: آنچه را طبرسی در احتجاج باسنادِ خودش از قاسم بن معاویه روایت کرده، گفته است: به امام صادق علیه السلام عرض کرد: در حدیثی که مردم در معراج رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت می کنند آمده است که آن حضرت در شب معراج در عَرش مکتوبی دید که: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ**[1]» [آیا صحیح است]؟

آن حضرت فرمود: سبحان‌الله! همه‌چیز، حتّی این را تغییر دادند؟!

عَرض کردم: آری.

آن حضرت علیه السلام فرمودند: به درستی که خداوند عزّ و جلّ

و از شیخ بهائی رحمه الله حکایت شده که: کسی از او در موردِ سهو النبی صلی الله علیه وآله و اینکه شیخِ صدوق رحمه الله به آن معتقد بوده پرسید، و شیخ پاسخ داد که: ابن بابویه نسبت به سهو اَولی از پیامبر صلی الله علیه وآله است. مراجعه شود به: الدر المنثور من المأثور وغیر المأثور (شیخ علی سبط شهید ثانی رحمهما الله)، ج۱، ص۱۳٦.

۱. می گویم: در موردِ این لقب «صدِّیق» که اهلِ سقیفه آن را از امیرِ مؤمنان امام علی علیه السلام به سرقت برده اند، مراجعه کنید به: کتاب سُلَیم بن قیس هلالی، ج۲، ص۸۸۱، ح٥۲؛ الاحتجاج تألیف شیخ طبرسی، ج۱، ص۱٥۷؛ الفضائل تألیف ابن شاذان قُمّی، ص۱٤٦؛ الروضة في فضائل أمیر المؤمنین علي بن أبی طالب علیه السلام تألیف ابن شاذان قُمّی، ص۱٤۷، ح۱۲۷؛ إثبات الهُداة علیهم السلام بالنصوص والمعجزات تألیف شیخ حُرّ عاملی، ج۳، ص۱۹٥، ح۹۰۱؛ بحار الأنوار، ج۳۸، ص۳۰، ح۳.

سلمان گفت: که من و ابو ذر و مقداد گواهی می دهیم بر آن که هر سه از حضرت رسول الله شنیدیم که می فرمود: همانا علی همان "صدِّیق" و "فاروقِ میان حق و باطل" است، پرسیده شد: پس مردمان چرا ابو بکر را صدِّیق و عُمَر را فاروق می‌نامند و آن دو نفر را باین دو اسم می خوانند؟ سلمان گفت: چنان چه ایشان غصب خلافتِ رسولِ خدا صلی الله علیه وآله وسلم از حضرتِ علی نموده و تصرّف در آن کردند، این دو اسم را نیز به نا حقّ به خود اضافه کردند، مانند امارتِ مؤمنان که تصرف در آن نیز نمودند، و حال آن که رسولِ خدایِ متعال، ما و ایشان، بلکه همگیِ مخلوقات را امر کرد که تماماً به امارتِ مؤمنان بر حضرتِ ولیِ پروردگارِ سُبحان حضرتِ علی علیه السلام سلام کردیم.

وقتـی عـرش را آفریـد بـر آن مکتـوب داشـت کـه: **«لَـا إِلَـهَ إِلَّـا اللَّـهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»**.

و هنگامی که آب را خلق نمود در مجرای آن مکتوب داشت کـه: **«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»**.

و هنگامی که کرسی را آفرید در ستون هـای آن مکتـوب داشـت که: **«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»**.

و هنگامی که لوح را خلق کرد در آن مکتوب داشت که: **«لَـا إِلَـهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»**.

و هنگامی که اسرافیل را آفرید بر پیشانی او مکتوب داشـت کـه: **«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»**.

و هنگامی که جبرئیل را آفرید بر بال های او مکتوب داشت کـه: **«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»**.

و هنگامی که آسمان ها را آفرید در اَکنـاف و نَـواحیِ آن مکتـوب داشت که: **«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»**.

و هنگامی که زمیـن ها را خلـق کـرد در طَبَقـاتِ آن نگاشـت:

«**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ**».

و هنگامی که کوه ها را آفرید در رَأسِ هر کُدام مکتوب داشت که: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ**».

و هنگامی که خورشید را آفرید بر آن مکتوب داشت که: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ**».

و هنگامی که ماه را آفرید بر آن نگاشت که: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ**»،

-و آن همان سیاهی و لکّه‌ای است که در ماه می‌بینید-؛

پس هرگاه فردی از شما می‌گوید: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**»، پس بلافاصله بگوید: «**عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ** عليه السلام [1]».

---

۱. الاحتجاج، ج۱، ص۱۵۸؛ وعنه: مدينة المعاجز، ج۲، ص۳۷۵، ح۶۱۲؛ وبحار الأنوار، ج۳۸، ص۳۱۸، ذيل ح۲۶ (قطعة منها) وج۸۱، ص۱۱۲، ذيل ح۷ (قطعة منها)؛ ومنهاج البراعة في شرح نهج البلاغة للخوئي، ج۱، ص۴۱۲؛ سفينة البحار، ج۱، ص۶۶ (قطعة منها)؛ الحدائق الناضرة، ج۷، ص۴۰۴ (قطعة منها)؛ كشف الغطاء، ج۳، ص۱۴۴ (قطعة منها)؛ غنائم الأيّام، ج۲، ص۴۲۳ (قطعة منها)؛ رسائل ومسائل للنراقي، ج۲، ص۱۵۷ (قطعة منها)؛ مستند الشيعة، ج۴، ص۴۸۷ (قطعة منها)؛ جواهر الكلام، ج۹، ص۸۶ (قطعة منها)؛ مصباح الفقيه، ج۱۱، ص۳۱۳ (قطعة منها)؛ مستمسك العروة، ج۵، ص۵۴۵ (قطعة منها)؛ موسوعة السيّد الخوئي، ج۱۳، ص۲۵۹ (قطعة منها)؛ مُهَذَّب الأحكام للسبزواري، ج۶، ص۲۱ (قطعة منها)؛ من فقه الزهراء عليها السلام، ج۳، ص۱۴۲ (قطعة منها)؛ دروس تمهيديّة في الفقه الاستدلالي على المذهب الجعفري، ج۱، ص۲۱۱ (قطعة منها)؛ تعليقات على شرائع الإسلام للعلّامة السيّد صادق الحُسَيني الشيرازي دام ظله، ج۱، ص۶۰ (قطعة منها)؛ الزبدة الفقهيّة في شرح الروضة البهيّة، ج۲، ص۱۳۶ (قطعة منها)؛ الدلائل في شرح منتخب المسائل للعلّامة السيّد

و ما از این روایتِ جَلیله، وجوبِ تَلازمِ میانِ شهادتِ ثالثه و دو شهادتِ متقدّم بر آن را استفاده می کنیم، بر خلافِ فقهایِ اَعلام غیرِ از ما، چرا که ایشان از این روایتِ شریفه، استحباب را برداشت نموده اند به جهتِ مُرسله و محذوفة السند بودنِ آن مگر نسبت به قاسم بن معاویه که او نیز به نظرِشان مجهول است، و ما نیز تا قبل از این زمان در این مورد با فقهایِ اَعلام همراهی می کردیم، ولکن بعد از تدبُّر و تأمُّل به چیزی بر خلافِ آنچه به آن مایل شده اند و به سویِ آن رفته اند دست یافتیم، به این جهت که همانا آنچه از قاسم بن معاویه برایِ ما آشکار شده است او همان قاسم بن بُرَید بن معاویه یِ عِجلی -که از اَجِلّایِ اَصحابِ حضرتِ امام جعفر بن محمَّد صادق علیه السلام بوده و تمامیِ

تقي الطباطبائي القُمِّي دام ظله، ج۲، ص۲۰۱؛ مباني منهاج الصالحين، ج۴، ص۳۴۹؛ فقه الصادق علیه السلام للعلّامة السيِّد محمَّد صادق الحُسَيني الروحاني دام ظله، ج۴، ص۳۱۳؛ الأنوار النَّعمانيّة، ج۱، ص۱۲۹.

می گویم: علّامه مجلسی رحمه الله آخرِ حدیث را اینگونه روایت نموده اند: هرگاه فردی از شما می‌گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ»، پس بلافاصله بگوید: «عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللهِ».

مراجعه شود به: بحار الأنوار، ج۳۸، ص۳۱۸، ذیل ح۲۶.

و نیز آن چه مؤیّد محبوبیّت ذکرِ شهادت ثالثه می باشد، همان است که در روایات مُطلقه وارد شده است که: «مَتَى ذَكَرْتُمْ مُحَمَّداً صلی الله علیه وآله فَاذْكُرُوا آلَهُ، وَمَتَى قُلْتُمْ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، فَقُولُوا: عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ؛ هرگاه رسولِ خُدا صلی الله علیه وآله را یاد کردید پس خاندانِ آن حضرت را نیز یاد کنید، و هرگاه که گفتید: محمّد رسولِ خُدا است، پس بگوئید: علی ولیِ خدا است»، و اذان نیز از این موارد است.

مراجعه شود به: غنائم الأيّام في مسائل الحلال والحرام (میرزایِ قُمّی رحمه الله)، ج۲، ص۴۴۲۳.

اَصحابِ ما او را توثیق نموده اند[1]– می باشد.

و شش اَمر این کلامِ ما -که قاسم بن مُعاویه همان قاسم بن بُرَید بن معاویه عِجلی است- را، تأکید می کند:

اَمرِ اوّل: کَثرَتِ روایتِ قاسم بن بُرَید بن مُعاویه عِجلی از امام صادق علیه السلام در حالی که اصلاً از قاسم بن معاویه در اصحابِ امام صادق علیه السلام ذکری نشده است، پس در زمانِ اطلاقِ لفظِ "قاسم بن مُعاویه" آنچه به ذهن مُتبادِر می شود –به جهتِ آنکه تنها کسی که در اصحابِ امام صادق علیه السلام به این اسم بوده همین شخص است– همان قاسم بن بُرَید بن مُعاویه می باشد، پس اطلاقِ لفظِ قاسم بن معاویه سببِ انصرافَش به قاسم بن بُرَید بن مُعاویه می شود و نه به شخصِ دیگری تا آنکه ادّعایِ مجهول بودنِ او بشود تا آنکه به دنباله اش روایت

---

۱. مراجعه شود به: رجال النجاشي، ص۳۱۳، رقم ۸۵۷؛ ورجال ابن داود، ص۲۷۵، رقم ۱۱۸۷؛ وخُلاصَة الأقوال، ص۱۳۴، رقم ۳؛ وخاتمة مستدرك الوسائل، ج۵، ص۸۹، رقم ۲۵۸؛ ووسائل الشيعة، ج۳۰، ص۴۴۹؛ واستقصاء الاعتبار في شرح الاستبصار لابن صاحب المعالم، ج۶، ص۲۲۳، ذيل ح۴؛ وروضة المتّقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ج۱۴، ص۲۲۷؛ ونقد الرجال، ج۴، ص۳۶، رقم ۴۱۶۶؛ الوجيزة في علم الرجال للعلّامة المجلسي، ص۱۴۰، رقم ۱۴۵۲ وص۲۴۳، رقم ۲۸۸؛ ومنتهى المقال، ج۵، ص۲۱۸، رقم ۲۳۰۵؛ وشعب المقال للنراقي، ص۱۱۵، رقم ۵۵۷؛ ومُعجَم رجال الحديث، ج۱۵، ص۱۴، رقم ۹۵۰۷؛ وموسوعة طبقات الفقهاء للسبحاني التبريزي، ج۲، ص۴۵۴، رقم ۶۰۶.
می گویم: و همگی اتّفاق بر وثاقت و جلالتِ قَدرِ وِی دارد.

را از مقامِ استدلال اِسقاط کرده و آن را تحتِ اخبارِ تَسامُح در ادلّه یِ سُنَن وارد کنند، و علمایِ اعلامی که مُنکرِ وثاقتِ راوی قاسم بن مُعاویه شده است به این نکته مُلتَفِت نبوده اند که این روایتِ شریفه در موردِ تثبیتِ ولایتِ امیرِ مؤمنان علیه السلام بر عَرش و کُرسی و لوح و آب و پیشانی اسرافیل و بال های جبرائیل و آسمان ها و زمین ها و کوه ها و خورشید و ماه می باشد... و تثبیتِ ولایتِ شریفه یِ آن حضرت علیه السلام تنها به نحوِ لزوم و وجوب است نه به صورتِ استحباب، و واجب بودنِ ولایت کُبرائی که بر عَرش و فَرش نقش بسته اَمری است که به خلافتِ غاصبینِ چهارگانه ابی بَکر و عُمَر و عُثمان و مُعاویه ضَرَر و لَطمه وارد می کُنَد، پس تابعینِ آن ملاعین سَعی در تحریفِ مضمونِ حدیثِ معراجِ رسولِ خُدا صلی الله علیه وآله نموده اند بلکه معراجِ جِسمانیِ آن حضرت را نیز انکار نموده و قائل به مِعراجِ روحانی شده اند به جهتِ آنکه این کرامتِ خاصّه یِ امیرِ مؤمنان علیه السلام را دَفع نمایند، تا آنجا که نوبتِ این تَحریف به دعایِ نُدبه رسید و بعضی از شیعیانِ بَتری -که همان شیخ محمَّد هُوَیدی و امثالِ او از حِزبِ دَعوه هستند- **"وَعَرَجْتَ**

بِرُوحِهِ إِلَی سَمَائِکَ" را بـدل از **"وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَی سَمَائِکَ"** ثبت نموده‌اند[۱]، پس زمانی که نوبت به دعایِ ندبه و غیرِ آن -از روایاتی که

۱. علّامه یِ مُحَدِّث شیخ عَبّاس قُمّی رحمه الله صاحبِ مَفاتیح الجِنان -در کتابِ عِلم الیَقین خود که خُلاصه وتَحریری از کتابِ حَقّ الیَقین علّامه مَجلسی رحمه الله است- این چنین می‌نگارد: فَصلِ شِشُم - در وجوبِ اعتقاد به معراجِ رسولِ خُدا صلی الله علیه و آله و بَیانِ آن که معراجِ آن حضرت، به بَدَن بوده-:
بدان که معراجِ حضرتِ رسول صلی الله علیه و آله از جُمله یِ ضَروریّاتِ دینِ اسلام است، و واجب است اعتقاد به آن، و مُنکِرِ آن، کافر است. و آن چه از آیاتِ کریمه و احادیثِ مُتواتره یِ خاصّه و عامّه ظاهِر می شَوَد، آن است که حَقّ تعالی حضرتِ رسول صلی الله علیه و آله را در یِک شَب از مَکّه یِ مُعَظَّمه، به سویِ مَسجد الأقصَی، که در شام است، بُرد و از آن جا به آسمان ها تا سدرَة المُنتَهی و عَرشِ اَعلی سیر فرمود و عَجائبِ خَلقِ سَماوات را به آن حضرت نمود و رازهایِ نَهانی و مَعارِفِ نامُتَناهی به آن جانبِ القا فرمود، و آن حضرت، در بیت المَعمور و تَحتِ عَرشِ الهی به عِبادَتِ حَقّ تعالی قیام نمود و با اَرواحِ انبیاء علیهم السلام یا اَجسادِ ایشان مُلاقات کرد و داخلِ بهشت شُد و منازِلِ اهلِ بهشت را مُلاحظه نمود.
و احادیثِ مُتواتره یِ خاصّه و عامّه دلالَت می کُنَد بر آن که عُروجِ آن حضرت، به بَدَن بوده، نه به روحِ بی بَدَن، و در بیداری بوده، نه در خواب، و معراجِ مَذکور، پیش از هجرَت واقع شُده، و مُحتَمل است که بعد از هجرَت به مَدینه یِ طَیبه نیز واقع شُده باشَد؛ چنان که جَمعی قائل شده اند که معراج، مُکَرّر واقع شده است.
و ابن بابویه و صَفّار و دیگران، مُسنداً از حضرتِ صادق علیه السلام روایت کرده اند که: «حَقّ تعالی حضرتِ رسول را صَد و بیست مَرتَبه به آسمان بُرد و در هَر مَرتَبه، آن حضرت را در بابِ ولایت و امامتِ امیر المُؤمنین و سائرِ ائمّه یِ طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین زیاده از سائرِ فَرائض تَأکید و مُبالغه نمود». و از حضرتِ صادق علیه السلام منقول است که: «از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کُنَد: معراج، و سؤالِ قَبر، و مَخلوق شُدَنِ بهشت و دوزَخ، و شفاعَت». و از امام رضا علیه السلام مَنقول است که: «هَر که ایمان نَیاوَرَد به معراج، تَکذیب کرده است حضرتِ رَسول را».
فائده: از کلماتِ سابِق مَعلوم شد که معراجِ حضرتِ رسول صلی الله علیه و آله به بَدَنِ عُنصُری بوده، نه به روح. و اگر بَعضی از کسانی که مُبتلا به اَمراضِ قَلبیّه و عَقائد فاسده هستند، عبارتِ دُعایِ نُدبه را که در بِحار و تُحفه و زاد المعاد مَذکور است، کَه چنین است: "وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَی سَمَائِكَ" دَلیل و مُستمسک خود کرده اند، رشته یِ اعتصامِ او گُسیخته نَمائیم بَه آن که اوّلاً این عبارَت، تَحریف شُده و اَصلِ آن، "وَعَرَجْتَ بِهِ" است.

دلالـت بـر عُلُـوِّ فَضْـلِ اهـلِ بیـت عليهم السلام مخصوصـاً مـولایِ مـا امـیرِ مؤمنان عليه السلام - دارند، برسـد، پـس چگونـه ایـن اَعـلام -بـی آنکـه بـه عُنصُـرِ تَحریفِ اسانید و تَلاعُبِ با آن توجّه داشته باشند- به بَسطِ اُمـور اطمینان دارند، تـا بـه آسـانی از دلالـتِ روایـات بـر عُلُـوِّ فَضـلِ امـیرِ مؤمنـان عليه السلام بـر تمـامی مخلوقـات حتّـی ملائکـه یِ کَـرُّوبین نِیْـل پیـدا

بیانِ ایـن مَطلَـب آن کـه، دُعـایِ نُدبـه در سـه کِتـابِ مَـزار نَقـل شـده، کـه عَلّامـه مَجلسـی رحمه الله از بَعضـی آن هـا نَقـل فرمـوده در بِحـار و تُحفـه: یکـی مَـزارِ مُحَمَّـد بـن المَشـهَدی اسـت کـه علّامـه مَجلسـی رحمه الله از آن، تَعبیـر بـه مَـزارِ کبیـر فرمـوده، و دیگـر، مصـباح الزائـر سـیّد ابـن طـاووس اسـت، و دیگـر مَـزارِ قَـدیم اسـت، کـه نُسـخه یِ آن، پـیشِ شـیخِ مَرحـومِ مـا، علّامـه نـوری، صـاحبِ مُسـتدرَک الوسـائل طـابَ ثـراه بـوده و بـه اعتقـاد آن مَرحـوم، از مؤلّفـاتِ قُطـبِ راوَندیَ است، و بَرخی از حالِ آن کتاب را در خاتمه یِ مُستدرَک ذکر فرموده.

و این سه کتابِ مَزار، هر سه، دُعایِ نُدبه را از کتابِ ابن ابی قرّه نَقل کرده اند و مُستَندی بـه غیـر این کتاب نَدارَنـد. و در مَزارِ قَدیم و نُسَخِ کِتـابِ مَـزارِ مُحَمَّـد بـن المَشـهَدی، تَمامِ عبارتِ دُعـا، "وَعَرَجْتَ بِه" است، و بَعضی از نُسَخِ مصباح الزائر نیز چنین است؛ ولکـن در جُملـه [اَی] از نُسَـخِ مصباح، "وَعَرَجْتَ بِرُوحه" است، و نُسخَه یِ علّامه مَجلسی، که از او در کُتُبِ خود، این دُعا را نَقل فَرموده نیز چنین بوده، و آن مَرحوم، دُعا را به همان قسم نَقل فَرموده، و به جَهَت کثرت اشـتغال و نوشتنِ کُتّاب، اَدعیه و اَحادیثِ طولانی را در نُسَخِ اصلَ تـألیف، چنـان چـه از مُشاهده یِ جُملـه [ای] از آن ها معلوم شُده، التفات به این اختلاف نفرموده.

و از آن جـا کـه مَـلاذ و مَرجِـع کافّـه یِ مَـردُم، در اَمثـالِ ایـن مَقامـات، مُؤَلّفـات آن مُعَظَّـم اسـت و بـه مَأخَـذ کُتُـبِ آن مَرحـوم مُراجعـه نکُنَنـد، لهـذا ایـن فقـره یِ مُحَرّفـه، شـائع و مُنتَشـر شُـده و سَـبَبِ شُـبهه در بَعضـی قُلـوبِ مَریضـه گشـته، و الحمـد لله کـه اسـاسِ شُـبهه، از بـیخ مُنهَدِم و خَراب است؛ چنان چه بر اَهلِ بَصیرت پوشیده نیست.

و ثانیـاً: علـی تَسـلیمِ صِـحَّتِ ایـن فقـره، بـاز دلالَـت بـر صِـحَّت آن عَقیـده یِ فاسـده، کـه معـراج بـه روح بـوده نـه بـه جِسـم، نَکُنَـد؛ چـه آن کـه مُـراد از روح، هـمان جِسـم است در این جا به تَقریبی که ذِکرِ آن، مُناسب با این مُختَصَر نیست...

مراجعه شود به: علم الیَقین في معرفة أصول الدین، ص۷۰.

کُنَند..؟! همانگونه که به دیده یِ اعتبار به عُنصُرِ عَرضه کردنِ روایت بر قرآن کریم و روایاتِ قطعیّه ای که دلالت بر وجوبِ ولایتِ امیرِ مؤمنان و خاندانِ طیّب و طاهرَش علیهم السلام و وجوبِ اطاعتِ حضراتِ معصومین علیهم السلام بر تمامی مخلوقات حتّی بر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و و تمامیِ پیامبران و رسولان علیهم السلام اَخذ نکرده اند، در نتیجه دلالَت را رَها کرده و به سندِ روایت -که توشه یِ افرادِ مریض و تنبل در تحصیلِ منابعِ فقه و عقیده از مصادرِ حَقیقیِ آن، "که قرآن و روایاتِ موثوق الصدور (همانطور که به اِذنِ خُدایِ متعال به زودی به آن اشاره ای می کنیم)" می باشد، و علاوه بر آن کسانی هستند که در تحصیلِ علمِ عقیده و کلام ضعیف بوده اند - اعتناء می کنند... منزّه است پروردگارت -که دارای عزت است- از آنچه او را به آن توصیف می‌کنند، و سلام بر سَیِّدِ فرستاده شدگان محمّد و خاندانِ مطهَّرَش علیهم السلام ..!!.

اَمرِ دوّم: همانا مُتداوِل بودنِ عُرفِ عام -برای اسمِ کسی که ذکرِ آن را کرده ایم به قاسم بن مُعاویه بَدَل از قاسم بن بُرَید بن مُعاویه برای اختصار- همان چیزی است که سَبَبِ آن شده که اَعلام برای او حکمِ

به جهالت کرده اند، هرگونه که باشد، عُرفِ عام بـه دو جَهَـت مَـرد را به پدر بزرگش منتسب می کُنَد: یا به جهتِ اختصار و ساده نویسی نـامِ پدرِ فرد را حذف کرده ولی نامِ پدر بزرگِ او را بـاقی مـی گذاشـتند، و یا به جهتِ آنکه پدر بزرگِ او بیشتر معروف است به طـوری کـه گاهـاً پدرش معروف نیست ولی پدر بزرگش معروف است پس او را به پدر بزرگش منسوب می کنند تا شناخته شـود، و بـر ایـن اسـاس سـیره یِ عُقَلائیّه جاری شده است، همانطور کـه امـروزه در بـینِ خـانواده هـا و اُسره ها متداوِل است به گونه ای که شَخص را به اسمِ خودَش و اسـمِ خانواده اش -که همان اسمِ پدر بزرگِ خـانواده اسـت- مـی شناسـند، همچون خانواده یِ "حَمُّود" به گونه ای کـه خـانواده یِ مـا -کـما اینکـه بعضی در موردِ ما این اعتقاد را دارند- بـه پـدر بـزرگِ اَعلایِـمان -کـه مُتفرِّع از نَسَبِ اِدریسیِ حَسَنی در بِلادِ مَغربِ عَربـی اسـت- منسـوب می شود، و همچنین امروزه می بینیم کـه افـراد را بـه اسـمِ خـودَش بـه همراهِ اسمِ پدر بزرگِ خانواده یا شَهرَش یا طائفه اش می شناسـند... و این مسأله در کتاب های حدیثی نیـز موجـود اسـت، همانگونـه کـه در

زندگی نامه یِ اشخاصِ بسیاری در عِلمِ رِجال -که با لقب های اجدادشان ذکر شده و اسامیِ پدرانشان را حذف کرده اند- مشاهده می کنیم، همچون ابنِ زَیّات که محمَّد بن حُسَین بن ابی خَطّاب است، و ابی خَطّاب که زید بوده و کُنیه یِ محمَّد، ابی جَعفر زَیّات می باشد، پس محمَّد به لقبَش ذکر شده است... و همچنین محمَّد بن حَسَن بن یوسف بن علی بن مُطَهَّر حِلّیِ مُلَقَّب به فَخرِ مُحَقِّقان به گونه ای که اسمِ پدر بزرگِ اعلایَش مُطَهَّر حِلّی -به جهتِ شُهرَتَش- بر او غلبه پیدا کرده... و همچون اِطلاقِ اسمِ فاطمی یا عَلَوی یا حُسَینی یا حَسَنی یا موسوی بر هر سَیِّدی، پس عُرف ایشان را به پدر بزرگِ اعلایِشان یا مادر بزرگِ اعلایشان منسوب می کند، همانطور که در مثال های عَلَوی و فاطمی و حُسَینی آمده... پس گفته می شود: این شخص سَیِّدی عَلَوی یا فاطمی یا حَسَنی است... بدونِ اینکه به پدر صُلبیِ مُباشَرَش منسوب شود، بلکه به پدر بزرگِ اعلایَش -به جهتِ شرافَت یا تعظیم یا اختصار و مانندِ آن- منسوب می شود، و به درستی که روایاتِ شریفه نیز آن را تأکید کرده اند، همانگونه که در روایتِ کافی،

بابِ "من ادّعی الإمامة ولیس بإمام" از مولایِ ما امام صادق علیه السلام در تفسیرِ کلامِ خدای متعال که می فرماید: «**وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ تَرَی الَّذینَ کَذَبُوا عَلَی اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ**...؛ و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند می‌بینی که صورت‌هایشان سیاه است[1]»، فرموده اند: «.. [این آیه در موردِ] هر کسی [است] که گمان کند که او امام است در حالی که امام نیست»، راوی به آن حضرت عَرض کرد: و اگر چه فاطمیِ عَلَوی باشد؟ حضرت علیه السلام فرمودند: «و اگر چه فاطمیِ عَلَوی باشد[2]»... و گاهاً حَذفِ اسمِ پدر و تبدیلِ آن به اسمِ پدر بزرگ تصحیفی توسّط راوی -یا از رویِ اشتباه یا از رویِ عَمد- می باشد...

پس در نتیجه: همانا بسیار مُتداوِل بودنِ اسمِ پدر بزرگ به جهت هائی که به آن اشاره کردیم موجبِ مجهول شُدَنِ او در بسیاری از اوقات شده است، پس در نزدِ عُرف او را به اسمِ پدر بزرگش ذکر کرده‌اند نه به اسمِ پدرِ صُلبیِ مُباشری‌اش، پس لازم است دقَّتِ نظر در تَشخیصِ اسامی از میانِ قرائنِ مُعَیَّنه و مُحَدَّده برای تعیینِ هویّتِ کسی

۱. سورة الزمر (۳۹)، الآیة ۶۱.

۲. الکافي، ج۱، ص۳۷۲، ح۳.

که زندگی‌نامه‌اش بحث می‌شود، تا -بنابر مَسلکِ کسانی که وثاقت به سندِ روایات را شَرط می‌دانند- آنکه از درجه یِ اعتبار ساقط نشود.

اَمرِ سوّم: با چشم پوشی از آن چه این اَعلام به تَضعیفِ قاسم بن مُعاویه حُکم کرده اند، پس در نزدِ ما در وثاقت و جلالتِ او -به همان جهتی که در اَمرِ اوَّل ذکر کردیم- شکّی نیست، و به جهتِ آن که ما مَسلَکمان همان طریقه یِ فقهایِ مُتقدِّم -که قائل به حُجِّیَّتِ خبرِ موثوق صدوری که قرائن از آیات و روایات بر صحَّتِ آن دلالت دارند می باشند- است، پس عَمَل به روایت به جهتی قُوَّتِ سندِ آن نیست بلکه به جهتِ قائم بودنِ قرینه بر صحَّتِ آن است، و این همان چیزی است که روایاتِ عَرضه نمودن بر قرآنِ کریم و روایاتِ عامّه آن را تأکید می کند، پس هرچه که موافقِ قرآن باشد، اَخذِ به آن می شود، و هرچه مُخالفِ آن باشد بر روایاتِ عامّه عَرضه می شود، سپس هر روایتی که موافقِ عامّه بود به دیوار کوبیده می شود [=کنایه از کنار گذاشتنِ روایت هایِ موافقِ با عامّه است]، و هرچه که مخالفِ عامّه بود، اَخذِ به آن می شود...[1]

---

۱. مراجعه شود به: وسائل الشيعة ، كتاب القضاء، باب ۹ از أبواب صفات القاضي وما يجوز أن يقضي به؛ والفصول المُهِمّة في أصول الأئمّة عليهم السلام تأليف شيخ حُرّ عاملي رحمه الله، باب ۲۱ از أبواب الكلّيّات المتعلّقة بأصول الفقه وما يُناسبها؛ ومستدرك الوسائل، كتاب القضاء، باب ۹ از أبواب صفات القاضي وما يجوز أن يقضي بها.

و به درستی که ما سابقاً برایِ شخصِ کَریمِ شما در آنچه گذشت به تَفصیلِ طریقه ی خودمان را در عَمَل نمودنِ به اخبارِ موثوق الصدور نه تنها اخبارِ ثقه بیان نموده ایم[1]، و این مسلک همان مسلکِ حّقی است که موافق با قرآنِ کریم و روایاتِ اَمر کننده ی ما به عَرضه است – یعنی: همانا مطلوب عرضه ی دلالتِ خَبَر بر قرآنِ کریم سپس بر روایاتِ عامّه است و تنها عَرضه یِ سَندِ روایات شرعاً مطلوب نیست–، و اگرچه صحَّتِ سند از جُمله قَرائنِ مُعیّنه بر قبول نمودنِ

۱. مبنای مؤلّف محترم مرجعیّت معظّم دام ظله در کنار گذاشتن روایات مبنائی است مطابق با روایاتِ شریفه -که بنابر مبنایِ ایشان- جایز نیست هر روایتِ ضعیفی را کنار گذاشت، ومعظّم له در (الفتاوى البروجرديّة) -در پاسخ به سؤالِ حقیرِ سراپا تقصیر- میفرمایند: فليس كلّ خبر ضعيف يجب طرحه بل الواجب طرحه إنّما هو الخبر المخالف للكتاب و السنّة المطهّرة و المتوافق مع أخبار العامّة العمياء، و على فرض التسليم بوجوب طرح كلّ خبر ضعيف سنداً فهو خاصّ بأخبار الفقه المتعلّق بالفروع ولا يشمل أخبارَ الفضائل و الظُلامات و المعاجز و الكَرامات و غير ذلك ممّا ليس له علاقة بالحكم الشرعي الفرعي..؛ یعنی: پس این گونه نیست که واجب باشد هر خبرِ ضعیفی را کنار گذاشت، بلکه آن دسته از اخبارِ ضعیف واجب است که کنار گذاشته شوند که مخالف با قرآن کریم و سنّت مطهّره و موافق با اخبارِ عامّهی کوردل (= اهلِ سنّت دروغین) باشند، و بر فرضِ این که قبول کنیم که واجب است هر خبرِ ضعیف السنّدی را کنار بگذاریم پس [می گوئیم که:] این فقط مخصوص به اخبار فقهی است که فروعِ دین را شامل می شوند و نه اخبارِ فضائل و ظُلامات و معاجز و کَرامات و از این قبیل اخبار که هیچ ارتباطی با فروعاتِ دینیّه و احکامِ شرعیّه ندارند..، و اینِ مبنایِ مبارکِ ایشان موافق است با کلامِ نورانیِ اهلِ بیتِ عصمت و طهارت علیهم السلام است که در (عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال تأليف شيخ عبد الله بحرانی)، (وسائل الشيعة)، (بحار الأنوار)، (الكافي) وغیر از این کتب روایت شدهاند.

می گویم: جهتِ شناختِ تَفصیلیِ مسلکِ معظّم له دام ظله در علمِ رجال و درایه، به وبسایتِ مُبارکهٔ "مركز العترة الطاهرة علیهم السلام للدراسات والبحوث" (www.aletra.org) مراجعه نمائید.

خبر می باشد، ولی علّتِ تامّه برای قبول نمودنِ روایت نبوده بلکه جزئی از علّت است، پس سند - به یاریِ قرینه‌ی خارجی یا داخلی- ارشادِ به دلالت می کند، نه اینکه خودش مُؤسّسی برای دلالت باشد...

امیدِ است تأمّل کنید، پس همانا این مسأله ظریف است.

اَمرِ چهارم: به اضافه یِ آنچه به تازگی آن را ذکر کردیم، پس همانا شهادتِ ثالثه برای امیرِ مؤمنان علیه السلام در روایتِ احتجاج اشاره به حُکمی عقائدی داشته و نه به حُکمِ شَرعیِ فَرعی تا آنکه ادّعا شود که به روایتِ مذکوره به جهتِ مُرسله بودنش -همانگونه که این اَعلام به آن ایماء داشته اند- در فقه استدلال نمی شود... پس همانا این خطایِ سَختی است که بسیاری از اَعلام -اگر نگوئیم همه یِ شان- در آن افتاده اند، بلکه آنچه پروردگارِ عظیمِمان -به فَضلِ تَثبیتِ ولایتِ امیرِ مؤمنان و حَضرتِ حُجَّتِ قائم علیهما السلام - بر ما تَفَضُّل نموده است، این است که شهادتِ ثالثه زیر مجموعه یِ عقائد وارد می شود نه فقه، و در امورِ اعتقادیّه -تا زمانی که قرآنِ کریم به واجب بودنِ ولایت برایِ امیرِ مؤمنان علی و خاندانِ طاهرین اش علیهم السلام همیشه مُجاهِر است،

همانگونه که در دو آیه یِ بَلاغ[1] و اِکمال[2] و غیرِ آن دو از آیاتی که بر وجوبِ اعتقاد به ولایتِ آن حضرت علیه السلام و کافر بودنِ مُنکرِ آن دلالت دارد- احتیاجی به قُوَّتِ سندِ روایت نیست، به همین جهت احتیاجی به رُخصَت و اجازه بر زیادَت بر شهادَتَین و نیز احتیاجی به آنچه ملازمِ آن دو می باشد از اَقوالی که دلالت بر عظمتِ شهادت بر خدای متعال و رسولَش دارد در روایتِی صحیح نیست، بلکه همانا مُلازم بودنِ شهادتِ ثالثه با واجب بودنِ ولایتِ خدای متعال و رسولَش در وجوبِ ذِکرِ شهادتِ ثالثه کفایت می کند، و هیچ فَرقی میانِ این ولایت های سه گانه نیست، پس هرگاه ولایتِ خدای متعال و رسولَش را ذِکر کردی واجب است که ولایتِ امیرِ مؤمنان و خاندانِ طیّبِ آن حضرت علیهم السلام را ذِکر کُنی، همراه با آنچه که مقدّم می داری آن را از ولایتِ خدا و رسولَش، پس اگر مؤمنِ عارفی که شهادت می دهد -و فرقی نیست که به شهادتِ ثالثه در اذان و اقامه یا در تشهدِ نماز اعلان می کند- بر شهادتِ اوّلَش اضافه کند: "**إلهاً أحداً فَرداً صَمَداً**

---

۱. سورة المائدة (۵)، الآية ٦٨.

۲. سورة المائدة (۵)، الآية ٤.

حَیّاً قَیُّوماً أَبَداً سَرمَداً لم یتّخذ صاحبة ولا وَلَداً... تا آخر" هرگز گُناه کار نیست، و نزدِ خدای متعال نیز به جهتِ زیادَتی که برای تنزیهِ پروردگارِ جهانیانْ الله مُتعال، مَلول نمی باشد، و همچنین اگر مؤمن بر شهادتِ دوّمَش اضافه کند: "**أرسله بالهُدی ودین الحَقّ لیظهره علی الدین کلّه... وأشهد أنَّه رحمة للعالمین والسراج المُبین وعصمة الدین ورسول ربّ العالَمین...** تا آخر" همچنین به سَبَبِ تَعظیمِ رسولِ خُدا به آنچه که حَقّ و نور می باشد هرگز گُناه کار نیست، و این زیادت ها از لوازمِ شهادَتَین است ولی به نحوِ تَلازُمِ استحبابی، بر خلافِ شهادتِ ثالثه، پس همانا شهادتِ ثالثه مُتلازم با دو شهادتِ سابقه اش است به نَحوِ وجوبِ شَرعی یا لزومِ عُرفیِ عَقلی، پس شهادتِ ثالثه از لوازمِ آن دو شهادت است، بلکه شهادت بر رسولِ خدا و بر امیرِ مؤمنان و اهلِ بیتِ پاکشان علیهم السلام از لوازمِ شهادتِ اوّل به توحید است، پس زمانی که فرع آوردنِ شهادتِ دوّم بر اوّل به جهتِ آنکه شهادتِ دوّم جُزئی است شهادتِ اوّل است، پس در این حال فرع آوردنِ شهادتِ ثالثه بر دوّمی نیز جایز است، به این اعتبار که شهادتِ ثالثه از شهادتِ اوّل و دوّم صادر شده است، و اینجا نیز

همانندِ آیه یِ اطاعت است، که خدای متعال می فرماید: «**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّـهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...**» پس اطاعت نمودنِ رسولِ خدا فَرعی از اطاعتِ خدای متعال است، و اطاعتِ ولیِّ خُداعلیه‌السلام فرعی است از اطاعتِ رسولِ خُدا... پس در اینجا فرع آوردنِ اطاعت، فقهی است، به خلافِ فرع آوردنِ شهادتِ دوّمی و ثالثه که عقائدی است، پس اگر عُنصرِ عقائدی ای که گُذَشت را به دیده یِ اعتبار بگیریم، پس هیچگاه احتیاجی به استعمالِ قاعده های رجالی و فقهی برای اعلانِ ولایت برای امیرِ مؤمنان و خاندانِ طیّب و طاهرشعلیهم‌السلام نداریم، به جهتِ آنکه اِعلانِ وجوبِ ولایت به دلیلِ قُرآنی و روایاتی که فراتر از حدّ تواتُر است ثابت شده است، پس احتیاجی نداریم به اینکه به یک روایت یا دو روایت بر صحَّتِ اِعلانِ به ولایت در اذان و اقامه و غیرِ آن دو دلیل بیاوریم، بلکه همانا اِعلانِ اَمرِ عقائدی واجب است در نماز و اذان و اقامه بلکه در تمامی احوال، و از اینجا بَعید نیست که ابو ذرّ و سَلمان صلوات الله علیهما، ولایَت را برایِ امیرِ مؤمنان علیعلیه‌السلام اِعلان نمودند، تَحتِ عُنوانِ ولایتِ

عقائدی نه تحتِ عُنوانِ فقهیِ تَشریعی، و فَرقِ میانِ حُکمِ عقائدی و میانِ واجبِ فقهی واضح است، پس داخل کردنِ حُکمِ عقائدی در اذان و اقامه و تشهُّدِ نماز، تَشریعِ مُحَرَّم نیست، زیرا همانا زمانی که ما آن را در مواردِ مذکوره اِعلان کردیم، آن را بیهوده و به جهتِ تَشَفّیِ و استحسانمان ذِکر ننموده ایم تا آنکه بدعت باشد، بلکه آن خودش از جانبِ خُدایِ متعال در آیاتِ مُحکم و سُنَّتِ پیامبَرَش قانون گذاری شده و تَشریع شده است، به خلافِ آن جا که واجبی فقهی باشد، پس همانا اِدخالِ آن بدونِ عُنوانِ فِقهی، تَشریعِ مُحَرَّم محسوب می شود... و نیز بیانِ حُکمِ عقائدی در هر حال و در هر موردی -مانندِ موردِ ما در شهادت های سه گانه- واجب است... امید است به خوبی تأمُّل کنید، پس همانا این از اَلطاف است، و حمد و شُکر از برایِ خُدا است، و فَضل و منّت برای اهلِ بیتَشعلیهم‌السلام می باشد.

اَمرِ پنجم: نَفسِ توثیقی که شیخِ طبرسیرحمه‌الله برای روایاتَش که در کتابِ احتجاجِ خود منتشر ساخته است، توثیقِ فردِ ثقه است توسُّطِ فردی عادل، و این به خودیِ خود موجبِ قبولِ روایتش می شود، و او

را از جهالت خارج کرده و در شُمارِ ثِقات وارد می کند، به جهت آنچه که شیخِ طبرسی خودش در مقدّمه ی جلد اوّل کتابَش می نویسد: "و اسناد بسیاری از اخبار را به دلائلی چون اجماع، عقل، و تواتر در کتب فریقین نیاوردم. به جُز احادیثِ [تفسیرِ] امام ابی محمَّد حسن عسکری علیه السلام که در حَدِّ تَواتُرِ باقیِ احادیث نبود، هر چند از نظر محتوی مانند آنها است. و إسناد آن را فقط در اوّلین جزء آن آوردم...".

پس همانا آن مرحوم خود را ملتزم کرده است به آنکه هیچ حدیثی را روایت نکند مگر آنچه که به یکی از این سه طریق برایش ثابت شده باشد: اجماع، یا شُهرَتِ عَظیمه، یا دلالتِ عقولِ قَطعیّه بر آن روایت به گونه ای که در شریعتِ ما ضروری باشد، و مَصیرِ آن مَصیرِ مُفَسِّرِ قُمِّی است در تفسیرَش و ابن قولویه در کامل الزیارت به گونه ای که آن دو اخبارِ صحیحه را تماماً از ثَقات روایت کرده اند، همانگونه که طبرسی انجام داده است، و به درستی که بسیاری از اَعلام -به جهتِ نُکته ای که به آن اشاره نمودیم- مُتسالِمِ بر قبولِ روایاتِ علی بن ابراهیم بن هاشم قُمِّی و ابن قولویه قُمّی هستند، پس برای چه طبرسی

در قبولِ روایـاتی کـه سـندِ آن هـا را حـذف کـرده اسـت -بـه جهـتِ اعتمادش بر آن چه ذکر کرده است از اجماع یا شُـهرَت یـا دلالـتِ عقـلِ مُحکم- مساوی با آن دو محـدّث نباشـد..؟! پـس آیـا بـایِ قُمّـی و ابـن قولویه جَر می دهد ولی بایِ طبرسـی جَـر نمـی دهـد... ؟! (= ضرب المثلی است که در فارسی معادلش: "یک با و دو هوا نمی شود" می باشد.)

وچکیده ی مطلب اینکه: همانا به نظرِ مـا روایـتِ احتجـاج صحیحه است، و به جهت هائی که بـه آن اشـاره کـردیم مُرسـله نمـی باشد، و به واسطه یِ آن به وجوبِ تَلازُم میانِ شهادت هـای سـه گانـه استدلال می شود... و خدا از قَصدِ ما [آگاه است]، و بازگشتِ مـا بـه سویِ اوست، و وسیله و یاورِ ما حضرتِ حُجَّتِ قائم علیه السلام است.

اَمرِ ششم: همانا روایـتِ احتجـاج بنـابر قاعـده ی: "همانـا عمـلِ مشهور به خبرِی که سند آن ضعیف باشد موجبِ جَـبرِ سـند و تقویـتِ آن می شود[1]" سند آن صحیح است، به جهتِ آنکه نَفسِ عملِ ایشان به

---

۱. مراجعه شود بـه: دراسـات في علـم الأصـول للشـاهرودي، ج۴، ص۴۲۶؛ ودروس في مسـائل علـم الأصول تأليف علّامه ميرزا جواد آقا تبريزى، ج۴، ص۱۱۱؛ ورسائل المُحَقِّق الكَلْباسي، ص۵۲۹؛ وزُبدَة الأصول للروحاني، ج۶، ص۳۴۰؛ وتمهيـد الوسـائل في شرح الرسـائل للمروجـي، ج۶، ص۱۳۳؛ وعُمـدَة الوسائل في الحاشية على الرسائل للشيرازي، ج۱، ص۲۳۴؛ والبداية في توضيح الكفايـة للعـارفي، ج۴،

روایتِ ضعیفه ای، توثیقِ عَملی ای برای راویِ آن محسوب می شود، پس به این سبب ثقه بودنِ او ثابت می شود، پس در موضوعِ حُجِّیَّت داخل می شود، یا اینکه بنابر کمترین تقدیر ثابت می شود که دلالتِ این روایت مُطابقِ واقع می باشد، و اگرچه عَمَلِ ایشان به آن روایت، توثیقِ عملی برای راویِ آن محسوب نشود، بنابر اینکه حُجِّیَّت برای دلالت است و نه برایِ راویِ خبر به جهتِ آنکه راوی خبر است نه به جهتِ آنچه را روایت کرده است، و شهادت می دهد به صحَّتِ آنچه گفتیم اینکه اگر ما فردِ دروغگوئی را بشناسیم و او حدیثی را از معصوم علیه‌السلام روایت کند، و ما یقین داشته باشیم که همانا آنچه که

ص۱۳۱؛ ودروسٌ في الكفاية للباميانيِ، ج۶، ص۶۰؛ وطَريق الوُصُول إلى تَحقيق كفاية الأصول تأليف شيخ محمّد كَرَمى حُوَيزى، ج۴، ص۳۰۲؛ ومُنْتَهَى الدراية في توضيح الكفايَة للجزائري، ج۶، ص۴۹۸؛ ومَجمَع الأفكار ومَطرَح الأنظار للآمُلي، ج۳، ص۶۲۲؛ والمُعجَم الأصَولي للصنقور، ج۱، ص۳۵۶؛ ومُعجَم مُفردات أصول الفقه المُقارِن للبَدري، ص۲۵۲؛ ومفتاح الأصول للمازندراني، ج۳، ص۲۶۷؛ ومُنْتَهَى الأُصول للبُجنوردي، ج۲، ص۱۲۷؛ والنور الساطع في الفقه النافع للشيخ علي كاشف الغطاء، ج۱، ص۳۵۹؛ و رسائل آل طوق القَطيفي، ج۲، ص۲۷۲؛ والحاشية الثانية على المكاسب للخوانساري، ص۵۶؛ وكتاب الصلاة للنائيني، ج۲، ص۲۷۸؛ وجامع المَدارِك تأليف علّامه سيّد احمد خوانسارى، ج۷، ص۱۴۴؛ والمعالم المأثورة للآمُلي، ج۶، ص۳۸۱؛ وكتاب القضاء تأليف علّامه سيّد محمّد رضا موسوى گُلپايگانى، ج۲، ص۱۱۴؛ وهُدى الطالب في شرحِ المكاسب، ج۷، ص۱۸۸؛ وإيصال الطالب إلى المكاسب لسلطان المؤلّفين العلّامة السيِّد محمَّد الحُسيني الشيرازى، ج۲، ص۳۹۷؛ وتنقيح مباني الأحكام -كتاب القصاص- للتبريزي، ص۱۱۸؛ والتهذيب في مناسك العُمرة والحَجِّ للتبريزي، ج۳، ص۱۰؛ وذخيرة العُقبى في شرح العُروَة الوُثقى للگُلپايگاني، ج۶، ص۲۷۰؛ والزُّبدَةُ الفقهيّة للترحيني، ج۱، ص۲۴۲؛ والبَراهين الواضحات للقُمشه، ج۲، ص۳۱۷؛ وبسيارى از مصادرِ ديگر...

روایت کرده است صحیح و مطابق با واقع است، تکذیب نمودن و رَمیِ آن به مُلَفَّق بودن و جعلی بودن آن جایز نیست، بلکه برای ما تصدیقِ آنچه روایت کرده واجب است، به جهتِ آنکه این مُقتضایِ ادلّه یِ حُجِّیَّتِ خَبَرِ واحدِ ثقه است که قرآنِ کریم و سُنَّتِ طاهره بر آن دلالت دارد، و برایِ ما نیست که تصدیق کنیم او را در تمامِ آنچه خبر داده یا اینکه خبر می دهد از آن، به شرطِ آنکه موافقِ واقع باشد، و این اَمری مُستَحیل است، به جهتِ آنکه همانا ما مُطَّلِع به واقع نیستیم، تا آنکه تَصدیقِ راویِ ثقه را به شرطِ موافقتِ آن با واقع شَرط کنیم، پس عمل کردنِ مشهور موجبِ اطمینانِ نوعی می شود، همانطور که موجبِ وثوق به صدورِ روایت از معصومعلیه‌السلام است.

وَجهِ سوّم: روایاتی که بر لزومِ شهادتِ ثالثه دلالت می کنند بسیار بوده، و آنها بر دو گروه هستند:

۱) گروهی از آن روایت ها از عامّه بوده

۲) و گروهی دیگر از آن روایت ها از خاصّه (= شیعه) می باشد.

[و امّا یکی از روایاتِ عامّه:]

عامّه (= پـیروانِ مکتـبِ سَـقیفه یِ مشـؤومه) از ابـن مسـعود از پیامبرِ گرامِ اسلام صلی الله علیه وآله در حدیثی طـولانی روایـت کـرده انـد، کـه آن حضرت فرمودند: همانا شأن این چنـین اسـت کـه بـر درهـای بهشـت نوشته شده است: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ**»، و همانا شأن این چنین است که نوشته شده است: هرکس قصد دارد که به ریسمانِ مُحکمی که هیچگاه گُسَستنی نیست تَمَسُّک بجوید، پـس بایـد بگوید: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ**».

این روایت را حافظ جمال الدین محمَّد بـن اَحمَـد حَنَفـی موصِـلی مشهور به ابن حُسنَوَیه -و در سال ششصد و هشتاد وفـات کـرده- در کتابَش "بَحر المناقب"، و نسائی -کـه در سـال سیصـد و سـه هجـری وفات کرده- در "الفضائل"، و مؤیّد موفَّق بن اَحمَد -که در سال پانصـد و شصت و هشت وفات کـرده- در کتابَش "مقتل الإمام الحُسَـین علیه السلام"، و شهیدِ ثالث قاضی نور الله حُسَینی شوشتری رحمه الله -که در سال هـزار و نوزده وفات کرده- در کتابِ جَلیلِ "إحقاق الحَقّ" روایت کرده اند[1].

---

۱. مراجعـه شـود بـه: شرح إحقـاق الحـق، ج۴، ص۱۲۹؛ وعبقـات الأنـوار، ج۱۷، ص۵۰۶؛ نظـم دُرَر السمطین تألیف شیخ محمّد زرندی حَنَفی، ص۱۲۳؛ معارج الوصول تألیف شیخ محمّـد زرنـدی حَنَفـی، ص۴۹؛ قادتُنا کیف نعرفهم؟ تألیف علّامه سیّد محمّد هادی میلانی، ج۲، ص۵۶۲.

و امّا روایاتِ خاصّه پس روایت کُن در حالی که هیچ حَرَجی نیست، پس همانا روایات -که از حَدِّ تَواتُر تجاوُز کرده است- به واسطه یِ دلالت های شان بر اقترانِ شهادتِ ثالثه با دو شهادتِ قبل از آن، پس هرکس به دنبالِ آن روایات است، مُراجعه کند به: بحار الأنوار، جلد بیست و هفتم، کتابِ امامت، باب: "إنَّ أسمائهم مکتوبة على العَرش والكُرسيّ واللوح وجباه الملائكة وباب الجَنَّة (همانا اسامیِ اهل بیتعلیهم السلام بر عَرش و کُرسی و لوح و پیشانیِ ملائکه و دَرِ بهشت نوشته شده است)"... پس به درستی که روایاتِ در بحار الأنوار از حدّ تواتُر تجاوز کرده است فضلاً از غیر از بحار الأنوار از مصادرِ حدیثیِ شیعه...

و این روایات به واسطه ی دلالت های مُطلَقه اش بر اقترانِ شهادتِ ثالثه با دو شهادتِ قبل از آن مانندِ روایت احتجاج و غیرِ آن از روایات دلالت دارد... و همچنین روایاتِ خاصّه ای هستند که دلالت دارند بر اینکه شهادتِ ثالثه از اجزایِ اذان است، و این اخبار همان روایاتی هستند که شیخ صدوق و شیخ طوسی آن ها را بیان نموده و آنها را نَعتِ به شاذّ بودن کرده اند، بلکه صدوق بر نَعتِ طوسی اضافه کرده به واسطه یِ آنکه آن اخبار را ساخته یِ مُفَوّضه دانسته است...

تا آخر این افتراء هائی که صدورِ آن از کسانی که در میانِ شیعه به تَحقیق و تَدقیق معروف هستند سزاوار نمی باشد...!!.

و شیخ صدوق و شیخ طوسی سببِ اینکه این روایات شاذّ هستند -و اینکه این چه داعی ای دارد که این روایات ساخته یِ مُفَوَّضه باشد- را براىِ ما بیان نکرده اند، پس ادّعاىِ ایشان همچون ادّعائی بی دلیل بیش نیست، بلکه صدوق بنابر عادتش مخالفینَش -در مسأله ای فقهی یا اعتقادی- را نَعتِ به شاذّ[1] یا مُفَوّضی یا مُغالی[2] می کند، و اینکه اَعلامی که قائل به عصمتِ پیامبر صلی الله علیه و آله و ولی علیه السلام از سهو هستند را این چنین وصف می کند که ایشان اوّلینِ پلّه یِ غُلُوّ را طِی کرده اند، بر صِدقِ کلامِ ما شهادت می دهد، پس چگونه ما می توانیم بر ادّعای او اعتماد کنیم در حالی که او فتوا به غالی بودنِ ما حکم می کند، یعنی بنابر فتواىِ او ما کافر و نجس هستیم...!!!.

اضافه بر آنچه که گفتیم، پس همانا ضعیف بودنِ اسانیدِ آن روایات در نظرِ کسی که آن ها را به شاذّ بودنِ وصف کرده، تنها

---

۱. مراجعه شود به: المبسوط في فقه الإماميّة، ج۱، ص۹۹.

۲. مراجعه شود به: من لا يحضره الفقيه، ج۱، ص۲۹۰، ذیل ح۸۹۷.

اجتهادی شخصی از سوی ایشان بوده، و برای ایشان حُجَّت است نه برایِ ما، همانطور که معنایِ اینکه آن روایات شاذّ بودن وصف شده اند به این معنی نیست که در کتاب های اولیّه از اَعلامِ شیعه که سابق از صدوق و طوسی بوده اند موجود نبوده است، همانطور لازم است دقّت کنیم در اینکه واجب نیست هر خبرِ شاذّی را کنار بگذاریم، بلکه تنها یک صِنف از روایاتِ شاذّه کنار گُذاشته می شوند که همان روایاتِ مُخالفِ قرآنِ کریم و ضرورتِ قطعیّه می باشد، و واضح است که روایاتی که شهادتِ ثالثه را بیان می کنند، موافق با قرآن کریم و بسیاری از روایات هستند که ولایتِ امیرِ مؤمنان علیه السلام را با دو شهادتِ قبل از آن مقارن نموده است، پس اصلاً شاذّ نبوده و شکّی در آن راه ندارد، پس از کُجا این ها را وصف نموده اند به شاذّ بودن ای اهلِ دقّت..؟! مگر اینکه شاذّ را بر مبنای کسانی بگیریم که: آن را به مُخالفِ با آنچه مشهور روایت کرده است، تفسیر کرده اند، حتّی در صورتی که روایت کُننده یِ خبرِ شاذّ ثقه باشد، و این امری است که وابسته به اجتهادِ هر فقیهی است، پس هر فقیهی شاذّ را به آنچه که آن

را حُجَّتِ بر خودَش مى بيند تفسير مى كند، پس براى فقيه بـه واسـطه ىِ مبنايش بر ديگر فقهاء هيچ إلزامى نيست... و امّا اينكه اين اخبـار را به شاذّ بودن وصف كرده اند، پس مبنى است بر صحَّتِ تعريفِ ايشـان براىِ روايتِ شاذّ، پس آيا از ناحيه ى سندى شاذّ اسـت يـا از ناحيـه ى دلالتى؟ آشكار است كه صدوق و طوسى معنىِ اوّل از تعريفِ شـاذّ را قصد كرده اند، به جهتِ آنكه اعتراف كرده اند -همـانطور كـه در لا بـه لاىِ كلامِ ايشان در زمانِ تَعَرُّضشان به اجزاىِ اذان در دو كتابشان فقيـه و استبصار آمده است- بـه ايـن كـه **"آل محمَّد خير البَريَّة، وأنَّ أمير المؤمنين وليُّ الله"**، اين زيادى كه در اصل حَقّ مى باشد، ولـى سـاخته ىِ راويانِ مُدَلِّس (= جَعل كُننده ىِ حديث) اسـت...[1] و در اينجاسـت كه توضيحِ معناىِ شاذّ و مُعالجه ىِ آن بر فَرضِ حاصل شـدنش بـر مـا لازم مى باشد، پس با طلبِ يارى از خداى متعال مى گوئيم:

به درستى كه در تفسيرِ "اخبارِ شاذّ" اختلاف شده، و در اين زمينه چند نظر وجود دارد، كه آن نظريّات مختلفه را در دو نظر خُلاصه مى كنيم:

---

١. مراجعه شود به: من لا يحضره الفقيه، ج١، ص٢٩٠، ذيل ح٨٩٧.
آن جا كه شيخ صدوق رحمه الله مى فرمايد: «... ولا شَكَّ في أنَّ علياً وليّ الله، وأنَّه أمير المؤمنين حقّاً، وأنَّ محمّداً وآله صلوات الله عليهم خير البريّة، ولكن ليس ذلك في أصل الأذان...»

نَظَرِ اوّل: شاذّ آن چیزی است که راویِ ثقه آن را روایت می کند ولی مخالف با آن چیزی است که اکثریّت آن را روایت کرده اند...

و این نظر را شهید ثانی رحمه‌الله در رساله یِ درایه[1] و پدرِ شیخِ بهائی رحمه‌الله[2] و شیخ طُرَیحی رحمه‌الله در جامع المقال اختیار کرده اند.

نَظَرِ دوّم: همانا شاذّ آن چیزی است که سندِ آن صحیح است ولی غیر مشهور، پس اگر در این میان اگر دو روایت بود که هر دو سندشان صحیح است ولی یکی از آنها در مضمونش مشهور می باشد که مشهور به آن عمل نموده، و دیگری در مضمونش غیر مشهور بوده و مشهور به آن نکرده است، پس دوّمی شاذّ می باشد.

و هر دو نظر تَهَوُّر و گزافه گوئی است و آیه یا روایتی شاهدِ بر آن دو نمی باشد، بلکه این نظر تنها تعریفی هستند که نه جامع افراد بوده و نه مانعِ اَغیار، و کسی که شاذّ را به موافق با قرآن پاک و سنّتِ

---

۱. مراجعه کنید به: البدایة فی علم الدرایة (المطبوع ضمن رسائل في دراية الحديث)، ج۱، ص۱۲۷؛ الرعایة لحال البدایة فی علم الدرایة (المطبوع ضمن رسائل في دراية الحديث)، ج۱، ص۱۸۴.

۲. نگاه کنید: وصول الأخيار إلى أصول الأخبار (المطبوع ضمن رسائل في دراية الحديث)، ج۱، ص۴۱۰.

آن جا که شیخ حُسَین بن عبد الصمد حارثی رحمه‌الله می فرماید: «أمّا الشاذّ والنادر فهو عندنا والشافعي: ما خالف المشهورَ وإن كان راويه ثقةً، لا أنْ يرويَ ما لا يرويه غيره. وقد عمل بعضهم به، كما اتَّفق للشيخَين في صحيحة زُرارة في مَنْ دخلَ في الصلاة بتيمّم ثُمَّ أحدث...».

طاهره تعریف کند، دیده نشده، مثلِ اینکه این گروه بی اعتناء به قرآن و سنَّت و عَرضه نمودنِ شاذّ به آن دو بوده‌اند، تا ببینند که حَقّ متجلّی است و غُباری بر آن نمی‌باشد، و -به شُکرِ خُدایِ متعال- ما -به واسطه‌یِ شناختنِ شاذّ از صحیح- مَسلَکِ تکیه‌گاهِ وَسَط را پیموده‌ایم، در خِلالِ دِقَّت در آنچه که از مولایِ‌ما امام صادقعلیه‌السلام و غیرِ آن حضرت از امامانِ هدایتگر و چراغ‌هایِ فروزان در شب‌هایِ تاریکعلیهم‌السلام روایت شده است، پس دیدیم که حَقّ در شناختِ شاذّ درخشنده است، و آن: "خبری است که از آیه یا روایتی بر آن شاهدی نباشد.."

به مُقتضایِ آنچه که در روایاتِ شریفه یِ ما آمده است که: "هر گاه دو حدیث و سخن خلافِ یك دیگر به شما رسید هر دویِ آن ها را به کتاب خدا (قرآن کریم) عرضه نموده و نشان دهید، پس آنچه (حدیثی که) موافق و سازگار با کتاب خدا است آن را فرا گیرید، و آنچه مخالف و ناسازگار با کتاب خدا است آن را رها کنید (وطبق آن عمل نکنید)، پس اگر (شاهدِ راستیِ) آن حدیث را در کتاب خدا نیافتید بر اخبار عامّه عرضه نمائید، پس آنچه موافق اخبار ایشان است

آن را رها کنید و آنچه مخالف اخبار آنان است پس آن را اَخذ کنید[۱]".

و در کافی از ابن اَبی یَعفُور روایت شده است، که گفت: از امام جعفر صادق علیه‌السلام در موردِ اختلافِ حَدیث سُؤال کردم: که آن را روایت کند کسی که به او اعتماد داریم و کسی که به او اعتماد نداریم [و در مضمون مختلف باشند، پس تکلیفِ ما چیست؟] آن حضرت علیه‌السلام فرمودند: چون حدیثی به شما رسید و از قرآن یا قول پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شاهدی بر [راستیِ] آن یافتید اَخذَش کنید و در غیرِ این صورت، برای آورنده‌اش سزاوارتر است [پس شما آن را نپذیرید و به کسی که نقل می کند برگردانید][۲].

به درستی که روایتِ ابن اَبی یَعفور به وضوح اشاره کرده است به اینکه معیار در قبول نمودنِ روایت و کنار گُذاشتنِ آن، همانا موافقتِ آن با کتابِ خُدای متعال است، پس آن حضرت ترجیح را برایِ روایتِ موافق با قرآن قرار داد و به واسطه‌یِ روایت را تَرجیح ندارد، و به سائل نفرمودند: به آنچه اعتماد داری عمل کن و به آنچه که اعتماد نداری عمل نکن، با آنکه سؤال کننده از اختلافِ ناشی از روایتِ ثقه و روایتِ غیرِ

۱. مراجعه شود به: وسائل الشیعة، ج۲۷، ص۱۱۸، ح۳۳۳۶۲.

۲. مراجعه شود به: وسائل الشیعة، ج۲۷، ص۱۱۰، ح۳۳۳۴۴.

ثقه سؤال کرده است... و به واسطه‌ی تعریفِ ما از شاذّ -که گذشت- به درستی که روایاتِ شهادتِ ثالثه را از شاذّ بودن خارج کردیم...

پس در نتیجه: همانا روایاتِ خاصّه ای که مطلقه بوده و شهادتِ ثالثه را به دو شهادتِ سابق از آن ربط داده است، -و شیخِ طوسی آن ها را به شاذّ بودن وصف کرده- در آن روایات تَصریحِ واضحی است به اینکه: شهادتِ برای امیرِ مؤمنان و خاندانِ طاهرینَش علیهم‌السلام (**أشهد أنَّ عليّاً وليّ الله، وآل محمَّد خير البَريَّة**) از دو شهادتِ سابق از آن، قابلِ انفکاک و جُدائی نمی باشد، و این همان روایاتی است که خودِ شیخِ طوسی و علّامه حِلّی و شهیدِ اوّل و غیرِ ایشان به لزومِ آن ها در اذان شهادت داده اند، و اقرار به ورودِ روایاتی در این زمینه نموده اند، ولکن ایشان، -همانطور که به آن اشاره کردیم- این روایات را به شاذّ بودن وَصف کرده اند، و اینکه ایشان قدس‌سرهم این روایات را به شاذّ بودن وَصف کرده اند، آن ها را از حُجِّیَّت و اینکه از اجزاءِ اذان و اقامه باشد خارج نمی کند، و و مُجَرَّدِ اینکه ایشان آن روایات را متروک گذاشته‌اند، مُستَلزِمِ این است که به این روایات در زمانِ ایشان و زمانِ ما و بعد از ما عمل نشود.

و از روایاتِ خاصّه -که دلالت دارد بر اینکه شهادتِ ثالثه برایِ

امیرِ مؤمنان عليه السلام از اجزاءِ اذان بوده و بعد از دو شهادتِ سابق از خودَش به عنوانِ جُزئیّت آورده می شود-، آن چیزی است که آن را عالِمِ مُستَبصِرِ خِرَدمَند علّامه شیخ عبد الله مَراغی مِصری -از عُلَماءِ قرنِ هفتم هِجری- در کتابِ خود السلافة في أمر الخلافة مُستَفیضاً روایت می کند که: همانا سلمان فارسی رضي الله عنه -بعد از حَجَّةُ الوداع- شهادَتِ به ولایت برای امیرِ مؤمنان علی عليه السلام را -در اذان و اقامه- بعد از شهادت به رسالت در زمانِ پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله ذِکر کرد، سپس کسی بر رسولِ خُدا صلى الله عليه وآله وارد شده و عَرض کرد: ای رسولِ خُدا چیزی شنیدم که قبل از این، هرگز آن را نشنیده بودم، حضرت فرمودند: آن چیست؟ پس عَرض کرد: سلمان در اذانَش بعد از شهادت به رسالت، به ولایت برای علی شهادت می دهد، پس آن حضرت فرمودند: خوب چیزی شنیدید.

و همچنین از وِی در همان کتابَش روایت شده است، به اینکه: کسی بر رسولِ خُدا صلى الله عليه وآله وارد شد، و عَرض کرد: ای رسولِ خُدا همانا ابا ذَرّ بعد از شهادت به رسالَت در اذان، شهادت به ولایت برای علی را ذِکر می کند، و می گوید: أشهدُ أنَّ علیّاً وليّ الله، پس پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند: همینطور است، به درستی که آیا کلامِ من در غدیرِ خُم - هر

کس من مولای او هستم پس علی مولایِ اوست،- را فراموش کردید؟ پس هرکس پیمان شکنی کند بر علیه خودش پیمان شکنی کرده است.

و به این مضمون روایاتِ فراوانی وجود دارد- که کمیِ وقت این اجازه را به ما نمی دهد که شما را یاری نموده و تمامی آنها را ذکر کنیم و آن روایاتِ شریفه را برایتان توضیح دهیم- ولکن ما این بحث را با ذکرِ دو روایتِ شریفه به پایان می رسانیم:

روایتِ اوّل: آنچه که کُلَینی در اصول کافی در موثّقه یِ ابن طریف از مولایِ ما امام صادق علیه السلام روایت می کند[1]، که آن حضرت فرمودند: ما نخستین خاندانی هستیم که خدا نام ما را بلند ساخت، چون خدا آسمان ها و زمین را آفرید به مُنادی ای دستور داد پس مُنادی فریاد سر

۱. بحث در وثاقتِ رجالِ سندِ حدیثِ شریف:

۱) "سهل بن زیاد"، که علی الأصحّ ثقه (مراجعه شود به: خاتمة مستدرك الوسائل، ج۵، ص۲۱۳) است.
۲) "محمّد بن وَلید"، که ثقه، ولی فَطَحی مذهب (وسائل الشیعة، ج۳۰، ص۴۸۸) می باشد.
۳) "یونس بن یعقوب"، که از خاصّانِ اصحابِ امام صادق و امام کاظم علیهما السلام، و از وُکَلایِ امام کاظم علیه السلام، بوده، ثقه، و ممدوح، و صحیح العقیده (وسائل الشیعة، ج۳۰، ص۵۱۴) می باشد.
۴) "سِنان بن طَریف"، والدِ عبد الله (روضة المتّقین في شرح من لا یحضره الفقیه، ج۸، ص۲۷۳)، و از اصحابِ امام صادق علیه السلام (رجال الطوسي رحمه الله، ص۲۲۱، رقم ۲۹۴۸) بوده، و حَسَن (مُنتَهَی المقال في أحوال الرجال، ج۳، ص۴۱۴، رقم ۱۳۸۹) می باشد، که در مدحِ او به سند قوی از عبد الله بن سِنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام (روضة المتّقین في شرح من لا یحضره الفقیه، ج۱۴، ص۱۷۱) روایت شده است که: «یَا عَبْدَ اللهِ! الْزَمْ أَبَاكَ، فَإِنَّ أَبَاكَ لَا یَزْدَادُ عَلَی الْکِبَرِ إِلَّا خَیْراً».

داد: گواهی دهم که شایسته جز خدا کسی شایسته یِ پَرَستیدن نیست -سه مرتبه- گواهی دهم که محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله رسول خداست -سه مرتبه- گواهی دهم که علی از روی حقّ امیرِ مؤمنان است -سه مرتبه-[۱].

روایتِ دوّم: آنچه صدوق به سندِ مُتَّصِلِ خود به علی بن ابی حَمزه ثمالی از امام صادق‌علیه‌السلام از پدرانش‌علیهم‌السلام روایت کرده است[۲] که حضرت

---

۱. مراجعه شود: الكافي، ج۱، ص۴۴۱، ح۸.

۲. آیت الله علّامه حاج میرزا محمّد تقی موسوی اصفهانی‌رحمه‌الله (فقیه احمد آبادی - صاحب کتابِ شریفِ مکیال المکارم) این حدیثِ شریف را قوی کالصحیح و یا بنابر بعض وجوه صحیح می دانند. مراجعه شود به: مِکیال المکارم، ج۱، ص۷۹، ح۳۲ (عربی)، وج۱، ص۷۳ (فارسی).

بحث در وثاقتِ رجالِ سندِ حدیثِ شریف:

۱) "محمّد بن موسی بن متوکّل"، ثقه (وسائل الشیعة، ج۳۰، ص۴۸۷) می باشد.

۲) و "محمّد بن ابی عبد الله کوفی" (که همان: "محمّد بن جعفر بن عون اَسدی" است)، ثقه، و صحیح الحدیث (وسائل الشیعة، ج۳۰، ص۴۵۶ وص۴۶۵) می باشد.

۳) و "موسی بن عمران نَخَعی" که از رجالِ تفسیرِ قُمّی‌رحمه‌الله (ج۱، ص۳۸۸ وج۲، ص۳۴۲) و کامل الزیارت (باب ۹، ح۷ وباب ۱۰۵، ح۶) می باشد، و "ثقةُ جَلیل القدر محمّد بن ابی عبد الله کوفی" بسیار از روایت می کند، و نیز عدمَ تَضعیفِ او، جهتِ اثباتِ وثاقت و جلالتِ قدرِ او کافی است.

۴) و "حُسَین بن یَزید نَوفَلی"، ثقه (مراجعه کنید به: خاتمة المستدرك ، ج۴، ص۱۵۹) می باشد.

۵) "و حسن بن علی بن ابی حَمزه ثُمالی"، که بزرگان از محدّثین از او روایت می کنند، همچون: "علی بن حَکم کوفی" (در: بحار الأنوار، ج۷۲، ص۲۹، ح۲۲) که ثقه و جَلیل القدر (وسائل الشیعة، ج۳۰، ص۴۲۸) می باشد، و علّامه مجلسی اوّل‌رحمه‌الله (در: روضة المتّقين في شرح من لا یحضره الفقیه، ج۱۲، ص۸۴) این حدیثِ شریف را صحیحه می داند، که دلالت بر وثاقت و عدالت او دارد؛ و نیز "اسماعیل بن مهران بن ابی نصرِ سکونی" (در: جامع الأخبار، باب ۲۲، ص۴۷؛ ثواب الأعمال، ثواب من قرأ سورة یس) که ثقه، معتمَد علیه، نَقی، خَیِّر، و فاضل (وسائل الشیعة، ج۳۰، ص۳۲۱) می باشد؛ و نیز "حُسَین بن یَزید نَوفَلی" (در: کفایة الأثر، ص۱۴۳؛ کمال الدین، ج۱، ص۲۵۸؛ إعلام الوری، ص۳۹۸؛ قصص الأنبیاء علیهم السلام للراوندي‌رحمه‌الله، ص۳۶۸، فصل ۱۷، ح۴۴۰) که علی الأصحّ

رسول خُدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده اند: جبرائیل از پروردگارِ عِزَّت جَلَّ جَلاله حدیث کرده است من را، فرموده است: هر کس بداند که هیچ معبودی جز من نیست و محمّد بنده و فرستاده یِ من است و همانا علیّ بن أبی طالب جانشین من است و همانا ائمّه یِ از فرزندان او حجّت های من هستند، او را به رحمت خود به بهشت داخل می‌سازم و به عفو خود او را از آتشم نجات می‌بخشم ... و هر کس گواهی ندهد که من معبود یکتا هستم یا به آن شهادت دهد امّا گواهی ندهد که محمّد بنده و رسول من است یا به آن شهادت دهد امّا گواهی ندهد که علیّ بن أبی طالب جانشین من است

ثقه (خاتمة مستدرك الوسائل، ج۴، ص۱۵۹) می باشد؛ بنابر این، با روایتِ سه تن از بزرگانِ محدّثین قدس‌سرهم از او، و نیز عدمِ تَضعیفِ او برایِ اعتمادِ ما بر وِی کفایت می کند.

می گویم: شاید ایراد گرفته شود که "حسن بن ابی حَمزه" مشترک است بین "ثمالی" و "بَطائنی".

پاسخ می دهیم که: شیخ حُرّ عاملی رحمه‌الله (در: إثبات الهُداة بالنصوص والمعجزات، ج۲، ص۷۶، ح۲۱۵)، و سیّد هاشم بَحرانی رحمه‌الله (در: الإنصاف، ص۳۴۳، ح۲۳۰)، و علّامه مجلسی رحمه‌الله (در: بِحار الأنوار، ج۳۶، ص۲۵۱، ح۶۸ وج۶۵، ص۱۱۸، ح۴۵)، و علّامه حُوَیزی رحمه‌الله (در تفسیر نور الثقلین، ج۴، ص۵۳۳)، و شیخ محمّد قمّی مشهدی رحمه‌الله (در: تفسیر کنز الدقائق وبحر الغرائب، ج۱۱، ص۴۱۰)، و شیخ عبد الله بن نور الله بَحرانی اصفهانی رحمه‌الله (در: عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال، مجلّد النصوص، ص۵۰، ح۴)، و فقیه احمد آبادی (در: مکیال المکارم، ج۱، ص۷۹)، و مؤلّف محترم دام‌ظله بر این اعتقاد هستند که او "حسن بن ابی حمزه ثمالی" است، و در همچون ما نحنُ فیه شهادتِ این اعاظم که اهلِ خبره هستند کفایت می کند بر مطلوب.

۶) و "علی بن ابی حَمزه ثمالی" نیز ثقه، فاضل (رجال الكشي، ص۲۰۳ وص۴۰۶، رقم ۷۶۱؛ رجال العلّامة، ص۵۰، رقم ۱۳ وص۹۶؛ استقصاء الاعتبار في شرح الاستبصار، ج۳، ص۲۸۲؛ مناهج الأخيار في شرح الاستبصار، ج۲، ص۲۷ وص۲۰۶؛ روضة المتّقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ج۱۴، ص۱۷۹ وص۳۹۰؛ وسائل الشيعة، ج۳۰، ص۴۲۳) و ممدوح (رجال ابن داود، ص۲۳۶، رقم ۹۸۹) است.

یا به آن شهادت دهد امّا گواهی ندهد که امامان از فرزندان او حجّت های من هستند به تحقیق که چنین شخصی نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا کوچك شمرده و به آیات و کتابهای من کافر شده است...[۱].

زمانی که مُتأمِّل به دیده یِ بَصیرت در این دو روایت -فَضلاً از غیرِ این دو روایت- ملاحظه کند، به درستی که می یابد که همانا اِطلاق در آن دو روایت از جهتِ واجب بودنِ اِقترانِ شهادتِ ثالثه برایِ امیرِ مؤمنان و خاندانِ طاهرینَش علیهم السلام با دو شهادتِ سابقِ از آن -در تمامیِ موارد، بدونِ هیچ تخصیصی-، تامّ است، پس شهادتِ ثالثه نیز دائِر مدارِ دو شهادتِ سابق از آن می باشد، پس هرکجا باشند شهادتِ ثالثه نیز با آنهاست، و به واسطه یِ این مطلب آنچه که گفته می شود به اینکه شهادتِ ثالثه از قَبیلِ مُستَحبِّ عامّ در خاص است، دَفع می شود[۲] هرگز! شهادتِ ثالثه از این قَبیل نمی باشد، و این است و جُز این نیست که شهادتِ ثالثه -همچون جُزئی تابعِ هر دو شهادتِ مُتقدّم بر آنهاست- واجبه و لازمه می باشد، به جهتِ اَمری که در

۱. مراجعه شود به: کمال الدین وتمام النعمة، ج۱، باب ۲۴، ص۲۵۸، ح۳.
۲. یعنی: مُستَحبِّ عامّ در خاصّی که به دلالتِ عامّ بر آن دلالت دارد.

وجوب و تَلازُم و اِقترانِ به نَحوِ اِقترانِ شَرطی -در روایاتِ ظاهره به آن شده- است، پس اِتیانِ به شهادتِ ثالثه در هر جائی که رسولِ خُدا صلی الله علیه وآله ذِکر شود، لازم است، حتّی اگر آن مورد مستحبّ باشد، مانندِ آنکه هر دو شهادت در مَجلسی عامّ یا خاصّ یاد شوند، پس ذِکرِ شهادتِ ثالثه با آن دو شهادت، لازم است، پس موردِ آن از استحباب و وجوب مُلحَق می شود، پس در هر موردی -همچون آنچه در مجالسِ عامّه یا در غیر از تشهُّدِ نماز است- یاد کردنِ شهادَتَین مُستَحبّ است، یاد کردنِ شهادتِ ثالثه در این هنگام مُستَحبّ است، و در هر موردی که -همچون آنچه در تَشَهُّدِ نماز است- یاد کردنِ شهادَتَین -به تَبَعِ واجب بودنِ شهادَتَین در تَشَهُّدِ نماز- واجب می باشد... و اگر فقیه از آن دو لزومِ اِقترانِ فِعلی را استظهار نکردند، پس بنابر کمترین تقدیرات بر او بنابر احتیاط -اِجهارِ به شهادتِ ثالثه در اذان و اقامه و غیر از آن دو- واجب است... این همان چیزی است که نظرِ تازه یِ ما بر آن استقرار یافته، در واجب بودنِ شهادتِ ثالثه در تَشَهُّد، و همچنین لزومش همچون جزئی که قابلِ انفِکاک از شهادتِ برای خدای متعال و برای رسولَش در اذان و اقامه است، و خدای متعال به حقیقت های احکامَش و اَسرارِ

اولیاءِ مُقَرَّبَش محمَّد و اهلِ بیتِ مُطَهَّرَش علیهم‌السلام آگاه است.

و چکیده یِ مطلب اینکه: همانا شهادت برای ائمّه یِ طاهرین از فرزندانِ امیرِ مؤمنان علیه‌السلام -چه در اذان اقامه و چه در غیرِ آن دو باشد، به مُقتضایِ اِطلاقی که در دو روایتِ متقدّم و غیرِ آن ها از روایاتی که اَمرِ به اِجهارِ ولایتِ مُقدّسه‌ی آن حضرات علیهم‌السلام می‌کنند- امری است که شرعاً مَطلوب می باشد... این از ناحیه یِ نُصوص..

و امّا از ناحیه یِ اصلِ عملی: پس همچنین شهادت برایِ ولایتِ ایشان علیهم‌السلام به انضمامِ شهادت به ولایتِ جَدِّشان امیرِ مؤمنان علیه‌السلام جایز است، به جهتِ آنکه دلیل و یا اصلی دیگر که اَقوی باشد و با اصلی که حُکمِ به جایز بودنِ یادِ آن حضرت علیهم‌السلام می کند تعارض، وجود ندارد، و زمانی که کلام در خِلالِ اجزایِ اذان و اقامه -مانندِ ستایش و شُکر و دعاء برایِ مؤمنین- جایز باشد، پس به طَریقِ اَوْلی یاد کردنِ ائمّه یِ طاهرینِ ما و سَروَرِ بانوانِ هر دو سَرا علیهم‌السلام در ضِمنِ شهادتِ ثالثه برایِ امیرِ مؤمنان علیه‌السلام جایز است، به جهتِ آنکه همانا شهادت برایِ آن حضرات علیهم‌السلام از دُعایِ برای خود و برایِ مؤمنین

مُهم تر است، بلكه اَصلِ واجب بودنِ ولايتِ مباركشان عليهم السلام بر اَصلِ اذان و اقامه و نماز و روزه و حَجّ و زكات مقدّم است، به مُقتضاىِ حديثى كه مُستَفيضاً روايت شده است كه: "اسلام بر پنج چيز بنا شده است: بر نماز، و زكات، و حَجّ، و روزه، و ولايت، و به چيزى نِدا داده نشده به چيزى آنچنان كه به ولايت ندا داده شده است[١]".

و در نَصِّى ديگر در آن تَصريحِ واضحى است به ولايتِ ائمّه ىِ طاهرين عليهم السلام، همانگونه كه در موثّقه ىِ محمَّد بن سنان، از مُفَضَّل بن عُمَر، از مولاىِ ما حضرتِ امام جعفرِ صادق عليه السلام روايت شده است، كه آن حضرت عليه السلام فرمودند: "بنا شده است اسلام ... -تا آنجا كه

---

١. مراجعه شود به: وسائل الشيعة، ج١، ص١٣، ح١ وح٢ وص١٥، ح٥ وص١٨، ح١٠ وح١١ وص٢٠، ح١٨ وص٢٣، ح٢٤ وص٢٦، ح٣١ وص٢٧، ح٣٣ وص٢٨، ح٣٥ وج١٠، ص٣٩٥، ح١٣٦٧؛ ومستدرك الوسائل، ج١، ص٧١، ح٧ وح٨ وص٧٣، ح١١.

علّامه شيخ ابو سعيد حسن بن حُسَين شيعى سبزوارى رحمه الله از خاندان حضرت رسولِ خُدا صلى الله عليه وآله روايت مى كند: «إِنَّ مَثَلَ هَذَا الدِّينِ كَشَجَرَة ثَابِتَة: الْإِيمَانُ أَصْلُهَا، وَالصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ جِذْعُهَا، وَالزَّكَوةُ فَرْعُهَا، وَالصِّيَامُ لحَاؤُهَا -وَفِي رِوَايَة: عُرُوقُهَا-، وَالْحَجُّ أَغْصَانُهَا وَأَوْرَاقُهَا، وَوَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْت ثِمَارُهَا؛ فَكَمَا لَا تَكْمُلُ الشَّجَرَةُ إِلَّا بِثَمَرَة طَيِّبَة، كَذَلكَ لَا يَكْمُلُ الْإِيمَانُ إِلَّا بِوَلَايَتنَا أَهْلَ الْبَيْت؛ [اين دين همچون درختى است كه] اصلِ اَين درَخت، اَيمان است؛ و نماز [هاى] پنج گانه، تَنِ اوَ است؛ و زكات، فَرعِ او؛ روزه ىِ ماه رمضان، پوستِ او است؛ و حجِّ اسلام، شتخ و برگ او است؛ و ولايتَ ما اهل البيت، ميوه ىِ او است؛ چنان كه درَخت كامل و تمام نباشد إلّا به ميوه، همچنين درخت دين و اسلام تمام نباشد إلّا به ولايت و متابعت ما اهل بيت رسول».

مراجعه شود به: مصابيح القلوب، فصل اوّل، ص٨.

می فرماید:- و ولایتِ امیرِ مؤمنان و ائمّه یِ از فرزندانَش علیهم السلام"[۱].

پس به دُرُستی که این نُصوصْ، ولایت را -با آنکه از مهمّ ترینِ اصول است- مَقرون کرده است با فروعی همچون نماز، و روزه، و حَجّ، و زکات به جهتِ دلالَت آوری بر اینکه همانا این فروع مُرتبط به اصلِ ولائی برای اهل بیت علیهم السلام است، و بدونِ ولایتشان علیهم السلام این فروع در نزدِ خدای متعال پذیرفته نمی شود.

و امّا **پاسخِ سؤالِ دوّم** -که در موردِ بیانِ حُکمِ شهادتِ ثالثه به ولایتِ امیرِ مؤمنان علیه السلام به انضمام شهادت به ولایتِ سَروَرِ تمامیِ بانوان علیها السلام و فرزندانِ طاهرینَش علیهم السلام در تشهُّدِ نماز می باشد-:

از خدایِ متعال یاری گرفته و می گویم: به درستی که بیانِ حُکمِ شهادتِ ثالثه برایِ امیرِ مؤمنان علی علیه السلام را دانستید، و آن لزومِ شهادتِ ثالثه -مُقترناً به شهادتِ به خدای متعال و به رسولَش- می باشد، پس هیچ گاه -نه در اذان و اقامه و نه در تَشَهُّدِ نماز یا غیر از نماز- از آن دو انفکاک نمی یابد، پس شهادتِ ثالثه در تمامیِ حالات و

۱. مراجعه شود به: وسائل الشیعة، ج۱، ص۲۵، ح۲۹.

زمان ها لازم می باشد، و آن قَدرِ مُتیقّن از روایاتی است که ذکر آن حضرت علیه السلام را واجب می داند، و امّا ذکرِ همسرِ طاهره اش صدِّیقه یِ کُبری و فرزندانِ طاهرَش علیهم السلام ، پس احتیاط آن است بلکه بعید نیست که ذِکرشان به انضمامِ به شهادتِ ثالثه برایِ امیرِ مؤمنان علیه السلام به هر صیغه ای که باشد، اَقوی است، و اَفضل آن است که به این صیغه باشد: (**وأشهد أنَّ عليّاً أميرُ المؤمنين وأهل بيته الطيِّبين الطاهرين حُجَج الله وأولياؤه**)، و از این اَفضل ذِکر نمودنِ آن حضرات علیهم السلام با نام های مبارکشان است، مثلِ آنکه بگوید: (**وأشهد أنَّ عليّاً أميرُ المؤمنين وزوجته الصدِّيقة الكُبرى فاطمة الزهراء سيِّدة نساء العالَمين والحسن والحُسَين وعليّ بن الحُسَين ومحمَّد بن عليّ وجعفر بن محمَّد وموسى بن جِعفر وعليّ بن موسى ومحمَّد بن عليّ وعليّ بن محمَّد والحَسَن بن عليّ والحُجَّة القائم المَهديّ حُجَج الله وأولياؤه.. اللَّهُمَّ صلِّ على محمَّد وآل محمَّد**) و رازِ در اَقوی بودنِ اِنضمامِ نام های مُبارکِ ایشان علیهم السلام به شهادتِ ثالثه به ولایتِ برایِ امیرِ مؤمنان علیه السلام این است که همانا قِسمِ وافِری از روایات بر شهادتِ ثالثه به ولایت برایِ اهل بیت علیهم السلام به شکلِ مُطلق تأکید

نموده اند، که از جُمله یِ آنها روایتِ کمال الدین است که در اَواخرِ جوابِ سُؤالِ اوّل به آن اشاره کردیم، و این روایت همان کلامِ مولایِ ما حضرتِ امام جعفرِ صادقعليه‌السلام از جدّ مکرّم اش رسولِ خُداصلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خداوندِ متعال جلّ و عَلا است که فرمودند: ".. و هر کس گواهی ندهد که محمّد بنده و رسول من است یا به آن شهادت دهد امّا گواهی ندهد که علیّ بن أبی طالب جانشین من است یا به آن شهادت دهد امّا گواهی ندهد که امامان از فرزندان او حجّت های من هستند به تحقیق که چنین شخصی نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا کوچك شمرده و به آیات و کتابهای من کافر شده است و اگر قصد مرا کند محجوبش می‌کنم و اگر از من درخواست کند محرومش می‌سازم و اگر مرا ندا کند ندایش را نمی‌شنوم و اگر مرا بخواند دعایش را استجابت نمی‌سازم و اگر به من امید ببندد نا امیدش می‌گردانم و این جَزای او از جانبِ من است و من هرگز به بندگانم ستم نمی‌کنم[1]".

---

۱. مراجعه شود به: کمال الدین وتمام النعمة، ج۱، باب ۲۴، ص۲۵۸، ح۳.

و امّا متنِ کاملِ این روایتِ شریفه تیمّناً و تبرّکاً در زیر نقل می شود:

قَالَ الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيّ الْفَقِيهُرحمه‌الله: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِرضي‌الله‌عنه، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الصَّادِقِ

پس روایت به واسطه یِ عمومش در شامل شُدنِ شهادت برایِ حُجَجِ طاهرین علیهم‌السلام واضح است، پس مولای ما صدّیقه یِ کُبری از آن خارج می شود، ولی به جهتِ آنکه آن حضرت علیهاالسلام نَفسِ امیرِ مؤمنان است و همانا ولایتِ مبارکه اش از ولایتِ پروردگارِ جهانیان است و ولایتِ آن حضرت بر تمامیِ پیامبران و رسولان و اوصیاء عَرضه شده است و آن حضرت علیهاالسلام حُجَّتِ خداست بر حُجَجِ الهی علیهم‌السلام ، پس باید شهادت بر ولایتِ سَروَرِ تمامیِ بانوان علیهاالسلام به

جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد، عَنْ أَبِيه، عَنْ آبَائه علیهم‌السلام ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم : حَدَّثَنِي جَبْرَئِيلُ، عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ، أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ عَلِمَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدِي وَ رَسُولِي، وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي، وَ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِه حُجَجِي، أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي، وَ نَجَّيْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي، وَ أَبَحْتُ لَهُ جِوَارِي، وَ أَوْجَبْتُ لَهُ كَرَامَتِي، وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْه نِعْمَتِي، وَ جَعَلْتُهُ مِنْ خَاصَّتِي وَ خَالِصَتِي، إِنْ نَادَانِي لَبَّيْتُهُ، وَ إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ، وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ، وَ إِنْ سَكَتَ ابْتَدَأْتُهُ، وَ إِنْ أَسَاءَ رَحِمْتُهُ، وَ إِنْ فَرَّ مِنِّي دَعَوْتُهُ، وَ إِنْ رَجَعَ إِلَيَّ قَبِلْتُهُ، وَ إِنْ قَرَعَ بَابِي فَتَحْتُهُ. وَ مَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدِي وَ رَسُولِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِه حُجَجِي، فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ صَغَّرَ عَظَمَتِي، وَ كَفَرَ بِآيَاتِي وَ كُتُبِي، إِنْ قَصَدَنِي حَجَبْتُهُ، وَ إِنْ سَأَلَنِي حَرَمْتُهُ، وَ إِنْ نَادَانِي لَمْ أَسْمَعْ نِدَاءَهُ، وَ إِنْ دَعَانِي لَمْ أَسْتَجِبْ دُعَاءَهُ، وَ إِنْ رَجَانِي خَيَّبْتُهُ، وَ ذَلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي، وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ». فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيّ، فَقَالَ: «يَا رَسُولَ اللهِ! وَ مَنِ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟» قَالَ: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِه عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ -وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ-، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّد، ثُمَّ الْكَاظِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ التَّقِيّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ النَّقِيّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّد، ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِيُّ أُمَّتِي -الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً-، هَؤُلَاءِ، يَا جَابِرُ! خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلَادِي وَ عِتْرَتِي، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي، وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي، بِهِمْ يُمْسِكُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِه، وَ بِهِمْ يَحْفَظُ اللهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا».

شهادتِ ثالثه برای همسرش علیه السلام ضَمیمه بشود، و این به جهتِ داخل شدنِ آن حضرت است در مفهومِ کلامِ خداىِ متعال: «**إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ...**[1]؛ سرپرستِ شما فقط خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند [که علی بن ابی طالب علیهما السلام می باشد]»، و حَصرِ در ولایتِ امیرِ مؤمنان علیه السلام به اعتبارِ اینکه همانا آیه در حَقِّ آن حضرت علیه السلام -به حیثِ آنکه ولیِ خدای متعال است- نازل شده است، و منحصر بودنِ آیه در شخصِ کریمِ آن حضرت علیه السلام منافاتی با ولایتِ حضرت زهراء علیها السلام و ولایتِ فرزندانِ طاهرینش علیهم السلام ندارد، به جهتِ آنکه ولایتِ آن حضرت و ولایتِ فرزندانَ علیهم السلام همان ولایتِ امیرِ مؤمنان علیه السلام به همان ملاک و مناط، پس این روایتِ شریفه و غیر از آن از روایاتی که دلالت بر این دارند که همانا اطاعتِ آن حضرات علیهم السلام یکی بوده و همانا ایشان در عصمت و ولایت در درجه یِ واحدی هستند[2]، تمامیش اقتضاىِ انضمامِ آن

---

۱. سورة المائدة (۵)، الآية ۵۶.

۲. علّامه امینی رحمه الله در اثباتِ این که حضرتِ صدّیقهٔ اَطهَر علیها السلام در عصمت و ولایت با سیزده معصوم علیهم السلام دیگر در درجهٔ واحدی می باشند، در کتابِ شریفِ فاطمهٔ زهراء علیها السلام استدلالات مُتقَن و محکم و مبارکی ارائه داده اند، من جُمله استدلال نموده اند به: آیهٔ تَطهیر، آیهٔ مُباهلَه، آیهٔ توبهٔ حضرتِ آدم علیه السلام، آیهٔ ابتلاء حضرتِ ابراهیم علیه السلام، آیهٔ مودّت، آیهٔ اطعام، و آیهٔ امانت.

حضـرات را به شهادتِ ثالثه در اذان و اقامه و تشهّد را دارد، و اگرچـه در روایتِ فقه الإمام الرضا علیه السلام [1] -که بـه چنـد نسـخه نقـل شـده، بـه جهتِ زیادیِ دستبرد در آن، به جهتِ تحریفِ آن از مَسارّ آن، بـه اعتبـارِ آنچه در آن از تصریحِ به ولایت برای امیرِ مؤمنان علیه السلام مـی باشـد- بـر شهادتِ بر مولایِ ما امیرِ مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام تأکیـدی بـر

مراجعه شود به: کتابِ شریف و گرانسنگ و مبارک فاطمهٔ زَهراء علیها السلام تألیف: حضرتِ آیت الله علّامـه شیخ عبد الحُسَین امینی نَجَفی رحمه الله، با مقدّمه و پاورقی و تعلیقات: دکتر محمّد امینی نَجَفی.
تتمیم: شیخ ابو جعفر محمّد بن حسن طوسی رحمه الله روایت می کند، ازمحمّد بـن أحمـد بـن داود، از محمّد بن وَهبان بَصری، از أبو محمّد حسن بن محمّد بـن حسـن سّیْرافی، از عبّـاس بـن وَلیـد بـن عبّاس منصوری، از إبراهیم بن محمّد بن عیسـی بـن محمَّـد عُرَیضـی، کـه گفـت: روزی از روزهـا حضرت امام جواد علیه السلام فرمودند که: چون به زیارت جَدّه اتَ حضرت فاطمه علیها السلام خـود رَفتـی، بگـو: «یَا مُمْتَحَنَةُ! امْتَحَنَكِ اللهُ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكِ، فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَـكِ صَـابِرَةً، وَزَعَمْنَـا أَنَّـا لَـكِ أَوْلِيَاءُ، وَمُصَدِّقُونَ وَصَابِرُونَ لِكُلِّ مَا أَتَانَا بِه أَبُوكِ صلی الله علیه و آله وَأَتَانَا بِهِ وَصِيُّهُ، فَإِنَّا نَسْأَلُكِ إِنْ كُنَّا صَـدَّقْنَاكِ إِلَّا أَلْحَقْتِنَا بِتَصْدِيقِنَا لَهُمَا بِالْبُشْرَى لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّا قَدْ طَهُرْنَا بِوَلَايَتِكِ؛ ای کسی کـه حـق سـبحانه وَ تعالی با َتو معامَلهٔ آزمایندگان فرموَد چنـان کـه بـا دوسـتان خـود همیشـه فرمـوده اسـت و تـو را امتحان فرمود آن خداوندی که تو را آفرید پیش از آن که تو را بیافرینـد -یعنی: مقدر گردانیده بود این بلاها را از جهت تو، و یا این اشعار بـه خلقـت نـوری آن حضـرت دارد کـه قبـل از خلقـتِ آن حضرت بوده است- و تو صبر کردی بر جمیع بلاها و تو را در زمـرهٔ صـابران مقربـان جـا دادنـد، و اعتقاد ما این است که از جمله دوست داران تـو هسـتیم و از جملـهٔ تصـدیق کننـدگان و صـابران هستیم -یـا فرمـان بـر دارانـیم- جمیـع آن چـه را آورده اسـت پـدر تـو صلی الله علیه و آله و وصی تـو پـس مـا درخواست می‌کنیم از تو که اگرِ تصدیق کرده ایم تو را که البتّه ما را شفاعت کنی که داخل شـویم در زمرهٔ مصدّقان به نبی و وصی تا خوشحال شویم به آن که مـا بـه سـبب دوسـتی شـما مطهّـر و پاکیزه شده‌ایم -یا حلال زاده‌ایم، چون علامت حلال زادگی دوستی ایشان است-».
مراجعه شود به: ترتیب التهذیب تألیف علّامه سیّد هاشم بَحرانی رحمه الله، ج۲، ص۶۹۰.
می گویم: در کلام حضرت امام جواد علیه السلام که می فرماید: «أَتَانَا بِـهِ وَصِـيُّكِ؛ آورده اسـت وصی تـو»، ظرافت های بالائی است که بر متأمّلِ لَبیب مَخفی نیست.. پس دقّتَ کن.
۱. مراجعه شود به: الفقه الرضوي علیه السلام، ص۱۰۸.

آن وارد شده است، و در آخرِ آن سلام بر خاندانِ ابراهیم که همان خاندانِ محمّد هستند وجود دارد، همانطور که صلواتِ خاصّه ای بر صدّیقه یِ کُبری سَروَرِ ما حضرتِ زهراء علیها السلام و ائمّه یِ هدایتگر و چراغ های فروزان در شب هایِ تاریک و کشتی های نجات علیهم السلام در آن وجود دارد[1]، پس همچنین اِقرار به شهادتِ برای سَروَرِ بانوان دو سَرا و فرزندانِ طاهرینَش علیهم السلام از بابِ تَنقیحِ مَناط، جایز است[2]، فَضلاً

۱. امّا نصّ این صلواتِ مبارکه: «... اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ، أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ وَ سَلَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، وَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى الْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ مِنْ آلِ طه وَ يَاسِينَ. اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى نُورِكَ الْأَنْوَرِ، وَ عَلَى حَبْلِكَ الْأَطْوَلِ، وَ عَلَى عُرْوَتِكَ الْأَوْثَقِ، وَ عَلَى وَجْهِكَ الْأَكْرَمِ، وَ عَلَى جَنْبِكَ الْأَوْجَبِ، وَ عَلَى بَابِكَ الْأَدْنَى، وَ عَلَى مَسْلَكِ الصِّرَاطِ. اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْهَادِينَ الْمَهْدِيِّينَ، الرَّاشِدِينَ الْفَاضِلِينَ، الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ. اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، وَ إِسْرَافِيلَ وَ عِزْرَائِيلَ، وَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ، وَ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ، وَ رُسُلِكَ أَجْمَعِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ ، وَ أَهْلِ طَاعَتِكَ أَكْتَعِينَ، وَ اخْصُصْ مُحَمَّداً صلّی الله علیه و آله و سلّم بِأَفْضَلِ الصَّلَاةِ وَ التَّسْلِيمِ...».
مراجعه شود به: الفقه الرضوي علیه السلام، ص۱۰۸؛ لوامع صاحبقرانی، ج٤، ص۱۱۷؛ بحار الأنوار، ج۸۱، ص۲۰۹، ح۳؛ الحدائق الناضرة، ج۸، ص٤٥۱؛ مستدرك الوسائل، ج۵، ص۷، ح۵۲۳۷؛ مستند الشيعة تألیف محقّق نراقی، ج۵، ص۳۳۵؛ الینابیع الفقهیّة تألیف شیخ علی اصغر مُروارید، ج۳، ص۱۳؛ جامع أحاديث الشيعة تألیف آیت الله علّامه سیّد حُسین بروجردی رحمه الله، ج۵، ص۳۳۲، ح۳۳۱۲.

۲. حال که کلام به این جا رسید به نظر نیکو آمد که فضلِ صلوات فرستادن بر صدّیقۀ اَطهر علیها السلام را طبقِ فرمایشِ حضرتِ آیت الله علّامه امینی رحمه الله (در: کتاب فاطمۀ زهراء علیها السلام، ص۳۲۷) نقل کنیم: دلیلِ دیگری که «ولیّة الله» بودنِ حضرتِ صدّیقۀ کُبری سلام الله علیها را اثبات می کند، استقلالِ اوست در موضوعِ صلواتِ فرستادن بر آن حضرت و کیفیّتِ زیارتش، که همانند صلوات بر پیامبرِ اکرم و امیرِ مؤمنان و حَسَنَین و زیاراتِ آنان است، یعنی: همان گونه که به صَلوات بر آن چهار وجودِ مقدّس و زیارتشان امر شده است، نسبت به حضرتِ زهراء سلام الله علیها نیز در این موارد،

همگان مأمور و مأجورند. فاطمۀ زهراء صلوات الله علیها کـه مشـمولِ آیـۀ تَطهیـر و از اهـلِ بیتِ پیامبرِ اکرم صلی الله علیه و آله -یعنی: از آلِ محمّد صلی الله علیه و آله است- کیفیّتِ صلوات بر او را رسولِ خُـدا صلی الله علیه و آله (در: الصواعق المُحرِقَة، و ینابیع المودّة، و رَشْفَة الصادي) به صراحت چنین بیان داشته است که:
«بر مَن صلوات بَتْر اء (= ناقص، دُم بُریده و بُریده شده) نفرستید، سؤال شد: یا رسول الله! صلوات بَتْراء (= بُریدهَ شُده) چیست؟ فرمود: این که (بر من صلوات بفرستید و) بگوئید "اللَّهُمَّ صَـلِّ عَلَـى مُحَمَّد"، ولی دربارۀ آلِ مَن ساکت باشید، شما باید بگوئید: "اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد"».
[عُلَمایِ عامّه اتّفاقِ نظر دارند که منظور از آلِ محمّد صلی الله علیه و آله: علی و فاطمه و حَسَنَین است.
ابن حَجَر در صواعِق می گوید: یقیناً لفظِ آل، همسرانِ پیامبر را در بر نمی گیرد...
به روایتِ شیخِ صدوق رحمه الله (به سند صحیح، در: امالی/ مجلس هفتاد و نهـم/ حـدیث اوّل، و عیـون أخبار الإمام الرضا علیه السلام/ باب ۲۳/ حَدیث اوّل) مأمون در مُحـاوره ای کـه بـه همـراه علـماء بـا امـام رضا علیه السلام داشته است از حضـرت پُرسید: آیا عترت همان آلِ پیامبر اسـت؟ حضرتِ فرمودنـد: بلـی، مأمون گفت: در احادیثِ پیامبر آمده است که پیامبر فرمودند: "اُمّتِ مَن همان آلِ مَن هسـتند"، و صحابه هم می گویند: "آلِ محمّد، امّتِ او هستند"، حضرتِ رضا علیه السلام از مأمون و حضّار پرسـیدند: آیا بر آل پیامبر صدقه حرام است؟ گفتند: بلی، حضرت فرمودند: آیا بر امّـتِ محمّـد صـدقه حـرام است؟ گفتند: خیر، امام رضا علیه السلام فرمودند: تفاوت میانِ آلِ پیامبر و امّت همین است.
در همین مُحاوره، حضرتِ رضا علیه السلام از مأمونِ عبّاسی و عُلـماء پرسـیدند: در آیـۀ «یس ❖ وَ الْقُـرْآنِ الْحَكِيمِ ❖ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ❖ عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ» منظـورِ خداونـد از «یس» کیسـت؟ علـماء گفتند: «یس» محمّـد صلی الله علیه و آله اسـت، و هـیچ کـس در ایـن موضـوع شـکّی نـدارد، حضرتِ رضـا علیه السلام فرمودند: پس خداوند متّعال به محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله فضـلی عطـا نمـوده اسـت کـه کسـی بـه حقیقتِ آن پی نخواهَد بُرد مگـر ایـن کـه آن را (بـه خـوبی) درک نمایـد، خداونـد بـر اَحَـدی سـلام نفرستاده است مگر بر انبیاء، چنان که می فرماید: «سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي الْعَالَمينَ»، و مـی فرمایـد: «سَلامٌ عَلى إِبْرَاهِيمَ»، و می فرماید: «سَلامٌ عَلى مُوسَى وَ هـارُونَ»، خداوند در قرآن نفرموده اسـت: «سلام علی آل نوح»، و نفرموده است: «سلام علی آل إبراهیم»، و نفرموده اسـت: «سـلام علـی آل موسی و هارون»، بلکه فرموده است: «سَلامٌ عَلى آلِ يَاسِينَ»، یعنی: سلام بر آل محمّد صلی الله علیه و آله.
یک تذکّر: در خصوصِ قرائتِ آیۀ شریفۀ «سَلامٌ عَلى آلِ يَاسِينَ»، تحریفـاتِ بسـیاری صـورت گرفتـه است و در آن ها سعی شده واژۀ «آلِ يَاسِينَ»، به گونه های دیگـری قرائـت شـود. نقطـۀ اوجِ ایـن تحریفات این است که ابنِ خالَوَیْه (در: کتابِ مختصـر فِي شـواذّ القـرآن) مـی گویـد: «قرائـتِ ابـن مسعود "سلام علی إدراسین"، و قرائتِ اُبَیّ بن کَعب "سلام علی یاسـین"، بـوده اسـت». یعنـی: در این کتاب ادّعاء شده که در قرائت اُبَیّ اصلاً کلمۀ «آل» وجود ندارد! این تحریفـات حتّـی در دوره های معاصر نیز ادامه یافته است، به عنوانِ مثال: سـیوطی (در: الـدر المنثـور) از کتـاب هـای ابـی حاتِم و طَبَرانی و ابن مَرْدُویَه نقل کرده است که: «ابن عبّاس قرائتِ آیه را به صـورتِ «آلِ يَاسِينَ»

خوانده است، ولی در کتابِ معجمِ کبیرِ طَبَرانی (که در بیروت، دار إحیاء التراث العربي به طبع رسیده است)، محقّقِ کتاب (= حَمدی عبد المجید سلفی) عبارتِ ابن عبّاس را تَحریف نموده و آن را به صورتِ «إل یاسین» ضَبط کرده است... خوانندگانِ محترم می توانند متنِ الدر المنثور (ج۵، ص۲۸۶) را با متنِ معجمِ کبیرِ طَبَرانی (ج۱۱، ص۵۶) مقابله نمایند و خود قضاوت بفرمایند.]

صلواتی که شاملِ علی، فاطمه و حَسَنَین علیهم السلام نباشد، مقطوع و بُریده بوده، و موردِ قبولِ خدا و رسولش صلی الله علیه و آله نیست. لذا حضرتِ صدّیقهٔ زهراء علیها السلام هم‌ردیف و برابرِ افرادی است که جمیع مسلمینِ با ایمانِ جهان -از شیعه و سُنّی- هر شبانه روز در تشهّد نماز های پنج گانه بر او درود می فرستند؛ و او در ایم مقام، همتایِ رسول الله محمّد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و امیرِ مؤمنان علی، و حَسَنَین علیهم السلام است؛ و همین لزومِ صلوات بر فاطمهٔ اطهر علیها السلام در هنگامِ اقامهٔ هر نماز یک منقبت و فضیلتِ ساده نیست، بلکه نشان گرِ مرتبهٔ اَعلی و مَنصبِ والای آن حضرت سلام الله علیه است که اینِ چنین در جَنبِ صاحبانِ رسالت و امامَت قرار گرفته است. بدونِ تَردید باید فاطمه خود «ولیّة الله» و دارایِ مقامِ ولایت بوده باشد، تا هم ردیف و همتایِ اولیاء خدا، موردِ خضوع و مشمولِ صلوات و درودِ جمیع مؤمنینِ جهان در هر زمان و مکان باشد.

از امیرِ مؤمنان علیه السلام (در: بحار الأنوار، ج۴۳، ص۵۵، ذیل ح۴۸) روایت شده از فاطمهٔ زهراء علیها السلام که پدرِ ارجمندشان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرمودند: «یا فاطمه! هر کس بر تو صلوات فرستد، خدای تعالی از او درگُذَرَد، و او را در بهشت به من مُلحَق می گرداند».

و مقصود از تعبیراتِ «هم‌درجه شدن با رسول الله صلی الله علیه و آله»، یا «ملحق شدن به پیامبرِ اکرم صلی الله علیه و آله در بهشت»، و یا «همسایه بودن با آن حضرت صلی الله علیه و آله»، که در روایات مکرّر به کار رفته است، جمع شدنِ مؤمنین در مرتبهٔ «درجة الإیمان» است که جامعِ تمامِ آن کسانی است که با عقائد درست، و با ایمان به آن چه از رسولِ خُدا صلی الله علیه و آله به ما رسیده است، از جهان رفته اند. در آنَ درجه همهٔ مؤمنین یکسان هستند و در کنارِ هم می باشند.

ولی جایِ هیچ گونه تردیدی نیست که مراتب و درجاتِ دیگر که شمارِ آن ها برابر با تعدادِ بشر، و بسیار متفاوت است، کاملاً ملحوظ بوده، و مقامِ هرکس مخصوص به خود او می باشد.

در روایتی (در: بحار الأنوار، ج۴۳، ص۵۸، ح۵۰؛ عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال تألیف شیخ عبد الله بن نور الله بَحرانی اصفهانی رحمه الله، ج۱۱، ص۲۴۹، ح۷) حضرتِ رسولِ اکرم صلی الله علیه و آله یکی از (بی‌شمار) فضائلِ حضرتِ فاطمهٔ زهراء علیها السلام را چنین بیان می فرماید: «... جبرئیل (= روح) به نزدِ من آمد، و گفت: هنگامی که فاطمه قبضِ روح می شود و دفن می گردد، دو ملک در قبر از او سؤال می کنند: پروردگارِ تو کیست؟ می فرماید: الله پروردگارِ من است، سپس می پرسند: پیامبرت کیست؟ در پاسخ می فرماید: پدرم، آن گاه سؤال می کنند: ولیِ تو کیست؟ در جواب می فرماید: علی بن ابی طالب، همین کسی که در کنارِ قبرم ایستاده است. (سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:) آیا باز هم فضائلِ دیگرِ زهراء را بیان کنم؟ (شاید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواهد به این وسیله تذکّر دهد که: در عالَم، فاطمه تنها کسی است که پدرش

از اطلاقــاتی کــه مُطلقــاً دلالــت بــر وجــوبِ اِجهــار بــه ولایــتِ آن حضرت علیهم السلام دارند، بدونِ آنکه تقیید یـا تخصـیص -بـه وقتـی غـیر از وقتِ دیگر، و یا به چیزی غیر از چیزِ دیگر- در میان باشد...

و امّا اشکالی که بر ما ممکن است بگیرند به اینکه:

همانا مُحَدِّثین بابِ خاصّی را در کیفیّتِ تشهّد منعقد کرده اند و آن همان شهادَتَین است نه شهادت های سه گانه.

پاسخش آن است که:

اشکالی در آنچه که ما به آن اعتقاد داریم -که همان واجب بـودنِ

"رسول الله" و همسرش "ولیّ الله" است، پیامبر اکرم در ادامۀ سخنِ خـویش مـی فرماینـد:) همانـا خدای تعالی یک دسته از فرشتگان را بـرایِ محافظتِ فاطمـه گُماشـته اسـت، تـا از چهـار طـرف نگهبانِ او باشند؛ و این ملائکه در حالِ حیات، و هنگامِ مرگِ او، و کنارِ قبرش پیوسـته در خـدمتِ او هستند، و کارشان صلوات فرستادنِ بر فاطمه و پدرش و همسرِ و فرزندانِ اوسـت. (یعنـی: در منطقِ ملائک و لسانِ فرشتگان صلوات بر پیامبرِ اکرم و علی و حَسَنَین همواره باید با صـلوات بـر فاطمه سلام الله علیها توأم باشد، و در این منقبت نیز آن حضرت برابر و هم‌ردیفِ آن چهار وجـودِ مقدّسِ دیگر می باشد، سپس پیامبرِ اکرم صلی الله علیه وآله وسلم چنین به سخن ادامه می دهند:) هرکس مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثلِ این است که مرا در حالِ حیات زیارت کـرده اسـت؛ و کسـی کـه فاطمـه را زیارت کند، گوئی مرا زیارت نموده است؛ و هرکس علی را زیارت نماید مثلِ زیـارت کـردنِ حَسَـنَین است؛ و آن کسی که زیارت کُنَد ذُرّیّهٔ آنان را، همانند زیارتِ خودِ آنان است...».

لذا زیارتِ حضرتِ عبد العظیم را در شهرِ رِی، با زیارتِ حُسَینَ بن علی علیهما السلام در کربلاء همانند دانسـته اند (رجوع کنید به: کامل الزیارات، باب ۱۰۷)، و این مطلب را [صلوات بر اهـل بیـت پیـامبر برابـر بـا صلوات بر پیامبر است] عُلَمایِ عامّه هم عنوان کرده اند، مخصوصاً موضـوعِ صـلوات بـر فاطمـۀ اطهـر سلام الله علیها را، چنان که سُهَیلی در کتاب الروض الأُنُف (ج۲، ص۱۹۶) در ذیلِ مطلبـی مـی نویسـد: «هرکس بر فاطمه صلوات فرستد، در حقیقت بر پدرِ او صلوات فرستاده است».

از حدیثی که نقل شد نیز ولیّة الله بودنِ حضرتِ زهرای مرضیّه سلام الله علیها استنباط می شود.

شهادتِ ثالثه براىِ امیرِ مؤمنان و خاندانِ مُطَهَّرش صلوات الله علیهم أجمعین مى باشد- به جهتِ امرى که در روایات به آن شده است مى باشد -به حَسَبِ آنچه که به آن اشاره کردیم در آنچه که گُذَشت- و اگر چه این اَمر بر غیر از ما -قُصوراً و یا تَقصیراً- مَخفى مانده است، و این اَمر بر استحباب حَمل نمى شود، به جهتِ آنکه اَمر ظهورش در وجوب است نه استحباب -همانطور که دلیلِ عَقلى آن را ثابت کرده است، و در اصولِ فقه معلوم است- تا آنجا که به قرینه اى دست یابیم که آن را به استحباب مُنصَرف سازد، که در این میان مَفقود است... همانطور که همانا شأن چنین است که سزاوار نیست موردِ تقیّه -که بر ائمّه ىِ طاهرینِ ما علیهم السلام مفروض شده است- از خاطرِ ما غیب شود.

پس هرکسى که زیرِ تیغِ بُرّانِ تَقیّه زندگى مى کُنَد، چگونه براى او جایز است که براىِ مؤمنین به وجوبِ جَهر به ولایت در اذان و اقامه و غیرِ آن فتوا بدهد..؟![1]

مُضافاً بر آنچه گفته شد:

---

۱. آیت الله آقا میرزا ابراهیم اصطهباناتى رحمه الله فرموده‌اند: شهادت به ولایت جُزءِ اذان و اقامه است، مانندِ سائرِ اجزاء، و اوضاع مُساعد نشد که پیامبر اسلام صلى الله علیه و آله آن را به اُمَّتِ اِسلام اِعلام دارند. مراجعه شود به: نداىِ ولایت تالیف سید جعفر رفیعى، ص۱۱۵.

پس همانا روایاتی که -در تَشَهُّدِ نماز- اقتصار بر ذِکرِ شهادَتَین دارد، توجّه به آن از جهتِ تقیّه معروف است، ولی اطلاقاتِ دیگر در روایاتِ دیگر تَشَهُّد را به شهادتِ ثالثه مُقَیَّد کرده است، پس، از بابِ دَورانِ اَمر میانِ مُطلَق و مُقَیَّد می‌باشد، باید مُطلَق را بر مُقَیَّد حَمل کنیم

پس کلامِ ائمّه یِ اَطهار علیهم السلام که فرموده اند: "کمترین چیزی که مُجزی است از تَشَهُّد، شَهادَتَین است[1]"، محمول بر تَرکِ شهادتِ ثالثه به جهتِ تَقیّه می باشد[2]، پس شهادَتَین کمترین چیزی است که در

---

۱. مراجعه شود به: الفقه الرضوي علیه السلام، ص۱۱۱؛ والكافي، ج۳، ص۳۳۷، ح۳؛ وتهذيب الأحكام، ج۲، ص۱۰۰ وص۱۰۱، ح۱۴۳؛ والاستبصار، ج۱، ص۳۴۱، ح۲؛ وروضة المتّقين في شرح من لا يحضره الفقيه تألیف علّامه مجلسی اوّل، ج۲، ص۳۵۳؛ الوافي، ج۸، ص۷۶۶، ح۷۰۷۹؛ ووسائل الشيعة، ج۶، ص۳۹۸، ح۸۲۷۷؛ وهداية الأمّة إلى أحكام الأئمّة علیهم السلام، ج۳، ص۱۷۳، ح۱۰۷۶؛ وملاذ الأخيار، ج۳، ص۵۹۴ وص۵۹۶، ح۱۴۳؛ ومرآة العقول ، ج۱۵، ص۱۶۱، ح۳؛ وبحار الأنوار، ج۸۱، ص۲۱۰، ح۳ وج۸۲، ص۲۸۱، ح۳ وص۲۸۳؛ ومستدرك الوسائل، ج۴، ص۸۹، ح۴۲۰۹ وج۵، ص۱۰، ح۵۲۴۴.

۲. . فتح الدين على محمّد حَنَفی -درگذشته در سال ۱۳۷۱ هجری- بعد از نقل از مصابيح الرشاد تألیف سیّد محمّد طبرسی، که می گوید: أنه كان في عهد النبي صلی الله علیه وآله و ترك في زمان خلفاء بني أمية؛ یعنی: ذِکرِ شهادتِ ثالثه در زمانِ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده و در زمان خُلفایِ بنی اُمیّه تَرک گردیده است، می گوید: أقول -وبالله أستمدُّ-: الواجب على إخوان الإسلام أن لا يسخروا على أذان الشيعة، وإن شهدوا بولاية أمير المؤمنين علیه السلام في الأذان، لأنَّه تعالى حَدَّدَ من تَمَسْخَرَ على الأذان، بقوله: «وَ إذا نادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاة اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً...». ولنا في إثبات هذه الشهادة إثباتاتٌ كافية من القرآن الكريم. قال تعالى: «وَ الَّذينَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ». ومن مُسَلّمات أهل الفنّ أنَّ أدنى الجمع يطلق على الثلاث وفي الأذان ثلاث شهادات، شهادة التوحيد، وشهادة الرسالة، وشهادة الإمامة؛ یعنی: با استعانت از خدای متعال می گویم: که بر برادرانِ مسلمان واجب است که بر اذانِ شیعیان ایراد نگرفته و آنها را به مسخره نگیرند اگرچه آنها (شیعیان) شهادت بر ولایت امیر

تَشَهُّدِ نماز جایز می باشد، ولکن قضیّه در زمانی که تقیّه ای در میان نباشد فَرق می کند، پس چاره ای به جُز ذِکرِ شهادتِ ثالثه نمی باشد، و این همان چیزی است که روایات آن را مُقَیَّد نموده اند، همانطور که در صحیحهءِ قاسم بن بُرَید بن مُعاویه در احتجاجِ شیخ طبرسی آمده، ونیز موثَّقهء سنان بن طریف که در اصول کافی روایت شده، وروایتِ علی بن ابی حَمزه در کمال الدین إتمام النعمة که ذکرشان گُذَشت....

والله تعالی من وراء القصد وهو حسبنا ونعم الوكيل، عليه توكَّلنا وإليه أُنيب، والسلام عليكم ورحمته وبركاته.

العبد، كلبهم الباسط ذراعيه بالوصيد/

الشيخ محمَّد جَميل حَمُّود العامِلي

بيروت - بتاريخ ۹ جُمادى الآخرة ۱۴۳۳هـ

مؤمنان علیه السلام در اذان می دهند چون خداوند متعال منع کرده و بازداشته کسی را که بر اذان تمسخُر کند، آنجا که می فرماید: «وَ إِذا نادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً...». و ما برایِ اثباتِ شهادت های سه گانه (در اذان و اقامه) دلائل و اثبات های کافی از قرآن کریم داریم، چنانکه خدای متعال می فرماید: «وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ»، و از مُسَلّماتِ اهلِ فَنّ است که اَقَلِّ جَمع بر سه اطلاق شود (لذا این آیه یِ شریفه که می فرماید «بِشَهاداتِهِمْ» لفظ جمع است) و در اذان سه شهادَت است: شهادت بر توحید، و شهادت بر رسالت، و شهادت بر امامت.

مراجعه شود به: ندایِ ولایت، ص۱۴۴ (به نقل از: فلك النجاة في الإمامة والصلاة).


قالَ رسولُ الله ص:
ذِكرُ عَلِيٍ عِبادَةٌ

منابع، مآخذ و مصادر

۱. قُرآن کریم.

۲. مشارق أنوار الیقین، شیخ رجب بن محمّد بـن رجـب بُرسـی حِلّـی (حـافظ رجـب بُرسی)، تصحیح: سیّد علی عاشور، بیروت: مؤسّسهٔ الأعلمی، ۱۴۲۲ هـ ق، اوّل.

۳. قَطره ای از دَریایِ فضـائلِ اهـل بیـتعلیهم‌السلام (ترجمـهٔ کتـابِ نَفـیسِ القطـره)، سـیّد احمـد مسـتنبط تبریـزی، ترجمـه: شـیخ محمّـد حُسَـین رحیمیـان – محمّـد ظَریـف، قم مقدّسه، نشر الماس، ۱۳۹۳ هـ ش، سیزدهم.

۴. موسوعهٔ الفاضل القطیفی، شیخ ابراهیم بن سُلَیمان قَطیفی (فاضل قَطیفی)، تحقیق: شیخ ضیاء بدر آل سُنبُل، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ طیبهٔ لإحیاء التراث، ۱۴۲۹ هـ ق، اوّل.

۵. مصابیح القلوب، ابو سـعید حسـن بـن حُسَـین شـیعی سـبزواری، تصـحیح و تحقیـق: دکتر محمّد سپهری، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۳ هـ ش، اوّل.

۶. راحـهٔ الأرواح در شـرح زنـدگانی و فضـائل و معجـزات ائمّـهٔ اطهـارعلیهم‌السلام، ابـو سعید حسن بن حُسَـین شـیعی سـبزواری، بـه کوشـش: دکتـر محمّـد سـپهری، تهـران: اهل قلم – با همکاری میراث مکتوب، ۱۳۷۸ هـ ش، دوّم.

۷. من لا یحضره الفقیه، شیخ محمّد بن علی بن حُسَین بـن بابویـه قُمّـی (شـیخ صـدوق)، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ هـ ق، دوّم.

۸. الکافی، محمّد بن یعقوب کُلَینی رازی (ثقهٔ الإسلام)، تصحیح و تعلیق و تحقیق: علـی اکبر غفاری – محمّد آخوندی، تهران: دار الکُتُب الإسلامیَّهٔ، ۱۴۰۷ هـ ق، چهارم.

۹. تهـذیب الأحکـام، شـیخ محمّـد بـن حسـن طوسـی (شـیخ الطائفـهٔ – شـیخ)، تحقیـق و تصحیح: حسن موسوی خِرسان، تهران: دار الکُتُب الإسلامیَّهٔ، ۱۴۰۷ هـ ق، چهارم.

۱۰. لوامع صاحبقرانی (مشهور به شرحِ فقیه)، شیخ محمّد تقی بن مقصود علی مجلسی (مجلسی اوّل)، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ اسماعیلیان، ۱۴۱۴ هـ ق، دوّم.

۱۱. زُهَر الربیع، سیّد نعمت الله بن عبد الله موسوی جزائری (محدّث جزائری)، بیروت: مؤسّسهٔ الأعلمی، ۲۰۰۰ م، اوّل.

۱۲. تاریخ طبرستان و رویات و مازندران، میر سیّد ظهیر الدین مرعشی، ، به کوشش: عبّاس شایان، تهران: بی جا، ۱۳۳۳ هـ ش، اوّل.

۱۳. الأمالی، شیخ محمّد بن حسن طوسی (شیخ الطائفهٔ – شیخ)، تحقیق: مؤسّسهٔ البعثهٔ، قم مقدّسه: دار الثقافهٔ، ۱۴۱۴ هـ ق، اوّل.

۱۴. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابو جعفر محمّد بن علی بن شهر آشوب سَرَوی مازندرانی (ابن شهر آشوب)، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ انتشارات علّامه، ۱۳۷۹ هـ ق، اوّل.

۱۵. الدر النظیم فی مناقب الأئمّهٔ اللهامیم علیهم السلام، یوسف بن حاتم شامی، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۰ هـ ق، اوّل.

۱۶. مدینهٔ معاجز الأئمّهٔ الإثنی عشر علیهم السلام ودلائل الحُجَج علی البشر (مدینهٔ المعاجز)، سیّد هاشم بن سیّد سُلَیمان موسوی بَحرانی، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ المعارف الإسلامیّهٔ، ۱۴۱۳ هـ ق، اوّل.

۱۷. بحار الأنوار الجامعهٔ لدُرَر أخبار الأئمّهٔ الأطهار علیهم السلام، شیخ محمّد باقر بن شیخ محمّد تقی مجلسی (علّامه مجلسی – مجلسی ثانی)، تحقیق و تصحیح: جمعی از محقّقان، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ ق، دوّم.

۱۶. ندایِ ولایت، سیّد جعفر رفیعی، قم مقدّسه: نشر یاران قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۳۸۰ هـ ش، اوّل.

۱۷. الفرحهٔ الأُنسیَّهٔ فی شرح النَّفحهٔ القُدسیَّهٔ، شیخ حُسَین آل عُصفور بَحرانی،

وب سایت مُلتَقی صَفوی الشیعهٔ – شیخ مُحسن آل عُصفور (نُسخهٔ اینترنتی).

۱۸. الأمـالی، شـیخ محمّـد بـن علـی بـن حُسَـین بـن بابویـه قُمّـی (شـیخ صدوق)، تهران: مکتبهٔ کتابچی، ۱۳۷۶ هـ ش، ششم.

۱۹. دلائـل الإمامـهٔ، محمّـد بـن جَریـر بـن رُسـتَم طَبَـری آملـی شـیعی، تحقیق: مؤسّسهٔ البعثهٔ، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ البعثهٔ، ۱۴۱۳ هـ ق، اوّل.

۲۰. روضـهٔ الـواعظین، شـهید شـیخ محمّـد بـن احمـد بـن فتّـال نیشـابوری، قـم مقدّسه: منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۵ هـ ش، اوّل.

۲۱. العدد القویَّـهٔ لـدفع المخـاوف الیومیَّـهٔ، رضـی الـدین علـی بـن یوسـف بـن مطهّـر حِلّی (برادر علّامه حِلّـی)، تحقیـق: سـیّد مهـدی رجـائی – سـیّد محمـود مرعشـی، قـم مقدّسه: کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ هـ ق، اوّل.

۲۲. ریاض الأبرار فی مناقب الأئمّهٔ الأطهار علیهم السلام، سیّد نعمـت الله بـن عبـد الله موسوی جزائری (محدّث جزائری)، بیروت: مؤسّسهٔ التاریخ العربی، ۱۴۲۷ هـ ق، اوّل.

۲۳. عوالم العلوم والمعارف و الأحوال من الآیات والأخبار والأقوال، شـیخ عبـد الله بـن نور الله بَحرانی اِصفهانی، تحقیق و تصحیح و استدراک: سیّد محمّد باقر بن سیّد مرتضی موسوی موحّد ابطحی اصفهانی، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ الإمام المهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف.

۲۴. کفایهٔ الأنام، جمال الـدین شـیخ محمّـد بـن حُسَـین بـن حَسـن رازی آوی، تهـران: کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، شماره نُسخه: ۱۷۹۰۴ (مخطوط).

۲۵. یک دوره فقـه کامـل فارسـی (حدیقـهٔ المتّقـین)، شـیخ محمّـد تقـی بـن مقصـود علی مجلسی (مجلسی اوّل)، تهران: مؤسّسهٔ انتشارات فراهانی، بی تا.

۲۶. تعلیقات بر حدیقهٔ المتّقین، شیخ محمّد باقر بن شیخ محمّـد تقـی مجلسـی (علّامـه

مجلسی – مجلسی ثانی)، نجف اشرف: مؤسّسهٔ کاشف الغطاء (مخطوط).

۲۷. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعهٔ الغرّاء، شیخ جعفر بن خضر نجفی (کاشف الغطاء)، اصفهان: انتشارات مهدوی، بی تا، اوّل.

۲۸. بشارهٔ المُصطَفی لشیعهٔ المُرتَضَی صلّی الله علیهما وآلهما، ابو جعفر محمّد بن ابی القاسم طَبَری آمُلی (عِماد الدین طَبَری)، نجف اشرف: المکتبهٔ الحیدریّهٔ، ۱۳۸۳ هـ ق، دوّم.

۲۹. مائهٔ منقبهٔ من مناقب أمیر المؤمنین والأئمَّهٔ صلَّی الله علیه وعلیهم، ابو الحسن محمّد بن احمد بن علی بن حسن قُمّی (ابن شاذان)، تحقیق و تصحیح: مدرسهٔ الإمام المهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف، قم مقدّسه: مدرسهٔ الإمام المهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۷ هـ ق، اوّل.

۳۰. زاد المعاد ومفتاح الجِنان، شیخ محمّد باقر بن شیخ محمّد تقی مجلسی (علّامه مجلسی – مجلسی ثانی)، تحقیق و بازآفرینیِ متن: یوسف اسد زاده، قم مقدّسه: نشر پیام مقدّس، ۱۳۹۲ هـ ش، سوّم.

۳۱. مفاتیح الجِنان، شیخ عبّاس بن محمّد رضا قُمّی، مقابله و تصحیح: احمد سعیدی – احمد رضا فیض پور، قم مقدّسه: انتشارات مسجد مقدّس جمکران، ۱۳۹۰ هـ ش، اوّل.

۳۲. فاطمهٔ زهراء علیها السلام، شیخ عبد الحُسَین بن شیخ احمد امینی نجفی (علّامه امینی – صاحب الغدیر)، تهران: انتشارات استقلال، ۱۳۷۶ هـ ش، اوّل.

۳۳. موسوعهٔ الحدیث الشریف (الکتب الستَّهٔ: صحیح البُخاری، صحیح مُسلِم، جامع التِّرمَذی، سُنَن ابی داود، سنن النسائی -الصُّغری-، سُنَن ابن ماجَه)، به کوشش: شیخ صالح بن عبد العزیز بن محمّد بن ابراهیم آل شیخ، ریاض – ایتالیا: دار السلام للنشر و التوزیع، ۱۴۲۹ هـ ق، چهارم.

۳۴. سؤال و جواب (استفتائات صاحب عروه)، سیّد محمّد کاظم طباطبائی یَزدی (صاحب عُروه – سیّد)، تحقیق: حسن وحدتی شُبَیری – محمود مدنی بجستانی، به

اهتمام: سیّد مصطفی محقّق داماد، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۶ هـ ش، اوّل.

۳۵. کتاب سُلَیم بن قِیْس الهِلالی، ابو صادق سُلَیم بن قِیْس هِلالی عامِری کوفی، تحقیق: محمّد انصاری زنجانی خوئینی، قم مقدّسه: نشر الهادی، ۱۴۰۵ هـ ق، اوّل.

۳۶. تفسیر فُرات الکوفی، ابو القاسم فُرات بن إبراهیم بن فُرات کوفی، تحقیق: محمّد کاظم، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ هـ ق، اوّل.

۳۷. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد علیه وعلیهم السلام، محمّد بن حسن صفّار، تحقیق و تصحیح: شیخ محسن بن عبّاس علی کوچه باغی، قم مقدّسه: کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ ق، دوّم.

۳۸. هدایهٔ الأُمَّهٔ إلی أحکام الأئمَّهٔ علیهم السلام، شیخ محمّد بن حسن حُرّ عامِلی مشغری (شیخ حُرّ عامِلی - صاحب وسائل)، تحقیق: بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد مقدّس رضوی علیه السلام: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۴۱۴ هـ ق، اوّل.

۳۹. التوحید، شیخ محمّد بن علی بن حُسَین بن بابویه قُمّی (شیخ صدوق)، تحقیق: سیّد هاشم حُسَینی تهرانی، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ هـ ق، اوّل.

۴۰. الوافی، محمّد محسن بن شاه مُرتضی کاشانی (ملّا محسن - فیض کاشانی)، اصفهان: کتابخانهٔ عمومیِ امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ هـ ق، اوّل.

۴۱. البُرهان فی تفسیر القُرآن، سیّد هاشم بن سیّد سُلَیمان موسوی بَحرانی، تحقیق: مؤسّسهٔ البعثهٔ، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ البعثهٔ، ۱۳۷۴ هـ ش، اوّل.

۴۲. منهاج البراعهٔ فی شرح نهج البلاغهٔ، میرزا حبیب الله هاشمی خوئی، تحقیق و تصحیح: سیّد ابراهیم میانجی، تهران: المکتبهٔ الإسلامیَّهٔ، ۱۴۰۰ هـ ق، چهارم.

۴۳. تأویل الآیات الظاهرهٔ فی فضائل العترهٔ الطاهرهٔ علیهم السلام، سیّد شرف الدین علی حُسَینی

استرآبادی، تحقیق: حُسَین اُستاد ولی، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ هـ ق، اوّل.

۴۴. إثبات الهُداة علیهم‌السلام بالنصوص والمعجزات، شیخ محمّد بن حسن حُرّ عامِلی مشغری (شیخ حُرّ عامِلی – صاحب وسائل)، بیروت: مؤسّسة الأعلمی، ۱۴۲۵ هـ ق، اوّل.

۴۵. ریاض السالکین فی شرح صحیفة سیِّد الساجدین علیه‌السلام، سیّد علی بن سیّد احمد مدنی شیرازی (سیّد علی خان کبیر)، تحقیق: سیّد محسن حُسَینی امینی، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ هـ ق، اوّل.

۴۶. تفسیر کنز الدقائق وبحر الغرائب، شیخ محمّد بن محمّد رضا قُمّی مشهدی، تحقیق: شیخ حُسَین درگاهی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ هـ ش، اوّل.

۴۷. تفسیر نور الثقلَین، شیخ عبد علی بن جُمعه عَروسی حُوَیزی، تصحیح و تحقیق: سیّد هاشم رسولی محلّاتی، قم مقدّسه: مؤسّسة اسماعیلیان، ۱۴۱۵ هـ ق، چهارم.

۴۸. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، میرزا حُسَین بن شیخ محمّد تقی نوری طبرسی (محدّث نوری – صاحب مستدرک)، تحقیق و تصحیح: مؤسّسة آل البیت علیهم‌السلام، قم مقدّسه: مؤسّسة آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، ۱۴۰۸ هـ ق، اوّل.

۴۹. کفایة الأثر فی النصِّ علی الأئمّة الإثنی عشر علیهم‌السلام، شیخ علی بن محمّد خزّاز رازی، تحقیق: سیّد عبد اللطیف حُسَینی کوه کمره ای، قم مقدّسه: نشر بیدار، ۱۴۰۱ هـ ق.

۵۰. إرشاد القلوب إلی الصواب، ابو محمد حسن بن محمّد دیلمی، قم مقدّسه: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۲ هـ ق، اوّل.

۵۱. حلیة الأبرار فی أحوال محمّد وآله الأطهار علیه وعلیهم السلام، سیّد هاشم بن سیّد سُلَیمان موسوی بَحرانی، قم مقدّسه: مؤسّسة المعارف الإسلامیَّة، ۱۴۱۱ هـ ق، اوّل.

۵۲. صافی در شرحِ کافی، ملّا خَلیل غازی قزوینی، تحقیق: محمّد حُسَین درایتی – حمید

احمدی جُلفائی، قم مقدّسه: دار الحدیث، ۱۴۲۹ هـ ق - ۱۳۸۷ هـ ش، اوّل.

۵۳. نبردِ جَمَل (ترجمۀ: الجمل و النصرۀ لسیّد العترۀ علیه السلام فی حرب البَصرۀ)، ابو عبد الله محمّد بن محمّد بن نُعمان عکبری بغدادی (شیخ مُفید)، تحقیق و تصحیح و ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نِی، ۱۳۸۳ هـ ش، اوّل.

۵۴. ترجمۀ شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم بن علی بن میثم بَحرانی (ابن میثم بَحرانی)، ترجمه: قربان علی محمّدی مقدّم - علی اصغر نوائی - یحیی زاده، مشهد مقدّس رضوی علیه السلام: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۴۱۷ هـ ق، اوّل.

۵۵. حدیقۀ الشیعۀ، ملّا احمد بن محمّد اردبیلی نجفی (مقدّس اردبیلی)، تصحیح: صادق حسن زاده، قم مقدّسه: انتشارات انصاریان، ۱۳۸۳ هـ ش، سوّم.

۵۶. أنیس الموحّدین، ملّا محمّد مهدی بن ابی ذر بن محمّد نراقی، تصحیح و پاورقی: شهید قاضی طباطبائی، تهران: انتشارات الزهراء، ۱۳۶۹ هـ ش، دوّم.

۵۷. حقّ الیقین، شیخ محمّد باقر بن شیخ محمّد تقی مجلسی اصفهانی (علّامه مجلسی - مجلسی ثانی)، تهران: انتشارات اسلامیّه، بی تا.

۵۸. تعلیقات نقض، میر جلال الدین حُسَینی اُرمَوی (محدّث اُرمَوی)، تهران: انتشارات انجمن آثار ملّی، ۱۳۵۸ هـ ش.

۵۹. ترجمۀ دلائل الصدق، شیخ محمّد حسن مظفّر نجفی، ترجمه: محمّد سپهری، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۷ هـ ش، اوّل.

۶۰. ضیاء القلوب، شیخ محمّد بن عبد الفتّاح تنکابنی (فاضل سراب)، تحقیق و تصحیح: سیّد صادق حُسَینی اشکوری، قم مقدّسه: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۲ هـ ش، اوّل.

۶۱. گفت و شنود های مذهبی حقّ جو و حقّ شناس (ترجمۀ المراجعات)، سیّد عبد

الحُسَین شرف الدین موسوی، ترجمه: محمّد جعفر امامی، گزینش و باز نویسی: علی اصغر مروّج خراسانی، قم مقدّسه: بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۸۳ هـ ش، هفتم.

۶۲. کلم الطیِّب در تقریر عقاید اسلام، سیّد عبد الحُسَین طیّب (صاحب تفسیر اَطیب البیان)، بی جا: کتابخانهٔ اسلام، ۱۳۶۲ هـ ش، چهارم.

۶۳. غایةُ المَرام وحُجَّةُ الخِصام فی تعیین الإمام من طریق الخاصّ والعامّ، سیّد هاشم بن سیّد سُلَیمان موسوی بَحرانی، بیروت: مؤسّسهٔ التاریخ العربی، ۱۴۲۲ هـ ق، اوّل.

۶۴. صحیفهٔ الإمام الرضا علیه السلام، ابو علی فضل بن حسن طبرسی (امین الإسلام طبرسی)، تحقیق: محمّد مهدی نجف، مشهد مقدّس رضوی علیه السلام: کنگرهٔ جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ هـ ق، اوّل.

۶۵. وقعهٔ صفّین، ابو الفضل نصر بن مُزاحِم بن سیّار منقری، تحقیق و شرح: عبد السلام محمّد هارون، قم مقدّسه: کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ ق، دوّم.

۶۶. تفسیر القُمّی، ابو الحسن علی بن إبراهیم بن هاشم قُمّی، تحقیق: سیّد طیّب موسوی جزائری، قم مقدّسه: دار الکتاب الجزائ، ۱۴۰۴ هـ ق، سوّم.

۶۷. تفسیر الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ابو الحسن محمّد بن قاسم مُفسّر استرآبادی، تحقیق: مدرسهٔ الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم مقدّسه: مدرسهٔ الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۹ هـ ق، اوّل.

۶۸. المحاسن، ابو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد بَرقی، تحقیق: میر جلال الدین حُسَینی اُرمَوی (محدّث اُرمَوی)، قم مقدّسه: دار الکُتُب الإسلامیَّة، ۱۳۷۱ هـ ق، دوّم.

۶۹. بلاغات النساء، ابو الفضل أحمد بن ابی طاهر طَیفور، قم مقدّسه: منشورات الشریف الرضی، بی تا، اوّل.

۷۰. تفسیر العیّاشی، ابو نضر محمد بن مسعود بن عیّاش سَلَمی سَمَرقَندی (عیّاشی)،

تحقیق: سیّد هاشم رسولی محلّاتی، تهران: المطبعۀ العِلمیَّۀ، ۱۳۸۰ هـ ق، اوّل.

۷۱. المسترشد فی إمامۀ علی بن أبی طالب علیهما السلام، محمّد بن جَریر بن رُستَم طَبَری آمُلی شیعی کَبیر، تحقیق: شیخ أحمد محمودی، قم مقدّسه: مؤسّسۀ فرهنگی کوشان پور، ۱۴۱۵ هـ ق، اوّل.

۷۲. فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام، احمد بن محمّد بن سعید کوفی (ابن عُقده)، جَمع و تَحقیق و مقدّمه: عبد الرزّاق محمّد حُسَین حِرز الدین، قم مقدّسه: دلیلِ ما، ۱۴۲۴ هـ ق، اوّل.

۷۳. الهِدایَۀ الکُبری، ابو عبد الله حُسَین بن حَمدان خُصَیبی، بیروت: دار البلاغ، ۱۴۱۹ هـ ق.

۷۴. اختیار معرفۀ الرجال (رجال الکشّی)، ابو عَمرو محمّد بن عُمَر بن عبد العزیز کَشّی، انتخاب و اختصار: شیخ محمّد بن حسن طوسی (شیخ الطائفۀ - شیخ)، تحقیق و تصحیح: شیخ حسن مصطفوی، مشهد مقدّس رضوی علیه السلام: مؤسّسۀ نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ هـ ق، اوّل.

۷۵. تُحَف العقول عن آل الرسول علیه وعلیهم السلام، ابو محمّد حسن بن علی بن حُسَین بن شُعبه حَرّانی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفّاری، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴ هـ ق، دوّم.

۷۶. الغیبۀ، محمّد بن إبراهیم نُعمانی (نُعمانی - ابن ابی زینب)، تصحیح و تحقیق: علی اکبر غفّاری، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ هـ ق، اوّل.

۷۷. دعائم الإسلام وذکر الحلال والحرام والقضایا والأحکام، ابو حنیفه نعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حَیُّون تمیمی مغربی (قاضی نُعمان - ابو حنیفه مغربی)، تحقیق: آصف فیضی، قم مقدّسه: مؤسّسۀ آل البیت علیهم السلام، ۱۳۸۵ هـ ق، دوّم.

۷۸. شرح الأخبار فی فضائل الأئمّۀ الأطهار علیهم السلام، ابو حنیفه نعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حَیُّون تمیمی مغربی (قاضی نُعمان - ابو حنیفه مغربی)، تحقیق و تصحیح:

سیّد محمّد حُسَین حُسَینی جَلالی، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ هـ ق، اوّل.

۷۹. الخصال، شیخ محمّد بن علی بن حُسَین بن بابویه قُمّی (شیخ صدوق)، تحقیق: علی اکبر غفّاری، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ هـ ش، اوّل.

۸۰. عیون أخبار الإمام الرضا علیه السلام، شیخ محمّد بن علی بن حُسَین بن بابویه قُمّی (شیخ صدوق)، تحقیق: سیّد مهدی حُسَینی لاجوردی، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ هـ ق، اوّل.

۸۱. کمال الدین وتمام النعمة، شیخ محمّد بن علی بن حُسَین بن بابویه قُمّی (شیخ صدوق)، تحقیق: علی اکبر غفّاری، تهران: دار الکُتُب الإسلامیَّة، ۱۳۹۵ هـ ق، دوّم.

۸۲. معانی الأخبار، شیخ محمّد بن علی بن حُسَین بن بابویه قُمّی (شیخ صدوق)، تحقیق: علی اکبر غفّاری، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ هـ ق، اوّل.

۸۳. عِلَل الشرائع، شیخ محمّد بن علی بن حُسَین بن بابویه قُمّی (شیخ صدوق)، قم مقدّسه: مکتبة الداوری، ۱۳۸۵ هـ ش، اوّل.

۸۴. الاختصاص، شیخ محمّد بن محمّد بن نُعمان عکبری بغدادی (شیخ مُفید)، تحقیق: علی اکبر غفّاری، قم مقدّسه: کنگرهٔ جهانی هزارهٔ شیخ مُفید، ۱۴۱۳ هـ ق، اوّل.

۸۵. الإرشاد فی معرفة حُجَج الله علی العباد علیهم السلام، شیخ محمّد بن محمّد بن نُعمان عکبری بغدادی (شیخ مُفید)، تحقیق: مؤسّسهٔ آل البیت علیهم السلام، قم مقدّسه: کنگرهٔ جهانی هزارهٔ شیخ مُفید، ۱۴۱۳ هـ ق، اوّل.

۸۶. الأمالی، شیخ محمّد بن محمّد بن نُعمان عکبری بغدادی (شیخ مُفید)، تحقیق: شیخ حُسَین اُستاد وَلی – علی اکبر غفّاری، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۴ هـ ق، دوّم.

۸۷. الفصول المُختارة من العیون والمحاسن، شیخ محمّد بن محمّد بن نُعمان عکبری بغدادی (شیخ مُفید)، انتخاب و اختصار: سیّد علی بن حُسَین موسوی (شریف مُرتضی)،

تحقیق: علی میر شَریفی، قم مقدّسه: کنگرهٔ جهانی هزارهٔ شیخ مُفید، ۱۴۱۳ هـ ق، اوّل.

۸۸. الإفصاح فی الإمامهٔ، شیخ محمّد بن محمّد بن نُعمان عکبری بغدادی (شیخ مُفید)، تحقیق: کنگرهٔ جهانی هزارهٔ شیخ مُفید، قم مقدّسه: کنگرهٔ جهانی هزارهٔ شیخ مُفید، ۱۴۱۳ هـ ق، اوّل.

۸۹. غُرَر الفوائد ودُرَر القلائد (أمالی سیّد مُرتَضی)، سیّد علی بن حُسَین موسوی (شریف مُرتضی)، تحقیق: محمّد ابو الفضل إبراهیم، قاهره: دار الفِکر العربی، ۱۹۹۸ م، اوّل.

۹۰. تَقریب المَعارِف، ابو الصلاح تقی بن نجم حلبی، فارِس تَبریزیان (حَسُّون)، قم مقدّسه: نشر الهادی، ۱۴۰۴ هـ ق، اوّل.

۹۱. کَنز الفَوائد، ابو الفتح محمّد بن علی بن عُثمان کَراجُکی طرابلُسی، تحقیق و تعلیق: شیخ عبد الله نعمهٔ، قم مقدّسه: دار الذخائر، ۱۴۱۰ هـ ق، اوّل.

۹۲. التعجُّب من أغلاط العامَّهٔ فی مسألهٔ الإمامهٔ، ابو الفتح محمّد بن علی بن عُثمان کَراجُکی طرابلُسی، فارِس تَبریزیان (حَسُّون)، قم مقدّسه: دار الغَدیر، ۱۴۲۱ هـ ق، اوّل.

۹۳. المناقب (الکتاب العَتیق)، سیّد محمّد بن علی بن حُسَین عَلَوی، تحقیق: سیّد حُسَین موسوی بُرُوجِردِی، قم مقدّسه: دلیلِ ما، ۱۴۲۸ هـ ق، اوّل.

۹۴. مِصباح المُتهجِّد وسلاح المتعبِّد، شیخ محمّد بن حسن طوسی (شیخ الطائفهٔ - شیخ)، بیروت: مؤسّسهٔ فقیه الشیعهٔ، ۱۴۱۱ هـ ق، اوّل.

۹۵. إعلام الوَرَی بأعلام الهُدی علیهم‌السلام، ابو علی فضل بن حسن طبرسی (أمین الإسلام)، تهران: دار الکُتُب الإسلامیَّهٔ، ۱۳۹۰ هـ ق، سوّم.

۹۶. قِصَص الأنبیاء علیهم‌السلام، قُطب الدین سعید بن هبهٔ الله راوندی، تحقیق: میرزا غُلام رضا عِرفانیان یَزدی، مشهد مقدّسِ رضوی علیه‌السلام: بُنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۴۰۹ هـ ق، اوّل.

۹۷. الأربعون حدیثاً عن أربعین شیخاً من أربعین صحابیّاً فی فضائل الإمام أمیر

المؤمنین علی بن أبی طالب علیهما السلام (الأربعون عن الأربعین من الأربعین)، منتجب الدین علی بن عبد الله بن بابویه رازی، تحقیق: مدرسهٔ الإمام المهدی عجّل الله فرجه الشریف، قم مقدّسه: مدرسهٔ الإمام المهدی عجّل الله فرجه الشریف، ۱۴۰۸ هـ ق، اوّل.

۹۸. متشابه القُرآن ومختلفه، ابو جعفر رشید الدین محمّد بن علی بن شهر آشوب سَرَوی مازندرانی (ابن شهر آشوب)، قم مقدّسه: نشر بیدار، ۱۳۶۹ هـ ش، اوّل.

۹۹. الاحتجاج علی أهل اللجاج، ابو منصور أحمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، تعلیق: سیّد محمّد باقر موسوی خِرسان، مشهد مقدّس رضوی علیه السلام: نشر المرتضَی، ۱۴۰۳ هـ ق، اوّل.

۱۰۰. الفضائل، ابو الفضل سدید الدین شاذان بن جبرئیل ابن ابی طالب قُمّی (ابن شاذان قُمّی)، قم مقدّسه: منشورات الرضی، ۱۳۶۳ هـ ش، دوّم.

۱۰۱. الروضهٔ فی فضائل أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام، ابو الفضل سدید الدین شاذان بن جبرئیل ابن ابی طالب قُمّی (ابن شاذان قُمّی)، تحقیق: علی شِکَرچی، قم مقدّسه: مکتبهٔ الأمین، ۱۴۲۳ هـ ق، اوّل.

۱۰۲. عُمدَهٔ عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار علیه السلام (العُمده)، شیخ یَحیی بن حسن بن حُسَین اسدی حِلّی (ابن بطریق)، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ هـ ق، اوّل.

۱۰۳. تنبیه الخواطر ونزههٔ النواظر (مجموعهٔ ورّام)، ابو حُسَین ورّام بن ابی فراس عیسی بن ابی نجم بن ورّام بن حَمدان بن خولان بن إبراهیم بن مالک اشتر نَخَعی (ورّام بن ابی فرّاس – جدّ مادری سیّد بن طاوس)، قم مقدّسه: مکتبهٔ الفقیه، ۱۴۱۰ هـ ق، اوّل.

۱۰۴. المزار الکبیر، ابو عبد الله محمّد بن جعفر مشهدی (ابن مشهدی)، تحقیق: شیخ جواد قیّومی اصفهانی، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ هـ ق، اوّل.

۱۰۵. طُرَفُ من الأنباء و المناقب فی شرف سیّد الأنبیاء وعترته الأطائب وطرف من

تصریحه بالوصیّة والخلافة لعلی بن ابی طالب علیهما السلام (الطُّرَف)، سیّد رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاوس (سیّد ابن طاوس)، تحقیق و توثیق: شیخ قیس بهجت عطّار، مشهد مقدّس رضوی علیه السلام: مؤسّسهٔ پژوهش و مطالعات عاشورا، ۱۴۲۰ هـ ق، اوّل.

۱۰۶. الإقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرَّةً فی السنة (إقبال الأعمال)، سیّد رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاوس (سیّد ابن طاوس)، تحقیق: شیخ جواد قیّومی اصفهانی، قم مقدّسه: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ هـ ش، اوّل.

۱۰۷. الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام بإمرة المؤمنین والتحصین لأسرار ما زاد من کتاب الیقین، سیّد رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاوس (سیّد ابن طاوس)، تحقیق: شیخ اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ دار الکتاب، ۱۴۱۳ هـ ق، اوّل.

۱۰۸. جَمال الأُسبوع بکمال العمل المَشروع، سیّد رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاوس (سیّد ابن طاوس)، قم مقدّسه: منشورات الرضی، بی تا، اوّل.

۱۰۹. سَعد السعود، سیّد رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاوس (سیّد ابن طاوس)، قم مقدّسه: دار الذخائر، بی تا، اوّل.

۱۱۰. کشف المحجة لثمرة المهجة، سیّد رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاوس (سیّد ابن طاوس)، تحقیق: شیخ محمّد حَسُّون، قم مقدّسه: بوستان کتاب، ۱۳۷۵ هـ ش، دوّم.

۱۱۱. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، سیّد رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاوس (سیّد ابن طاوس)، تحقیق: سیّد علی عاشور، قم مقدّسه: مطبعهٔ خیّام، ۱۴۰۰ هـ ق، اوّل.

۱۱۲. بناء المقالة الفاطمیَّة فی نقض الرسالة العُثمانیَّة، سیّد احد بن موسی بن طاوس، تحقیق: سیّد علی عدنانی غریفی، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۱ هـ ق، اوّل.

۱۱۳. کشف الغُمَّة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ابو الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اِربَلی،

تعلیق: سیّد هاشم رسولی محلّاتی، تبریز: مطبعهٔ بنی هاشمی، ۱۳۸۱ هـ ق، اوّل.

۱۱۴. کشف الیَقین فی فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام، جمال الدین ابو منصور حسن بن شیخ سدید الدین یوسف بن علی بن مطهّر حِلّی (علّامه – علّامهٔ حِلّی)، تحقیق: شیخ حُسَین درگاهی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ هـ ق، اوّل.

۱۱۵. نَهج الحَقّ وکَشف الصِّدق، جمال الدین ابو منصور حسن بن شیخ سدید الدین یوسف بن علی بن مطهّر حِلّی (علّامه – علّامهٔ حِلّی)، بیروت: دار الکتاب اللبنانی، ۱۹۸۲ م، اوّل.

۱۱۶. المزار فی کیفیَّهٔ زیارات النبی والأئمّهٔ علیه وعلیهم السلام، ابو عبد الله شمس الدین محمّد بن مکّی بن محمّد شامی عامِلی جزینی (شهید – شهید اوّل)، به کوشش: سیّد محمّد باقر بن سیّد مُرتضَی موسوی موحّد ابطحی اصفهانی، قم مقدّسه: مدرسهٔ الإمام المهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف، قم مقدّسه: ۱۴۱۰ هـ ق، اوّل.

۱۱۷. منتخب الأنوار المُضیئهٔ فی ذکر القائم الحُجَّهٔ عجّل الله تعالی فرجه الشریف، سیّد علی بن عبد الکریم نیلی نجفی، تحقیق: سیّد عبد اللطیف حُسَینی کوه کمره ای، قم مقدّسه: مطبعهٔ خیّام، ۱۳۶۰ هـ ش، اوّل.

۱۱۸. غُرَر الأخبار ودُرَر الآثار فی مناقب أبی الأئمَّهٔ الأطهار علیه وعلیهم السلام (الغُرَر والدُّرَر)، حسن بن محمّد دیلَمی، تحقیق: اسماعیل ضَیغَم، قم مقدّسه: دلیلِ ما، ۱۴۲۷ هـ ق، اوّل.

۱۱۹. الصراط المُستَقیم إلی مستحقّی التقدیم، شیخ زین الدین علی بن محمّد بن علی بن محمّد بن یونس عامِلی نَباطی بَیاضی، تحقیق: میخائیل رمضان، نجف اشرف: المکتبهٔ الحیدریَّهٔ، ۱۳۸۴ هـ ق، اوّل.

۱۲۰. تسلیهٔ المجالس وزینهٔ المجالس، سید محمّد بن ابی طالب حُسَینی موسوی، تحقیق: فارِس حَسّون کَریم، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ المعارف الإسلامیَّهٔ، ۱۴۱۸ هـ ق، اوّل.

۱۲۱. الصوارم المُهرقهٔ فی نقد الصواعِق المُحرقَهٔ، سیّد نور الله بن سیّد شرف الدین

شوشتری (قاضی نور الله – شهید ثالث)، تحقیق: میر جلال الدین حُسَینی اُرمَوی (محدّث اُرمَوی)، تهران: مطبعة النهضة، ۱۳۶۷ هـ ق، اوّل.

۱۲۲. مجموعة نفیسة فی تاریخ الأئمَّة علیهم السلام، جمعی از عُلماء و محدّثین، به کوشش: سیّد شهاب الدین مرعشی نجفی، بیروت: دار القاری، ۱۴۲۲ هـ ق، اوّل.

۱۲۳. الذریعة إلی حافظ الشریعة (شرح أصول کافی)، رفیع الدین محمّد بن محمّد مؤمن گیلانی (ملّا رفیعا گیلانی)، تحقیق: شیخ محمّد حُسَین درایتی، قم مقدّسه: دار الحدیث، ۱۴۲۹ هـ ق، اوّل.

۱۲۴. روضة المتَّقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، شیخ محمّد تقی بن مقصود علی مجلسی اصفهانی (مجلسی اوّل)، تحقیق: سیّد حُسَین موسوی کرمانی – علی پناه اشتهاردی، قم مقدّسه: مؤسّسة فرهنگی کوشان پور، ۱۴۰۶ هـ ق، دوّم.

۱۲۵. شرح الکافی، شیخ محمّد صالح بن احمد مازندرانی، تحقیق: میرزا ابو الحسن شعرانی، تهران: المکتبة الإسلامیَّة، ۱۳۸۲ هـ ق، اوّل.

۱۲۶. الشافی فی شرح الکافی، ملّا خَلیل بن غازی قزوینی، تحقیق: شیخ محمّد حُسَین درایتی، قم مقدّسه: دار الحدیث، ۱۴۲۹ هـ ق، اوّل.

۱۲۷. البضاعة المُزجاة (شرح روضه کافی)، شیخ محمّد حُسَین بن قاریاغدی، تحقیق: حَمید احمدی جُلفائی، قم مقدّسه: دار الحدیث، ۱۴۲۹ هـ ق، اوّل.

۱۲۸. مجمع البَحرین ومطلع النیرین، شیخ فخر الدین بن محمّد علی بن احمد بن علی بن احمد طُرَیحی خفاجی عزیزی اسدی رماحی (فخر الدین طُرَیحی)، تحقیق: سیّد احمد حُسَینی اشکوری، تهران: المکتبة المرتضویَّة، ۱۳۷۵ هـ ش، سوّم.

۱۲۹. نوادر الأخبار فیما یتعلّق بأصول الدین، محمّد محسن بن شاه

مرتضی کاشانی (ملّا محسن - فیض)، تحقیق: شیخ مهدی انصاری قُمّی، تهران: مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱ هـ ش، اوّل.

۱۳۰. تفصیل وسائل الشیعهٔ إلی تحصیل مسائل الشریعهٔ (وسائل الشیعهٔ)، شیخ محمّد بن حسن حُرّ عامِلی مشغری (شیخ حُرّ - صاحب وسائل)، تحقیق: مؤسّسهٔ آل البیت علیهم‌السلام، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، ۱۴۰۹ هـ ق، اوّل.

۱۳۱. کلیّات حدیث قُدسی (ترجمهٔ الجواهر السَّنِیَّهٔ فی الأحادیث القُدسیَّهٔ)، شیخ محمّد بن حسن حُرّ عامِلی مشغری (شیخ حُرّ - صاحب وسائل)، ترجمه: زین العابدین کاظمی خلخالی، تهران: انتشارات دهقان، ۱۳۸۰ هـ ش، سوّم.

۱۳۲. ترجمهٔ الإنصاف فی النصِّ علی الأئمَّهٔ الإثنی عشر علیهم‌السلام، سیّد هاشم بن سیّد سُلَیمان حُسَینی بَحرانی، ترجمه: سیّد هاشم رسولی محلّاتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ هـ ق، دوّم.

۱۳۳. بهجهٔ النظر فی إثبات الوصایهٔ والإمامهٔ للأئمّهٔ الإثنی عشر علیهم‌السلام، سیّد هاشم بن سیّد سُلَیمان حُسَینی بَحرانی، تحقیق: عبد الرحیم مبارک، مشهد مقدّس رضوی علیه‌السلام، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۴۲۷ هـ ق، دوّم.

۱۳۴. مرآهٔ العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیه وعلیهم السلام، شیخ محمّد باقر بن شیخ محمّد تقی مجلسی اصفهانی (علّامه مجلسی - مجلسی ثانی)، تحقیق: سیّد هاشم رسولی محلّاتی، تهران: دار الکُتُب الإسلامیَّهٔ، ۱۴۰۴ هـ ق، دوّم.

۱۳۵. إلزام الناصب فی إثبات الحُجَّهٔ الغائب عجل‌الله‌فرجه، شیخ علی یَزدی حائری، تحقیق: سیّد علی عاشور، بیروت: مؤسّسهٔ الأعلمی، ۱۴۲۲ هـ ق، اوّل.

۱۳۶. سفینهٔ البِحار ومدینهٔ الحِکَم والآثار، شیخ عبّاس بن محمّد رضا

قُمّی، قم مقدّسه: دار الأسوة، ۱۴۱۴ هـ ق، اوّل.

۱۳۷. دلائل الصِّدق لنهج الحَقّ، شیخ محمّد حسن مُظَفَّر نجفی، تحقیق: مؤسّسة آل البیت علیهم السلام، قم مقدّسه: مؤسّسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۲۲ هـ ق، اوّل.

۱۳۸. منابع فقه شیعه (ترجمة: جامع أحادیث الشیعة)، سیّد حُسَین آقا طباطبائی بروجردی - شیخ اِسماعیل مُعِزّی ملایری، ترجمه: جمعی از مترجمین، تهران: انتشارات فرهنگ سبز، ۱۳۸۶ هـ ش، اوّل.

۱۳۹. الخَرائج والجرائِح، قطب الدین سعید بن هبة الله راوندی، تحقیق: مؤسّسة الإمام المهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف، قم مقدّسه: مؤسّسة الإمام المهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۹ هـ ق، اوّل.

۱۴۰. الرسالة العَلَویَّة فی فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام علی سائر البَرِیَّة، ابو الفتح محمّد بن علی بن عُثمان کَراجُکی طرابلُسی، تحقیق: عبد العزیز کریمی، قم مقدّسه: دلیلِ ما، ۱۴۲۷ هـ ق، اوّل.

۱۴۱. جامع الأخبار، تاج الدین محمّد بن محمّد شعیری سبزواری، نجف اشرف: منشورات الرضی، بی تا، اوّل.

۱۴۲. مختصر البصائر (مختصر بصائر الدرجات)، سعد بن عبد الله اشعری، انتخاب و اختصار: شیخ عِزّ الدین حسن بن سُلَیمان بن محمّد حِلّی، تحقیق: مشتاق صالح مظفّر، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۱ هـ ق، اوّل.

۱۴۳. عوالی اللئالی العزیزیَّة فی الأحادیث الدینیَّة، ابو جعفر محمّد بن علی بن إبراهیم احسائی (ابن ابی جُمهور)، تحقیق: شیخ مجتبی عراقی، قم مقدّسه: دار سیّد الشهداء علیه السلام للنشر، ۱۴۰۵ هـ ق، اوّل.

۱۴۴. جواهر المطالب فی مناقب الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام، شمس الدین ابو

البرکات محمّد بن احمد دمشقی باعونی شافعی، تحقیق: شیخ محمّد باقر محمودی، قم مقدّسه: مجمع إحیاء الثقافة الإسلامیَّة، ۱۴۱۵ هـ ق، اوّل.

۱۴۵. شرح إحقاق الحَق وإزهاق الباطل، سیّد نور الله بن سیّد شرف الدین شوشتری (قاضی نور الله – شهید ثالث)، شرح: سیّد شهاب الدین مرعشی نجفی، تصحیح سیّد إبراهیم میانجی، قم مقدّسه: کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی، بی تا.

۱۴۶. ینابیع المودَّة لِذَوِی القُربَی، شیخ سُلَیمان بن إبراهیم قُندوزی حَنَفی، تحقیق: سیّد علی جمال أشرف حُسَینی، قم مقدّسه: دار الأسوة، ۱۴۱۶ هـ ق، اوّل.

۱۴۷. أبهی المِداد فی شرح مؤتمر علماء بغداد، ابو الهَیجاء شِبل الدولَة مقاتل بن عَطیَّة بن مقاتل بَکری حَنَفی، مقدّمه: سیّد شهاب الدین مرعشی نجفی، شرح و تحقیق: شیخ محمَّد جَمیل حَمُّود عامِلی، بیروت: دار المحجَّة البَیضاء، ۱۴۳۲ هـ ق، اوّل.

۱۴۸. شرح الفروع من الکافی، ملا محمّد هادی بن ملّا محمّد صالح مازندرانی، تحقیق: محمّد جواد محمودی – شیخ محمّد حُسَین درایتی، قم مقدّسه: دار الحدیث، ۱۴۲۹ هـ ق، اوّل.

۱۴۹. التنبیه بالمعلوم (البُرهان علی تنزیه المعصوم علیه السلام عن السهو والنسیان)، شیخ محمّد بن حسن حُرّ عامِلی مشغری (شیخ حُرّ عامِلی – صاحب وسائل)، تحقیق: محمود بَدری، قم مقدّسه: بوستان کتاب، ۱۴۳۰ هـ ق، دوّم.

۱۵۰. خصائص فاطمیَّه علیها السلام، محمّد باقر کُجُوری مازندرانی (واعظ تهرانی)، طبع حَجَری.

۱۵۱. الخصائص الفاطمیَّة علیها السلام، محمّد باقر کُجُوری مازندرانی (واعظ تهرانی)، ترجمه: سیّد علی جمال اشرف، قم مقدّسه: منشورات الشریف الرضی، ۱۳۸۰ هـ ش، اوّل.

۱۵۲. الدر المنثور من المأثور وغیر المأثور، شیخ علی بن محمّد بن حسن بن زین الدین عامِلی (سِبط شهید ثانی)، تحقیق: منصور ابراهیمی، قم مقدّسه:

المرکز العالَمی للعلوم والثقافة الإسلامیَّة، ۱۴۳۳ هـ ق، اوّل.
۱۵۳. الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة علیهم السلام، شیخ یوسف بن أحمد بن إبراهیم آل عُصفور بَحرانی (صاحب حدائق)، تحقیق: محمّد تقی ایروانی – سیّد عبد الرزّاق مقرّم، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ هـ ق، اوّل.
۱۵۴. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغرّاء، شیخ جعفر بن خضر نجفی (کاشف الغطاء)، تحقیق: دفتر تبلیغات اسلامی خُراسان، قم مقدّسه: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ هـ ق، اوّل.
۱۵۵. غنائم الأیَّام فی مسائل الحَلال والحَرام، میرزا ابو القاسم بن محمّد حسن گیلانی (میرزای قُمّی)، تحقیق: دفتر تبلیغات اسلامی خُراسان، قم مقدّسه: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ هـ ق، اوّل.
۱۵۶. رسائل ومسائل، ملّا أحمد بن محمّد مهدی نراقی، قم مقدّسه: کنگرة بزرگداشت ملّا مهدی نراقی و ملّا أحمد نراقی، ۱۴۲۲ هـ ق، اوّل.
۱۵۷. مستند الشیعة إلی أحکام الشریعة، ملّا أحمد بن محمّد مهدی نراقی، تحقیق: مؤسّسة آل البیت علیهم السلام، قم مقدّسه: مؤسّسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۵ هـ ق، اوّل.
۱۵۸. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، شیخ محمّد حسن نجفی (صاحب جواهر)، تحقیق: عبّاس قوچانی – علی آخوندی، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ هـ ق، هفتم.
۱۵۹. مصباح الفقیه، آقا رضا بن محمّد هادی همدانی، تحقیق: مؤسّسة الجعفریَّة لإحیاء التراث، قم مقدّسه: مؤسّسة الجعفریَّة لإحیاء التراث، قم مقدّسه: ۱۴۱۶ هـ ق، اوّل.
۱۶۰. مستمسک العُروَة الوُثقَی، سیّد محمّد کاظم طباطبائی یَزدی (صاحب عُروه)، شرح: سیّد محسن طباطبائی حَکیم، قم مقدّسه: مؤسّسة دار التفسیر، ۱۴۱۶ هـ ق، اوّل.
۱۶۱. موسوعة السیِّد الخوئی، سیّد ابو القاسم بن سیّد علی اکبر موسوی خوئی (محقّق خوئی)، تحقیق: جمعی از محقّقین و اساتید، قم مقدّسه:

مؤسّسة إحياء آثار السيِّد الخوئی، ١٤١٨ هـ ق، اوّل.

١٦٢. مهذَّب الأحكام فی بيان الحَلال والحَرام، سيّد عبد الأعلی بن سيّد علی رضا موسوی سبزواری، تحقيق: مؤسّسة المنار، قم مقدّسه: مؤسّسة المنار، ١٤١٣ هـ ق، چهارم.

١٦٣. من فقه الزهراء سلام الله عليها، سيّد محمّد بن سيّد مهدی حُسَينی آل مجدّد شيرازی (سُلطان المؤلِّفين)، قم مقدّسه: انتشارات رشيد، ١٤٢٨ هـ ق، اوّل.

١٦٤. دروس تمهيديَّة فی الفقه الاستدلالی علی المذهب الجعفری عليه السلام، شيخ باقر ايروانی، قم مقدّسه: بی جا، ١٤٢٧ هـ ق، دوّم.

١٦٥. شرائع الإسلام فی مسائل الحَلال والحَرام، نجم الدين جعفر بن حسن حِلّی (محقِّق ـ محقِّق حِلّی)، تعليق: سيّد صادق بن سيّد مهدی حُسَينی آل مجدّد شيرازی، قم مقدّسه: انتشارات رشيد، ١٤٢٧ هـ ق، اوّل.

١٦٦. الزبدة الفقهيَّة فی شرح الروضة البهيَّة، سيّد محمَّد حُسَين ترحينی عامِلی، قم مقدّسه: دار الفقه للطباعة والنشر، ١٤٢٧ هـ ق، چهارم.

١٦٧. الدلائل فی شرح منتخب المسائل، سيّد حُسَين طباطبائی قُمّی، شرح: سيّد تقی طباطبائی قُمّی، قم مقدّسه: كتاب فروشی محلّاتی، ١٤٢٣ هـ ق، اوّل.

١٦٨. مبانی منهاج الصالحين، سيّد ابو القاسم بن سيّد علی اكبر موسوی خوئی (محقِّق خوئی)، شرح: سيّد تقی طباطبائی قُمّی، تحقيق: شيخ عبّاس حاجيانی، قم مقدّسه: منشورات قلم شرق، ١٤٢٦ هـ ق، اوّل.

١٦٩. فقه الصادق عليه السلام، سيّد محمّد صادق حُسَينی روحانی، قم مقدّسه: دار الكتاب ـ مدرسة الإمام الصادق عليه السلام، ١٤١٢ هـ ق، اوّل.

١٧٠. الأنوار النُّعمانيَّة فی بيان النَّشأة الإنسانيَّة، سيّد نعمت الله بن عبد الله موسوی

جزائری (محدّث جزائری)، بیروت: دار القاری — دار الکوفة، ۱۴۲۹ هـ ق، اوّل.
۱۷۱. رجال النجاشی، ابو العبّاس أحمد بن علی بن أحمد بن عبّاس نجاشی اسدی کوفی، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۵ هـ ش، ششم.
۱۷۲. رجال ابن داود، تقی الدین حسن بن علی بن داود حِلّی (ابن داود)، قم مقدّسه: منشورات الرضی، بی تا.
۱۷۳. خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال (رجال علّامه)، جمال الدین ابو منصور حسن بن شیخ سدید الدین یوسف بن علی بن مطهّر حِلّی (علّامه – علّامهٔ حِلّی)، تحقیق: سیّد محمّد صادق بحر العلوم، نجف اشرف: دار الذخائر، ۱۴۱۱ هـ ق، دوّم.
۱۷۴. استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار، فخر الدین ابو جعفر محمّد بن حسن بن زین الدین عامِلی (فرزند صاحب معالم – نوهٔ شهید ثانی)، تحقیق: مؤسّسهٔ آل البیت علیهم‌السلام، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۹ هـ ق، اوّل.
۱۷۵. نقد الرجال، سیّد مصطفی بن حُسَین حُسَینی تفرشی، تحقیق: مؤسّسهٔ آل البیت علیهم‌السلام، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۸ هـ ق، اوّل.
۱۷۶. الوجیزة فی الرجال، شیخ محمّد باقر بن شیخ محمّد تقی مجلسی (علّامه مجلسی – مجلسی ثانی)، تحقیق: محمّد کاظم رحمان ستایش، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۲۰ هـ ق، اوّل.
۱۷۷. منتهی المقال فی أحوال الرجال، شیخ محمّد بن إسماعیل حائری مازندرانی، تحقیق: مؤسّسهٔ آل البیت علیهم‌السلام، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۶ هـ ق، اوّل.
۱۷۸. شعب المقال فی درجات الرجال، میرزا ابو القاسم بن محمّد بن احمد نراقی، تحقیق: محسن احمدی، کنگرهٔ بزرگداشت ملّا مهدی نراقی و ملّا أحمد نراقی، ۱۴۲۲ هـ ق، دوّم.

۱۷۹. مُعجَم رجال الحدیث وتفصیل طبقات الرجال، سیّد ابو القاسم بن سیّد علی اکبر موسوی خوئی (محقِّق خوئی)، بی جا، بی تا.

۱۸۰. موسوعة طبقات الفقهاء، اللجنة العلميَّة بمؤسّسة الإمام الصادق علیه‌السلام، با اشراف: شیخ جعفر سُبحانی تبریزی، قم مقدّسه: مؤسّسة الإمام الصادق علیه‌السلام، بی تا، اوّل.

۱۸۱. علم اليَقين فی معرفة أصول الدين، شیخ عبّاس بن محمّد رضا قُمّی، تحقیق: محمّد جواد قیّومی، تهران: دار الثقلَین، ۱۳۸۶ هـ ش، اوّل.

۱۸۲. الفصول المُهِمَّة فی أصول الأئمَّة علیهم‌السلام، شیخ محمّد بن حسن حُرّ عامِلی مشغری (شیخ حُرّ - صاحب وسائل)، تحقیق: شیخ محمّد بن محمّد حُسَین قائینی، قم مقدّسه: مؤسّسة معارف اسلامی امام رضا علیه‌السلام، ۱۴۱۸ هـ ق، اوّل.

۱۸۳. دراسات فی علم الأصول، سیّد ابو القاسم بن سیّد علی اکبر موسوی خوئی (محقِّق خوئی)، تقریر: سیّد علی هاشمی شاهرودی، قم مقدّسه: مؤسّسة دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۹ هـ ق، اوّل.

۱۸۴. دروس فی مسائل علم الأصول، میرزا جواد آقا تبریزی، قم مقدّسه: دار الصدِّيقة الشهيدة سلام الله عليها، ۱۳۷۸ هـ ش، دوّم.

۱۸۵. رسائل المحقِّق الكلباسی، شیخ محمّد بن محمّد إبراهيم كَلباسی (محقِّق کَلباسی)، قم مقدّسه: بی جا، بی تا، اوّل.

۱۸۶. زُبدة الأصول، سیّد محمّد صادق حُسَینی روحانی، تهران: حدیثِ دِل، ۱۳۸۲ هـ ش، دوّم.

۱۸۷. تمهيد الوسائل فی شرح الرسائل، شیخ مُرتَضی انصاری شوشتری (شیخ اَعظَم)، شرح: شیخ علی مُرَوِّجی قَزوینی، قم مقدّسه: مكتب النشر الإسلامی، ۱۴۱۰ هـ ق، اوّل.

۱۸۸. عُمدَة الوسائل فی الحاشية علی الرسائل، شیخ مُرتَضی انصاری شوشتری

(شیخ اَعظَم)، شرح: سیّد عبد الله موسوی شیرازی، مشهد مقدّس رضوی علیه السلام مؤسّسهٔ أمیر المؤمنین علیه السلام للشؤون العِلمیَّة والخَیریَّة، ۱۴۲۷ هـ ق، چهارم.

۱۸۹. البدایهٔ فی توضیح الکفایهٔ، شیخ محمّد کاظم هَرَوی خُراسانی (آخوند خُراسانی)، شرح: شیخ علی عارفی پشی، تهران: نشر نیایش، ۱۳۷۴ هـ ش، اوّل.

۱۹۰. دروس فی الکفایهٔ، شیخ محمّد کاظم هَرَوی خُراسانی (آخوند خُراسانی)، شرح: غُلام علی محمّدی بامیانی، بیروت: دار المُصطَفی صلی الله علیه و آله لإحیاء التراث، ۱۴۳۰ هـ ق، اوّل.

۱۹۱. طَریق الوُصُول إلی تَحقیق کفایهٔ الأصول، شیخ محمّد کاظم هَرَوی خُراسانی (آخوند خُراسانی)، شرح: شیخ محمّد کرمی حُوَیزی، قم مقدّسه: مطبعهٔ قُم، ۱۳۸۶ هـ ق، اوّل.

۱۹۲. مُنْتَهَی الدرایهٔ فی توضیح الکِفایَهٔ، شیخ محمّد کاظم هَرَوی خُراسانی (آخوند خُراسانی)، شرح: سیّد محمّد جعفر موسوی مروّج جزائری، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ دار الکتاب، ۱۴۱۵ هـ ق، چهارم.

۱۹۳. مَجمَع الأفکار ومَطرَح الأنظار، میرزا هاشم آمُلی نجفی، تقریر: شیخ محمّد علی اِسماعیل پور قُمشه ای قُمّی، قم مقدّسه: المطبعهٔ العِلمیَّهٔ، ۱۳۹۵ هـ ق، اوّل.

۱۹۴. المُعجَم الأصولی، محمّد صنقور، قم مقدّسه: منشورات الطیّار، ۱۴۲۸ هـ ق، دوّم.

۱۹۵. مُعجَم مُفردات أصول الفقه المُقارِن، تحسین بَدری، تهران: المشرق للثقافهٔ والنشر، ۱۴۲۸ هـ ق، اوّل.

۱۹۶. مفتاح الأُصول، شیخ اِسماعیل صالحی مازندرانی، قم مقدّسه: صالحان، ۱۴۲۴ هـ ق، اوّل.

۱۹۷. مُنتَهَی الأُصول، میرزا سیّد حسن بُجنوردی، تهران: مطبعهٔ العروج، ۱۳۸۰ هـ ش، اوّل.

۱۹۸. النور الساطع فی الفقه النافع، شیخ علی بن شیخ محمّد رضا بن شیخ هادی آل کاشف الغطاء، نجف اشرف: مطبعهٔ الآداب، ۱۳۸۱ هـ ق، اوّل.

۱۹۹. رسائل آل طوق القطیفی، شیخ احمد بن صالح آل طوق قَطیفی، تحقیق: دار المُصطَفی صلی الله علیه وآله لإحیاء التراث، بیروت: دار المُصطَفی صلی الله علیه وآله وسلم لإحیاء التراث، ۱۴۲۲ هـ ق، اوّل.

۲۰۰. الحاشیةُ الأولی والثانیةُ علی المکاسب، شیخ مرتضی انصاری شوشتری (شیخ اَعظَم)، تحشیه: محمّد امامی خوانساری، بی جا، بی تا.

۲۰۱. کتاب الصلاة، میرزا محمّد حُسَین نائینی غَرَوی (میرزای نائینی)، تقریر: شیخ محمّد علی کاظمی خُراسانی، قم مقدّسه: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۱ هـ ق، اوّل.

۲۰۲. جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، سیّد احمد بن سیّد یوسف موسوی خوانساری، تحقیق: علی اکبر غفّاری، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ اسماعیلیان، ۱۴۰۵ هـ ق، دوّم.

۲۰۳. المعالم المأثورة، میرزا هاشم آمُلی نَجَفی، تقریر: شیخ محمّد علی اسماعیل پور قمشه ای قُمّی، قم مقدّسه: المطبعة العِلمیَّة، ۱۴۰۶ هـ ق، اوّل.

۲۰۴. کتاب القضاء، سیّد محمّد رضا موسوی گُلپایگانی، تقریر: سیّد علی حُسَینی میلانی، قم مقدّسه: دار القُرآن الکریم، ۱۴۱۳ هـ ق، اوّل.

۲۰۵. هُدی الطالب فی شرح المکاسب، سیّد محمّد جعفر موسوی مروّج جزائری، قم مقدّسه: مؤسّسهٔ دار الکتاب، ۱۴۱۶ هـ ق، اوّل.

۲۰۶. إیصال الطالب إلی المکاسب، سیّد محمّد بن سیّد مهدی حُسَینی آل مجدّد شیرازی (سُلطان المؤلِّفین)، تهران: منشورات اَعلَمی، بی تا، اوّل.

۲۰۷. تنقیح مبانی الأحکام (کتاب القِصاص)، میرزا جواد آقا تبریزی، قم مقدّسه: دار الصدِّیقة الشهیدة سلام الله علیها، ۱۴۲۶ هـ ق، دوّم.

۲۰۸. التهذیب فی مناسک العُمرة والحَجِّ، میرزا جواد آقا تبریزی، قم مقدّسه: دار التفسیر، ۱۴۲۳ هـ ق، اوّل.

۲۰۹. ذَخیرةُ العُقبی فی شرح العُروَةَ الوُثقی، سیّد محمّد کاظم طباطبائی یَزدی (صاحب عُروه)، شرح: شیخ علی آقا بن شیخ محمّد جواد صافی گُلپایگانی، قم مقدّسه: گنج عِرفان، ۱۴۲۷ هـ ق، اوّل.

۲۱۰. البَراهین الواضحات (دراسات فی القضاء)، شیخ محمّد علی اسماعیل پور قُمشه ای قُمّی، قم مقدّسه: بی جا، بی تا، اوّل.

۲۱۱. عبقات الأنوار فی إمامة الأئمّة الأطهار علیهم السلام، میر سیّد حامد حُسَین بن سیّد محمّد قُلی هندی نیشابوری کُنتوری (صاحب عبقات)، اصفهان: کتابخانهٔ عمومیِ امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۳۶۶ هـ ش، دوّم.

۲۱۲. نظم دُرَر السمطین فی فضائل المُصطَفَی والمُرتَضَی والبَتول والسِّبطَین علیه وعلیهم السلام، جمال الدین محمّد بن یوسف بن حسن بن محمّد زَرَندی حَنَفی مَدَنی، تحقیق: دکتر محمّد هادی اَمینی نَجَفی، نجف اشرف: مکتبهٔ الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام العامَّة، ۱۳۷۷ هـ ق، اوّل.

۲۱۳. معارج الوصول إلی معرفة فضل آل الرسول علیه وعلیهم السلام، جمال الدین محمّد بن یوسف بن حسن بن محمّد زَرَندی حَنَفی مَدَنی، تحقیق: ماجد بن أحمد عطیَّه، بی جا، بی تا.

۲۱۴. قادتُنا کیف نعرفهم؟، سیّد محمّد هادی حُسَینی میلانی، تحقیق و تعلیق: سیّد محمّد علی میلانی، با اِشراف: سیّد علی حُسَینی میلانی، قم مقدّسه: شریعت، ۱۴۲۶ هـ ق، اوّل.

۲۱۵. المبسوط فی فقه الإمامیَّة، شیخ محمّد بن حسن طوسی (شیخ الطائفة - شیخ)، تحقیق: سیّد محمّد تقی کَشفی، تهران: المکتبة المُرتَضَویِّة لإحیاء الآثار الجَعفریَّة علیه السلام، ۱۳۸۷ هـ ق، سوّم.

۲۱۶. رسائل فی درایة الحدیث، جمعی از علماء و محدِّثین، تحقیق: جمعی از محقّقین، جمع آوری: ابو الفضل حافظیان بابُلی، قم مقدّسه: دار الحدیث، ۱۴۳۲ هـ ق، چهارم.

٢١٧. مِکیال المکارم فی فواعد الدعاء للقائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، میرزا محمّد تقی موسوی اصفهانی (فقیه احمدآبادی)، تحقیق: مؤسّسۀ الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، مؤسّسۀ الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ١۴٢٨ هـ ق، پنجم.

٢١٨. مناهج الأخیار فی شرح الاستبصار، سیّد احمد بن زین العابدین علوی عامِلی، قم مقدّسه: مؤسّسۀ اسماعیلیان، ١٣٩٩ هـ ق، اوّل.

٢١٩. ترتیب التهذیب (جامع الأخبار الجسام فی أحکام الحَلال والحَرام)، شیخ محمّد بن حسن طوسی (شیخ الطائفۀ – شیخ)، جمع و ترتیب و تألیف: سیّد هاشم بن سیّد سُلَیمان حُسَینی بَحرانی، کتابخانۀ آیت الله مرعشی نجفی، بی تا.

٢٢٠. الفقه الرضوی علیه السلام، شیخ ابو الحسن علی بن حُسَین موسی بن بابویه قُمّی (صدوق اوّل)، تحقیق: مؤسّسۀ آل البیت علیهم السلام، مشهد مقدّس رضوی علیه السلام: مؤسّسۀ آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ١۴٠۶ هـ ق، اوّل.

٢٢١. سلسلۀ الینابیع الفقهیَّۀ، با اشراف: شیخ علی اصغر مُروارید، بیروت: دار التراث – الدار الإسلامیَّۀ، ١۴١٠ هـ ق، اوّل.

٢٢٢. جامع أحادیث الشیعۀ، سیّد حُسَین آقا طباطبائی بروجردی – شیخ اِسماعیل مُعِزّی ملایری، قم مقدّسه: المطبعۀ العِلمیَّۀ، ١٣٩٩ هـ ق.

٢٢٣. کامل الزیارات، ابو القاسم جعفر بن محمّد بن جعفر بن موسی بن مسرور بن قولویه قُمّی (ابن قولَوَیْه)، تحقیق: شیخ عبد الحُسَین بن شیخ احمد امینی نجفی (علّامه امینی – صاحب الغدیر)، نجف اشرف: دار المُرتَضَویَّۀ، ١٣۵۶ هـ ش، اوّل.

٢٢۴. الفوائد البهیَّۀ فی شرح عقائد الإمامیَّۀ، شیخ محمّد رضا مظفّر نَجَفی، شرح: شیخ محمَّد جَمیل حَمُّود عامِلی، بیروت: مرکز العترۀ الطاهرۀ علیهم السلام للدراسات والبُحوث، ١۴٣۴ هـ ق — ٢٠١٣ م، پنجم.

فهرست مطالب

شناسنامهٔ کتاب.. ۲

صفحهٔ اهداء.. ۳

مقدّمهٔ شارح و مترجم.. ۵

خبر مشارق الأنوار در ولادتِ امیرِ مؤمنان علیه‌السلام ۶

دو روایت از فاضل قطیفی رحمه‌الله در جُزئیّت شهادت ثالثه.................................. ۶

روایتی در اینکه بی ولایتِ امیرِ مؤمنان علیه‌السلام ، کلمهٔ شهادت مَقبول نیست............ ۷

روایتی از ابو سعید سبزواری رحمه‌الله در ولادتِ مولانا صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۸

نقلی از مُحَدِّثِ جزائری رحمه‌الله در جزئیّت شهادتِ ثالثه..................................... ۱۱

روایتی از میر سیّد ظهیر الدین مرعشی رحمه‌الله در شرح صدای کلیساها.................. ۱۴

روایتی در تلقین دادنِ رسولِ خُدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جوانی جَهود را به شهاداتِ ثلاث.......... ۱۶

روایتی دیگر از ابو سعید سبزواری رحمه‌الله در خلقتِ نورِ حضرتِ رسالَت پَناه صلی‌الله‌علیه‌وآله.... ۱۸

کلامی از شیخ حُسَین آل عُصفور رحمه‌الله در جزئیّتِ شهادتِ ثالثه......................... ۲۱

روایتی از شیخ صدوق رحمه‌الله در ولادتِ حضرتِ زهراء علیهاالسلام ۲۲

فتوایِ مبارکِ علّامه شیخ محمّد بن حُسَین بن حَسَن رازی رحمه‌الله –از اعـلامِ قـرنِ هفـتم هجری– در جزئیّت شهادت ثالثه در اذان و اقامه.. ۲۳

فتوایِ مبارکِ مجلسیَّین رحمهماالله در جُزئیّتِ شهادتِ ثالثه در اذان و اقامه............... ۲۴

نقلِ شهادتِ ثالثه در تشهّدِ نماز به روایتِ مجلسیِ اوّل رحمه‌الله از امام صادق علیه‌السلام ۲۵

زندگینامهٔ مختصری از مؤلّفِ محترم دام‌ظله.. ۲۶

بعضی از آثارِ معظّم له دام‌ظله.. ۲۷

توضیحی مختصر پیرامونِ این رسالهٔ شریفهٔ و سببِ ترجمه نمودنِ آن............. ۳۰

نقلِ دو روایتِ شریفه از رسولِ مکرّمِ اسلام صلی الله علیه وآله در فضیلتِ امیرِ مؤمنان علیه السلام.....٣١
استجازه از معظّم له دام ظله...٣٢
تقریظ مرجعیّت معظّم دام ظله بر ترجمهٔ فارسی کتاب.......................٣۴
ترجمهٔ استجازه از معظّم له دام ظله...٣۶
ترجمهٔ تقریظ مرجعیّت معظّم دام ظله بر ترجمهٔ فارسی کتاب..............٣٨
دو استفتاء از معظّم له دام ظله..۴٠
پاسخ مبسوط معظّم له دام ظله...۴٣
پاسخ سؤال اوّل (شهادت ثالثه در اذان و اقامه)..............................۴٣
وجه اوّل (عمومات و اطلاقات کتاب و سنّتِ پاک).............................۴۴
اگر ولایتِ مولانا امیرِ مؤمنان علیه السلام نبود هیچ گاه خداوند سبحان یکتا شمرده نمی شد و هیچ گاه پرستیده نمی شود همان گونه که سزاوارِ پرستیدن است...............۵٢
اصلِ توحید و نبوّت، معارفِ ولایتِ کُبری است..................................۵۶
پیامبرِ اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و امیر مؤمنان علیه السلام در کرامت و فضیلت ها مساوی هستند....۵۶
بحث پیرامون حدیث منزلت...۵۶
مقتضای مفهوم حصر، عمومِ فضیلت و کرامت برای امیر مؤمنان علیه السلام می باشد..۵٩
پیامبرِ گرامِ اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و حضرتِ امیرِ مؤمنان امام علی علیه السلام در حالی که دارای دو روح هستند، روحشان یکی است..۶١
پاسخ بر فتوایِ شیخِ صدوق رحمه الله...۶۴
از کسی همچون شیخ صدوق رحمه الله جایِ تعجّب است که تنزیه کنندگانِ معصومین علیهم السلام از سَهو را غالی محسوب می کند!!.......................................۶۵
وجه دوّم (صحیحهٔ قاسم بن معاویه)..۶٧

صحیحهٔ ابن معاویه بر وجوبِ تلازمِ میانِ شهادتِ ثالثه و شهادَتَین دلالت دارد.... ۷۰
"قاسم بن معاویه" همان "قاسم بن بُرَید بن معاویهٔ عِجلی" است.................... ۷۰
شش مؤیّد بر اتّحادِ "قاسم بن معاویه" و "قاسم بن بُرَید بن معاویهٔ عِجلی"........... ۷۱
امر اوّل (کثرت روایت قاسم بن بُرَید بن معاویه عِجلی از امام صادق علیه السلام)........ ۷۱
فقرهٔ "وعرجت بروحه الی سمائک" در دعای ندبه تحریف شده است و صحیح آن "و عرجت به الی سمائک" است –وفاقاً للشیخ عبّاسِ القُمّی رحمه الله –...................... ۷۲
امر دوّم (انتساب فرد به پدر بزرگش در عرف عام متداول است)...................... ۷۵
کسی که به دروغ ادّعای امامت کند در روز قیامت رو سیاه است....................... ۷۸
نتیجیه گیری از امرِ دوّم... ۷۸
امر سوّم (قاسم بن معاویه ثقه است به مبنای اعتماد برحدیث موثوق الصدور).... ۷۹
امر چهارم (در مباحثِ اعتقادی اِرسالِ سند ضرری به آن نمی زند)..................... ۸۱
اضافه نمودنِ فقراتِ حقّه بر شهاداتِ ثلاث در اذان واقامه اِثم نیست............... ۸۲
بحث پیرامون آیهٔ اطاعت.. ۸۴
اِعلانِ وجوبِ ولایت به دلائل قُرآنی وروایات فوق حدّ تواتر ثابت شده است...... ۸۴
بیانِ وجهی برای اضافه نمودن ابوذر و سلمان علیهما السلام شهادت ثالثه در اذان.......... ۸۴
امر خامس (توثیقِ عامّ شیخ طبرسی رحمه الله توثیقِ فردِ ثقه توسُّطِ فردی عادل است).... ۸۵
نظرِ مؤلّفِ معظّم دام ظله در موردِ روایاتِ تفسیرِ قُمّی و کامل الزیارات..................... ۸۶
صحیحهٔ قاسم بن معاویه در احتجاج مُرسله نمی باشد.................................. ۸۷
امر ششم (قاعدهٔ جبرانِ ضَعفِ سند به عملِ مشهور).................................... ۸۷
اینکه تصدیقِ راویِ ثقه را به شرطِ موافقتِ آن با واقع شرط کنیم، امری مُستَحیل است، زیرا ما به واقع مُطَّلِع نیستیم... ۸۹
وجه سوّم (روایاتِ فراوانی که بر لزومِ شهادتِ ثالثه دلالت می کنند)..................... ۸۹

یکی از روایاتِ عامّهٔ عَمیاء در این باب.. ۹۰
روایاتِ خاصّه (شیعهٔ امامیّه) در این باب متجاوز از حدّ تواتر است.................. ۹۱
روایاتِ خاصّه ای که دلالت بر جزئیّت شهادت ثالثه دارند............................. ۹۱
پاسخ از طَعنِ شیخ صدوق و شیخ طوسی رحمهما الله بر این روایات.......................... ۹۲
تفاسیرِ متفاوته از اصطلاحِ خبرِ شاذّ.. ۹۴
پاسخِ معظّم له دام ظله بر تعریفاتی که گذشت.. ۹۵
نظرِ مؤلّفِ معظّم دام ظله در تفسیرِ اصطلاحِ خبرِ شاذّ.. ۹۶
بیانِ حضرتِ امام جعفرِ صادق علیه السلام در راه حلّ اختلافِ احادیث............................ ۹۶
تبیینِ این دو حدیثِ شریف... ۹۷
نتیجهٔ کلامی که در ضمنِ این وجه آمد.. ۹۸
دو روایتِ از شیخ عبد اللّه مَراغی در جُزئیّت شهادت ثالثه در اذان........................ ۹۹
دو روایت در بیانِ جُزئیّت شهادت ثالثه.. ۱۰۰
روایتِ اوّل: موثّقهٔ سِنان بن طریف از حضرتِ امام جعفرِ صادق علیه السلام ۱۰۰
روایتِ دوّم: خبر علی بن ابی حمزهٔ ثمالی از امام صادق علیه السلام ۱۰۱
شهادت ثالثه دائر مدار شهادَتَین سابق از آن است، پس هر کجا شهادتین ذکر شدند شهادتِ ثالثه نیز با آنها باید ذکر شود.. ۱۰۳
اینکه شهادتِ ثالثه از قبیلِ مُستَحبِّ عامّ در خاص است، کلامی غیر صحیح است..... ۱۰۳
شهادتِ ثالثه در وجوب و استحباب دائر مدار شهادتینِ قبل از آن است................ ۱۰۴
علی الأقلّ: بنابر احتیاط، اِجهار به شهادتِ ثالثه واجب است............................ ۱۰۴
چکیدهٔ مطالبی که گذشت... ۱۰۵
به جهتِ آن که دلیل و یا اصلی دیگر که اَقوی باشد و با اصلی که حُکم به جوازِ شهادتِ ثالثه است، تعارضی وجود ندارد، و نیز زمانی که کلام در خِلالِ اجزایِ اذان و اقامه جایز باشد، پس به طریقِ اَولی ذکرِ اهل بیت علیهم السلام در ضمنِ شهادتِ ثالثه جایز است......... ۱۰۵

اسلام بر پنج چیز بنا شده است.......................................۱۰۶
موثّقهٔ مفضّل بن عمر از حضرتِ امام جعفرِ صادق علیه السلام در اینکه: ولایت امیرِ مؤمنان و ائمّهٔ از فرزندانش علیه وعلیهم السلام از پایه های دین است...............۱۰۶
تبیینِ این دو حدیث...۱۰۷
پاسخ سؤال دوّم (شهادت ثالثه در تشهّد نماز)...........................۱۰۷
شهادت ثالثه -هیچ گاه- قابل انفکاک از شهادتینِ قبل از آن نیست..............۱۰۷
بنابر احتیاط بلکه بنابر اقوی حضرت زهراء علیها السلام و فرزندانِ طاهرینش علیهم السلام نیز به انضمامِ شهادتِ ثالثه به هر صیغه ای که باشد باید ذکر شوند....................۱۰۸
دو صیغهٔ افضل برای تشهّدِ نماز...۱۰۸
سِرِّ اقوی بودنِ انضمامِ اسامیِ مبارک اهل بیت علیهم السلام به شهادت ثالثه.............۱۰۸
استناد به خبر علی بن ابی حمزهٔ ثمالی از امام صادق علیه السلام بر این کلام...........۱۰۹
بیانِ دلیلِ انضمامِ حضرتِ زهراء علیها السلام به شهادتِ ثالثه..........................۱۱۰
اهل بیت علیهم السلام در عصمت و ولایت در درجهٔ واحدی هستند.......................۱۱۱
صلوات خاصّهٔ حضرت زهراء علیها السلام و ائمّهٔ هُدی علیهم السلام در فقه رضوی علیه السلام ۱۱۲
اشکال (در کیفیّتِ تشهّد، شهادتین روایت شده نه شهاداتِ ثلاثه) و پاسخ از آن...۱۱۶
ظهورِ امر -تا زمانی که قرینه ای بر استحباب نباشد- در وجوب است...........۱۱۷
روایاتی که اقتصار بر شهادتین در تشهّد دارد، حمل به تقیّه می شوند..............۱۱۸
منابع، مآخذ و مصادر (کتابنامه)...۱۲۱
فهرستِ مطالب...۱۴۷



منارهای که از آن:

صوتِ **یا علی** عليه‌السلام نرسد..

مناره نیست!!

ستونِ جهنَّم است آن‌جا...